



شماره هشتم

شرح مصور

نقش رستم فارس

ع. شاپور شهبازی

۱۳۵۷ خورشیدی

## درباره نویسنده



ع. شاپور شهبازی به سال ۱۳۲۱ در شیراز بجهان آمد، و پس از به پایان رسانیدن دوره دانشگاهی لیسانس، بعنوان دانشجوی برگزیده به انگلستان فرستاده شد و از دانشگاه لندن درجه های فوق لیسانس در باستانشناسی آسیای خاوری و دکتری در باستانشناسی هخامنشی گرفت. وی سه سال در دانشگاه شیراز تاریخ و باستانشناسی ایران را تدریس کرد و یکسال رئیس بخش تاریخی موزه ایران باستان بود، و در آبان ۱۳۵۳، «بُنداد تحقیقات هخامنشی» وابسته به وزارت فرهنگ و هنر را در تخت جمشید تأسیس کرد، و به پژوهش در مورد هخامنشیان ادامه داد. از شهبازی تا کنون بیش از ده کتاب و ده ها مقاله به فارسی و انگلیسی در باب تاریخ و باستانشناسی ایران بچاپ رسیده است؛ نخستین کتابش (کوروش بزرگ، شیراز ۱۳۴۹) برنده جایزه بهترین کتاب سال شناخته شد، و اثر دیگرش بنام شرح مصور تخت جمشید همزمان به انگلیسی و فرانسه و آلمانی منتشر گردید.

کتاب حاضر نیز در سه زبان فارسی، فرانسه و انگلیسی تهیه و اینک در دسترس ایراندوستان گذارده می شود.





شماره هشتم

شرح مصور

نقش رستم فارس

ع. شاپور شهبازی

۱۳۵۷ خورشیدی

## سر آغاز

آثاری که در این کتاب توصیف خواهیم کرد، گواه‌هایی از کارنامه و آئین نیاکان ما در دو دوره درخشان تاریخی می‌باشند، یکی دوره هخامنشی که با بالاگرفتن کار کورش بزرگ در ۵۵۹ ق.م. آغاز شد و با تاختن اسکندر به این کشور در ۳۳۰ ق.م. پایان پذیرفت؛ و دیگری دوره ساسانی که با برخاستن اردشیر پایکان و چیره شدنش بر اشکانیان در ۲۲۴ میلادی شروع گشت و با دست یافتن تازیان بر تاج و تخت و مملکت ایران در ۶۵۰ میلادی به انجام رسید. ایرانیان باستان این شاهدها را با جان و دل نگهبانی و نگهداری میکردند، و ارزش و احترام ویژه‌ای می‌گذاشتند، چنانکه در مدت هزار و دویست سال آبادیشان، همواره پاکیزه و ارجمند ماندند، و مرمت و بازپیرائی شدند، و پیغام و هدف و مورد استعمالشان روشن بود، و داستان‌هایی که تصویر کرده‌اند بر سر زبانها بود و بازماندگان پهلوانان آن رویدادها شناخته و سرشناس بودند، و آن آثار نزرده‌هه ایرانیان تقدس و مقامی روحانی داشت.

با برافتادن ساسانیان دوره‌ای پر فرّ و شکوه و پُر توش و توان سرآمد و کارنامه نیاگان کناری نهاده شد و کم‌اعتنائی دید، و چهره پهلوانان واقعی را غبار بی‌کسی و فراموشی پوشانید و به آثار و گواه‌های زندگی و آئین و اندیشه‌های آنان گزند فراوان رسید، و واقعیت و مقصود و مورد استعمالشان از خاطره‌ها دوری گزید، و به افسانه گرائید و فروغ روحانیت و تقدسشان فرو پژمرد. بسی بر نیامد که گوشه و کنار این آثار مأمن زاغ و زغن و کاروان و احیاناً کاروان زن شد و پیکرشان تباهی گرفت و چنان شد که در آخر دوره قاجارها تفنگچیان کنار جوی آب نقش رستم بساط پهن می‌کردند، و بر سر بهدف خوردن گلوله‌هایشان بر چشم و چهره تصاویر بی‌دفاع نیاگانشان شرط می‌بستند، و چون با گلوله‌ای به‌کندن و یا پاشیدن پیکر تراشیده‌ای توفیق می‌یافتند، فریاد شادیشان بهوا میرفت و زمین از گناه بی‌اعتنائیشان میلرزید. چنان این یادبودهای فرهنگی دستخوش ریشخند و بازی خودی و بیگانه شده بود که احیاء و بازشناسائی آنها بی‌اندازه دشوار می‌نمود.

سرانجام زمان آگاهی از میراث‌های ملی و فرهنگی ایران آغاز شد و فرهنگ کهنسال این مرزوبوم شاخه‌های نو زد و بالا آمد و میراث‌های متعدد ایران یکی پس از دیگری بازشناسی و بازپیرائی شد و از نو معنویت و تقدس یافت، و پاسداری گشت، و هنر و ظرافت آن میراث‌ها چشم‌نواز و دلنشین افتاد، و ستایش و آفرین برانگیخت، تا آنجا که امروز تخت جمشید، نقش رستم، پاسارگاد، بیستون و فیروزآباد و دیگر گوهرهای فرهنگی و تاریخی نیاگانمان درخشش کهن را باز جسته‌اند، و روحانیت را با آرامش سالخوردگی و شکوه‌مندی را با فرهی به‌مراه یافته‌اند، و دل‌های آکنده از مهر میهن و عشق فرهنگ و هنر ملی به هواداری آنها همت گماشته، و به نگهبانیشان کمر بسته و به شناسائی و شناساندن آنها روی آورده است.

این کتاب را دنباله شرح مصور تخت جمشید که در ۱۳۵۵ بچاپ رسید، بشمار باید آورد، چه رشته سخن را از جایی که در آن اثر رها شده — یعنی آرامگاه‌های هخامنشی — میگیرد، و به سرگذشت شهر پارسه هخامنشی و استخر بعدی می‌پردازد و تا میانه دوره ساسانی میرسد در نوشتن این اثر نیز همان روش «آمیختن تحقیق با ساده نویسی» را که در کارهای پیشینم دنبال کرده بودم، در پیش گرفته‌ام. هدف این بوده که مطلبی نامستند و متکی بر حدس و فرضیه غیرمنطقی نوشته نیاید، و همه مأخذ کهن و نوین مورد استفاده باشند و نکات نوینی بحث شود، اما در عین حال، خواننده عادی مطالب را دریابد، و رنجور درازی سخن و دشواری مسایل نگردد. عکسها و اشکال و لوحه‌های رنگین کتاب هم برای تسهیل یادگیری مطالب دشوار تاریخی و هنری و باستانشناسی افزوده شده‌اند، و هم برای اینکه یادگاری بسنده و زیبا از این آثار در دست بازدیدکننده باقی بگذارند. ناگفته نماند که اساس و شالوده هرگونه مطالعه‌ای در باب نقش رستم و نقش رجب بی شک مبتنی بر پژوهشهای عالمانه و گرانقدر اریک اف. اشمیت باید باشد، همچنانکه مطالعه ما نیز چنین است، و در این جا رواست که به روان آن رادمرد ایراندوست و امین و کوشا و دانشمند درود بفرستیم و کتاب حاضر را بعنوان هدیه‌ای به او تقدیم کنیم.

پرفسور پ. کالمیر، پرفسور م. بویس و پرفسور ژ. تیلیا در باب بسیاری از مسایل مورد بحث در این کتاب نظرات سودمند و ارجاعات مفید داده‌اند و نویسنده رهین منت ایشان است. همچنین بر نویسنده است که از یاوریه‌های سودمند همسرش ترزا ل. کریستن سن — شهبازی و دوست ارجمندش آقای جواد انجمنی در تنظیم مطالب و شکل کتاب صمیمانه سپاسگزاری کند.

تخت جمشید

چهارم تیر ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و هفت

# فهرست مطالب

۱۰	فهرست اشکال و تصاویر
۱۲	فهرست الواح رنگین
۱۵	جایگاه نقوش
۲۳	نقش عیلامی
۲۷	«بُنْ خانه (کعبه زرتشت)»
۲۷	الف - نام
۲۷	ب - توصیف
۲۹	ج - تاریخ
۲۹	د - مورد استعمال
۳۰	یک - آتشگاه؟
۳۳	دو - آرامگاه؟
۳۴	سه - گنج خانه؟
۳۷	آرامگاه داریوش بزرگ
۳۷	کارهای داریوش بزرگ
۳۸	آماده کردن آرامگاه
۳۸	علت کندن اینگونه آرامگاه‌های سنگی
۳۹	توصیف کلی آرامگاه
۳۹	الف - کلیات
۳۹	ب - نقوش بالائی
۴۲	۱ - پیکر داریوش
۴۲	۲ - آتشدان
۴۴	۳ - «قر کیانی»



۴۵	..... ماه ۴
۴۶	..... سنگنوشته الف ۵
۴۶	..... اورنگ بران ۶
۵۶	..... مهان ۷
۶۰	..... نقوش جبهه مرکزی ج
۶۰	..... کاخ منقوش (تَجْرَا) ۱
۶۱	..... سنگنوشته ب ۲
۶۱	..... قسمت ناتمام پائینی د
۶۱	..... درون آرامگاه ه
۶۳	..... انتساب قبور
۶۴	..... شیوه دفن
۶۶	..... سنگنوشته‌های آرامگاه داریوش بزرگ
۶۶	..... سنگنوشته الف
۷۰	..... سنگنوشته ب
۷۲	..... رنگ آمیزی نقوش
۷۴	..... آرامگاه خشیارشا
۷۷	..... آرامگاه اردشیر یکم
۷۹	..... آرامگاه داریوش دوم
۸۱	..... چاه آب در کنار کوه
۸۲	..... نبشته آرامی بر روی آرامگاه داریوش بزرگ
۸۴	..... دژ و باروی نقش رستم
۸۴	..... شاهنشاهی نوین پارسی
۸۷	..... آتشدانهای سنگی دوگانه
۸۷	..... توصیف

- ۸۷.....مورد استعمال و تاریخ
- ۹۲.....گماردن اهورامزدا اردشیر را به شاهی
- ۹۶.....سنگنبشته سه‌زبانی شاپور یکم بر دیوار «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)»
- ۱۰۲.....پیروزی شاپور بر امپراتوران روم
- ۱۰۲.....یک - شاپور و امپراتوران روم
- ۱۰۵.....دو - حجاری نقش رستم
- ۱۱۳.....بهرام دوم و یارانش
- ۱۱۶.....بهرام دوم در نبردگاه
- ۱۱۷.....بهرام (سوم؟) در نبردگاه
- ۱۱۸.....نقش نبشته‌دار کریتر
- ۱۱۸.....نبشته کریتر بر دیوار «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)»
- ۱۲۰.....گماردن اناهیتا نرسی را به شاهی
- ۱۲۲.....نبرد هرمزد دوم
- ۱۲۴.....نبرد شاپور دوم؟
- ۱۲۴.....نقش نیمه‌تمام منسوب به آذر نرسه
- ۱۲۵.....صفحه تراشیده بی‌نقش
- ۱۲۶.....گزیده مراجع

# فهرست اشکال و نقوش

- ۱ - نقشه هوایی ناحیه نقش رستم (به نقل از اشمیت)..... صفحه ۱۴
- ۲ - نقشه دشت مرودشت و آثار باستانی آن (منقول از شرح مصور تخت جمشید)..... ۱۷-۱۸
- ۳ - طرح آثار و موقعیت نقش رستم (ترسیم ژ. تیلیا بر مبنای تحقیقات و عکسهای اشمیت)..... ۱۹-۲۰
- ۴ - باقیمانده نقش عیلامی منقور بر صخره نقش رستم که بعدها بهرام دوم ساسانی آن را تراشیده و نقش خود و خاندانش را بجایش کنده است (به نقل از هرتسفلد)..... ۲۴
- ۵ - نقش عیلامی در کورنگون ممسنی (به نقل از هرتسفلد)..... ۲۵
- ۶ - سکه یکی از شاهان محلی فارس الف: روی سکه نقش خود شاه محلی را با دیهیم و پنام نشان می‌دهد و ب پشت سکه همان فرمانروا را با کمان در برابر آتش مقدس و درفش ملی و فرّ کیانی (به نقل از گیرشمن)..... ۳۲
- ۷ - «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» بصورت اصلی (بازسازی از اشمیت)..... ۳۳
- ۸ - آرامگاه داریوش بزرگ: نمای کلی (طرح از اشمیت)..... ۴۰
- ۹ - آرامگاه داریوش بزرگ: مقطع عمودی (به نقل از اشمیت)..... ۴۱
- ۱۰ - پیکره داریوش بزرگ بر آرامگاه وی (به نقل از و. هینتز)..... ۴۳
- ۱۱ - اورنگ بران روی آرامگاه‌های هخامنشی (به نقل از گ. والزر)..... ۴۹-۵۱
- ۱۲ - گئوبرو، سردار پارسی بر روی آرامگاه داریوش بزرگ (به نقل از اشمیت)..... ۵۷
- ۱۳ - اسپه کانه، سردار پارسی بر روی آرامگاه داریوش بزرگ (به نقل از اشمیت)..... ۵۸
- ۱۴ - آرامگاه داریوش بزرگ: الف، نقشه کلی، ب، مقطع قبور وسطی (به نقل از اشمیت)..... ۶۲
- ۱۵ - آرامگاه داریوش بزرگ، سنگنوشته الف فارسی باستان (به نقل از اشمیت)..... ۶۷
- ۱۶ - آرامگاه خشیارشا: نقشه و مقطع (بنقل از اشمیت)..... ۷۶
- ۱۷ - آرامگاه اردشیر اول، نقشه و مقطع (به نقل از اشمیت)..... ۷۸

- ۱۸ - آرامگاه داریوش دوم، نقشه و مقطع (به نقل از اشمیت)..... ۸۰
- ۱۹ - نقشه چاه آب در پای کوه نقش رستم (به نقل از اشمیت)..... ۸۱
- ۲۰ - برج و باروی استخر که شبیه برج و باروی نقش رستم بوده: الف، نمای کلی؛ ب، مقطع افقی (به نقل از هرتسفلد)..... ۸۶
- ۲۱ - نقش آتشدان و موبدان هخامنشی (طرح ژ. تیلیا از نقش یک مهر هخامنشی که در کتاب اشمیت، ج ۲ چاپ شده)..... ۸۸
- ۲۲ - آتشدان مکشوف در قیصریه (به نقل از اکورگال)..... ۸۹
- ۲۳ - کتیبه شاپور بر دیوار «بن‌خانه»، روایت پهلوی ساسانی، قسمت اول (به نقل از اشمیت)..... ۹۸
- ۲۴ - کتیبه شاپور بر دیوار «بن‌خانه» روایت پهلوی ساسانی اشکانی، قسمت اول (به نقل از اشمیت)..... ۹۹
- ۲۵ - کتیبه شاپور بر دیوار «بن‌خانه» روایت یونانی، قسمت اول (به نقل از اشمیت)..... ۱۰۰
- ۲۶ - مدال تراژان که بر روی و پشت آن پیروزی بر شهریاران ایرانی را نموده است (به نقل از م. کالج)..... ۱۰۳
- ۲۷ - نقش برجسته شاپور در داراب فارس (طرح از ج - هرمان)..... ۱۰۴
- ۲۸ - بیشاپور، نقش برجسته شاپور که پیروزی بر رومیان را می‌نماید (به نقل از فلاندن و کست)..... ۱۰۶
- ۲۹ - بیشاپور، نقش برجسته شاپور که پیروزی بر رومیان را می‌نماید (به نقل از فلاندن و کست)..... ۱۰
- ۳۰ - فیلیپ، امپراتور روم بر سکه خودش..... ۱۰۹
- ۳۱ - فیلیپ امپراتور روم بر سنگ در نقش رستم..... ۱۱۰
- ۳۲ - والرین، امپراتور روم بر سکه خودش..... ۱۱۱
- ۳۳ - والرین، امپراتور روم بر سنگ در نقش رستم..... ۱۱۲
- ۳۴ - کتیبه کرتیر، موبدان، بر دیوار «بن‌خانه» (به نقل از اشمیت)..... ۱۱۹
- ۳۵ - نرسی بر سکه خودش (به نقل از گیرشمن).....
- ۳۶ - هر مزدوم بر سکه خودش (به نقل از گیرشمن).....



# فهرست لوح‌های رنگین

- یکم — نقش رستم: منظره عمومی (از سوی جنوب).
- دوم — «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)»: منظره کلی از بالای کوه آرامگاهی.
- سوم — «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)»: منظره از سمت شمال.
- چهارم — آرامگاه داریوش بزرگ: منظره کلی.
- پنجم — داریوش در برابر آتش و فرّ کیانی.
- ششم — قبر یک شاهدخت هخامنشی که در شوش یافته‌اند و امروز در موزه لوور نگهداری میشود.
- هفتم — آرامگاه خشیارشا: منظره کلی.
- هشتم — آرامگاه خشیارشا: نجبای اورنگ بر (به‌تصویر ۱۱ همین کتاب بنگرید).
- نهم — آرامگاه خشیارشا: نجبای اورنگ بر (به‌تصویر ۱۱ همین کتاب بنگرید).
- دهم — آرامگاه اردشیر یکم هخامنشی: منظره کلی
- یازدهم — آرامگاه داریوش دوم: منظره کلی
- دوازدهم — آتشدانهای سنگی دوگانه: منظره کلی
- سیزدهم — آتشدانهای سنگی دوگانه: منظره از بالای کوهپایه مشرف بر راه
- چهاردهم — گماردن اهورمزدا اردشیر را به‌شاهی
- پانزدهم — کتیبه‌های سه‌زبانی بر روی اسپ اردشیر (الف) و بر اسپ اهورمزدا (ب)
- شانزدهم — اردشیر ساسانی بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب)
- هفدهم — پیروزی شاپور بر امپراتوران رومی
- هیجدهم — شاپور ساسانی بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب)
- نوزدهم — فیلیپ عرب، امپراتور روم بنا بر یک تندیس سنگی که در موزه واتیکان (رم) است (الف)
- والرین، امپراتور روم بنا بر یک تندیس سنگی که اینک در موزه رم است (ب).
- بیستم — نبرد تن به‌تن شاپور ساسانی و والرین رومی منقوش بر یک گل‌گوهر نگار سینه، که اینک در موزه کتابخانه ملی پاریس است.

- بیست و یکم — بهرام دوم و درباریانش: منظره کلی
- بیست و دوم — بهرام دوم و همسر و فرزندش بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب).
- بیست و سوم — درباریان بهرام دوم: کریتر و شاهزاده نرسی.
- بیست و چهارم — درباریان بهرام دوم: سه تن از نزدیکان بهرام.
- بیست و پنجم — بهرام دوم در نبردگاه: منظره کلی.
- بیست و ششم — بهرام دوم (الف) و دشمنش: پاپک، بیدخش گرجستان (?). (ب).
- بیست و هفتم — نقش نبشته‌دار کریتر که بر نقش پیروزی شاپور افزوده شده.
- بیست و هشتم — گماردن آناهیتا نرسی را به شهریاری: منظره کلی.
- بیست و نهم — پیکر نرسی.
- سی ام — پیکر آناهیتا
- سی و یکم — نبرد هرمزد دوم: منظره کلی.
- سی و دوم — شاپور دوم (?). در نبرد: منظره کلی





۱ - نقشه هوایی ناحیه نقش رستم (به نقل از اشمیت)



# جایگاه نقوش

در ناحیه جنوبی ایران و در شمال خلیج فارس ایالتی واقع شده است که از روزگار باستان «پارس» (فارس) نام داشته، و از آغاز دوره اسلامی مرکز آن شیراز بوده است. این ایالت در چند هزار سال پیش توسط اقوام بومی ایران، و بویژه عیلامیان، مسکون بوده است، و از این قوم اخیر آثار زیادی در گوشه و کنار فارس منجمله در جلگه مرو دشت بجای مانده که معلوم می‌دارد این جا ناحیه‌ای آبادان و با فرهنگ بوده است. وقتی جادهٔ اسفالتی شیراز به اصفهان را در پیش گیریم، پس از پیمودن سی کیلومتر در جهت شمال شرقی به جلگه مرو دشت می‌رسیم که درازایش از غرب به شرق شصت کیلومتر می‌باشد و پهنایش تا هفتاد کیلومتری شیراز می‌رسد. رود کُر ( = کورش) از شمال غربی جلگه تا جنوب شرقی آن را می‌پیماید و سیرایش می‌کند. از شمال غربی دشت رود کوچتری وارد می‌شود که در روزگار کهن «رود مادی» نام داشته، و بعدها پرآب و فروآب خوانده شده و امروز به تحریف «پلوار» می‌گویند. رود پلوار پس از طی مسافتی در نزدیک پُل خان به رود کُر می‌پیوندد، و رود بزرگ شده کُر مسیر جنوب شرقی را دنبال کرده، سرانجام به دریاچهٔ بختگان می‌ریزد. در حاشیه شرقی مرو دشت کوهیست که «کوه مهر = کَهْمَهْر» نام داشته است و بعد از حملهٔ عرب، کلمهٔ مهر را ترجمه کرده، «کوه رحمت» گفته‌اند. خود این نام بسیار کهن دلالت بر جنبهٔ تقدس و روحانیت آن نزد ایرانیان باستانی دارد. بر دامنهٔ یکی از کوه پاهای همین «کوه مهر» بنام «کوه شاهی» بود که داریوش بزرگ در ۵۱۸ ق.م. ساختن تخت جمشید را آغاز کرد.

تخت جمشید ارگ شهری بود بنام «پارسه»، که یونانیان به تحریف آنرا پَرْسِه پُلِس خوانده‌اند (درست آن می‌بایست پَرْسِپُلِس بوده باشد) و غربیان همین نام را پذیرفته، رایج کرده‌اند. این شهر پایتخت آئینی و سنتی هخامنشیان بود، و در آنجا کاخهای باشکوه برآوردند که دویست سال آبادان ماند و سپس بدست اسکندر مقدونی و یارانش تاراج شد و سوخت، و امروز تنها پی و برخی از درگاه‌ها و ستونهای برجای مانده است و از گذشت روزگار سخنها دارد. شهر پارسه در شمال و مغرب و جنوب ارگ مشهور به تخت جمشید افتاده بوده است و خانه‌هایش بیشتر از گل و چوب بوده، و بهمین دلیل زود از میان رفته و با خاک همسان شده است. راه کاروان رو باستانی که از شیراز می‌آمده است، از پای صَفَه تخت جمشید می‌گذشته و در حاشیهٔ «کوه مهر» رو به سوی شمال و شمال شرق ادامه می‌یافته است. در شش کیلومتری تخت جمشید، نشیب کوه زیاد شده، پوزه‌ای تشکیل می‌گردد، که راه نیز از کنار همین پوزه گذشته، به سوی شرق می‌پیچد. در شمال این پوزه، بر روی تپهٔ کوتاهی آثاری دیده میشود که بازماندهٔ یکی از شهرهای کهن ایران بنام «استخر» است که جانشین تخت جمشید بوده، و تاریخ آن احتمالاً به عهد سلوکی‌ها می‌رسد (گفته‌اند آنتیوخوس اسپفانوس در ۱۶۰ ق.م. «پرسه پلِس» را تاراج کرد، و البته در آن زمان دیگر شهر پارسه هخامنشی وجود نداشته است، بلکه استخر جایش را گرفته بوده). در سدهٔ دوم میلادی، استخر پایتخت پادشاهان پارس بشمار میرفته است، و در آنجا معبدی کهن وجود داشته که قدمتش به عهد پیش از ساسانیان می‌رسیده، و مجسمه‌هایی از ایزدان در آن نصب بوده است، ولی در آغاز دورهٔ ساسانی، آن مجسمه‌ها را برداشته‌اند، و معبد را به آتشکده تبدیل کرده، «آتش



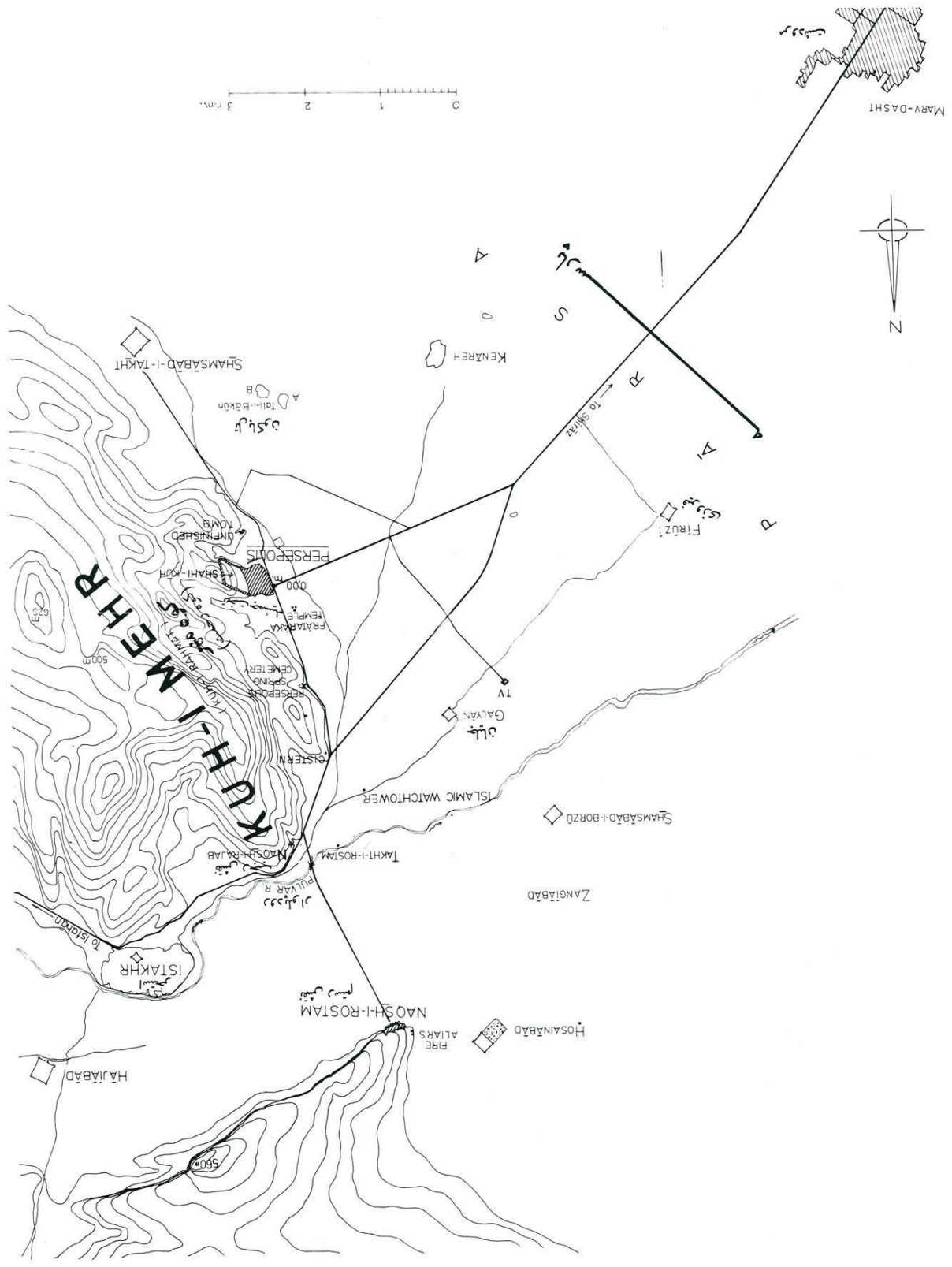
آردوی سورا اناهیتا» خوانده‌اند. این آتشکده در دوره ساسانی اهمیت فراوان داشته، و تولید آن با ساسانیان بوده است (اولین و آخرین پادشاه ساسانی در اینجا تاجگذاری کردند). استخر در حمله اعراب بارها صدمه دید، و بواسطه شجاعت و پایداری مردمش، خشم تازیان انگیزخته شد، و از آن کشتارها کردند، چنانکه تنها در ۲۲ هجری، عبدالله پسر عامر چهل هزار تن از استخریان را از دم تیغ گذرانید، و خانه‌هایشان را ویران کرد. پس از آن دیگر استخر رو به خرابی رفت تا اینکه بکلی از مردم تهی گشت.

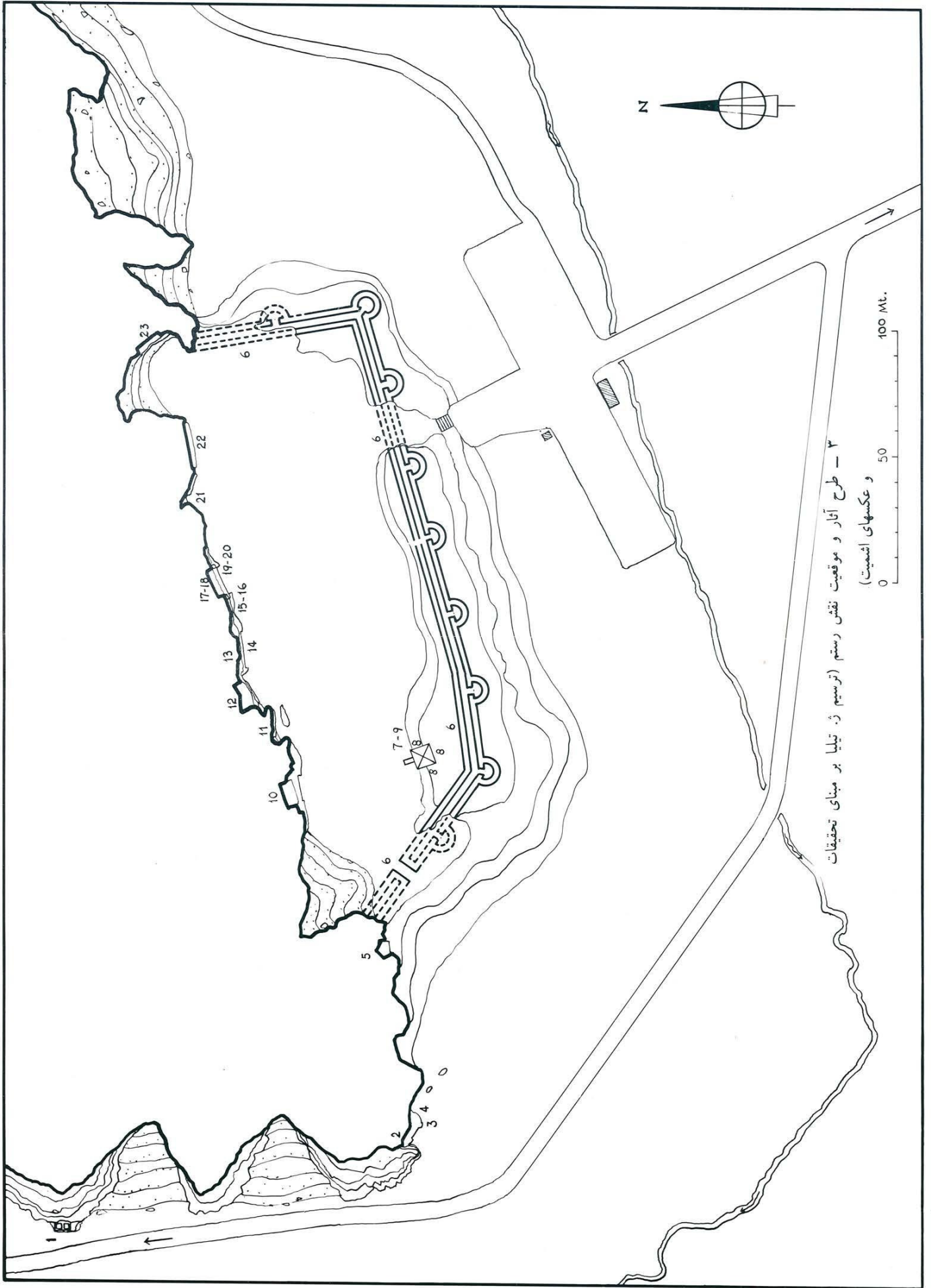
در فاصله چهار تا دو کیلومتری شمال و شمالغربی استخر دنباله کوهیست که امروز آن را «حسین کوه» (و گاهی هم کوه حاجی‌آباد) می‌خوانند و البته پیداست که این نام باستانی نتواند بود. وقتی بر سکوی تخت جمشید بایستیم، این کوه را بخوبی می‌بینیم که در شمال و شمالغربی بصورت سه تپه یا صخره بزرگ سر بر هوا کشیده است، و بهمین جهت در دوره‌های پیشین آن را «سه‌گنبدان» (یعنی دارای سه ستیغ یا قله) می‌خوانده‌اند. روی هر یک از این تپه‌های سنگی دژ و باروتی بوده است (بنامهای استخر، دژ شکسته، و دژ اشکنون). نام «سه‌گنبدان» یادآور «کوه دوستیغی» (یا کوه دوگنبدان) است که در نوشته کتزیاس مورخ یونانی و ساکن در دربار اردشیر دوم آمده است. وی می‌گوید که کالبد پادشاهان ایران را به پارس برده، در کوه «دوگنبدان» بدرون آرامگاه می‌گذارند. مقصود از کوه «دوگنبدان» بیشک همین «حسین کوه» امروز است و یا کتزیاس اشتباهی «سه‌گنبدان» را «دوگنبدان» نوشته است، و یاد آن زمان تنها دوتا از این صخره‌های سنگی مورد استفاده بوده‌اند. بهر حال، «حسین کوه» را «کوه استخر» یا «کوه نفیشت (= کوه نبشته‌دار)» نیز خوانده‌اند، و دنباله این کوه در دشت مرودشت به نشیب می‌گراید، و پیچ تندی خورده، رو به شمالغربی ادامه می‌یابد. نزدیک این پیچ در محوطه‌ای به‌درازای ۲۰۰ متر، در کنار راهی کهن و جویباری خرمی‌بخش، آثار گرانبهایی از دوره هخامنشی و ساسانی بجای مانده است.

این آثار عبارتند از مجالس بزرگی که بر روی سنگ تراشیده‌اند، و آرامگاه‌هایی که درون کوه درآورده‌اند. دسته اخیر به‌دوره هخامنشی تعلق دارند، و سنگتراشیها به‌دوره ساسانی. در دوره اسلامی این حجارها را به‌جمشید و پادشاهان کیانی نسبت داده‌اند، و چون جنگها و پیروزیهای پهلوان بزرگ ملی ایرانیان، رستم زال، زبازد همه بوده است، و این سنگتراشیها نیز چیرگی پهلوانان ایران بر دشمنانشان را نشان می‌دهد، کم‌کم نقشهای مورد بحث را به‌رستم پهلوان بازخوانده‌اند و این محل را «نقش رستم» گفته‌اند.

نقشها و آثار این محل را بدوگونه ترتیب و شماره بندی می‌توان کرد، یکی باتوجه به تسلسل تاریخی ساخته‌شدنشان، و دیگری با توجه به موقعیت مکانیشان. برای بازدیدکننده‌ای که از یکسوی محوطه وارد می‌شود و در آن می‌گردد و باز بیرون می‌رود، بهتر است که نقوش را به ترتیب موقعیت مکانیشان توصیف کرد، ولی چون این کتاب تنها جنبه راهنمای آثار را ندارد و برای اهل فن نیز نوشته شده، ناچار باید تسلسل تاریخی را رعایت کرد تا وابستگی نقوش بهم بخوبی روشن شود والا می‌بایست آرامگاه خشیارشا (حدود ۴۷۰ ق.م.) را بعد از سنگتراشی نیمه‌تمام ساسانی (حدود ۶۲۰ میلادی) شرح دهیم. معهذاً برای اینکه بازدیدکننده بتواند هر نقشی را که می‌بیند، زود بشناسد، جدول زیر را بر حسب موقعیت مکانی آثار ترتیب داده‌ایم و چون در قدیم راه و دروازه محوطه در قسمت شرقی بوده است، از همانجا — در حقیقت کمی دورتر، یعنی از آتشدانها — آغاز کرده‌ایم:

۲ - نقشه دشت مرو و دشت و آبار باستانی آن (مقیول از شرح صورت تخت جمشید)





۳ - طرح آثار و موقعیت نقش رستم (ترسیم ز. تیلیا بر مبنای تحقیقات و عکسهای اشمیت)



شماره اثر به ترتیب مکانی	شرح اثر	تاریخ تقریبی	جای توصیف اثر در این کتاب	شماره اثر به ترتیب تاریخی
۱	آتشدانهای سنگی دوگانه	۲۰۰ میلادی	ص ۸۷	دهمین
۲	تاجگذاری اردشیر پایکان	۲۳۵ میلادی	۹۲	یازدهمین
۳	نقش عیلامی	۷۵۰ ق.م.	۲۳	یکمین
۴	بهرام دوم و درباریان	۲۸۰ میلادی	۱۱۳	چهاردهمین
۵	چاه آب در پای کوه	۵۰۰ تا ۴۰۰ ق.م.	۸۱	هفتمین
۶	برج و باروی محوطه مقدس	نیمه سده سوم میلادی	۲۷	نهمین
۷	«بن خانه (کعبه زرتشت)»	۱۵۰ ق.م.	۸۴	دومین
۸	نیشته سەزبانی شاپور یکم			
	بر دیوار «بن خانه (کعبه زرتشت)»	۲۶۲ میلادی	۹۶	دوازدهمین
۹	نیشته کریتر بر دیوار «بن خانه»	۲۹۰ میلادی	۱۱۸	هیجدهمین
۱۰	آرامگاه داریوش دوم	۴۱۰ ق.م.	۷۹	ششمین
۱۱	نبرد شاپور دوم؟	۳۵۰ میلادی	۱۲۴	بیست و دومین
۱۲	آرامگاه اردشیر یکم	۴۵۰ ق.م.	۷۷	پنجمین
۱۳	آذر نرسه؟	۳۰۹ میلادی	۱۲۴	بیست و یکمین
۱۴	نبرد هرمزد دوم	۳۰۵ میلادی	۱۲۲	بیستمین
۱۵	شاپور یکم و امپراتوران رومی	۲۶۲ میلادی	۱۰۲	سیزدهمین
۱۶	نقش و نیشته کریتر	۲۹۰ میلادی	۱۱۸	هفدهمین
۱۷	آرامگاه داریوش بزرگ	۵۰۰ ق.م.	۳۷	سومین
۱۸	نیشته آرامی بر آرامگاه داریوش	۲۷۰ ق.م.؟	۸۲	هشتمین
۱۹	بهرام دوم در نبردگاه	۲۸۵ میلادی	۱۱۶	پانزدهمین
۲۰	بهرام (سوم؟) در نبردگاه	۲۸۵ میلادی	۱۱۷	شانزدهمین
۲۱	تاجگذاری نرسی	۲۹۵ میلادی	۱۲۰	نوزدهمین
۲۲	سنگتراشی نیمه تمام ساسانی	۶۲۰ میلادی	۱۲۵	بیست و سومین
۲۳	آرامگاه خشیارشا	۴۷۰ ق.م.	۷۴	چهارمین

بجز اینها، در گوشه و کنار جایگاه استخر کهن، آثار ساسانی و پیش از ساسانی پراکنده است. مثلاً در ۵ کیلومتری شمالغربی «نقش رستم» در غاری بنام «غار حاجی آباد» نبشته‌هایی بنام شاپور یکم کنده شده است، و در سه کیلومتری روبروی نقش رستم، در شِکفتی بنام «غار نقش رجب» پنج نقش از دوره ساسانی داریم (گماردن اورمزد اردشیر را به شاهی؛ گماردن اورمزد شاپور را به شاهی؛ شاپور و درباریانش؛ نقش نبشته‌دار کریتر؛ و شاهزاده‌ای ایرانی با بهرام، خدای جنگ که او را بصورت هرکول نمایش داده‌اند). در خود دشت نیز آثار دیگری است (مانند تخت گوهر، تخت طاووس، ویرانه‌های استخر، بازمانده معبد فرترکه — که به غلط فراتادارا می‌گویند — و جز آن). اما بحث در باب اینها از حوصله این کتاب خارج است و رساله‌ای جداگانه در باب آنها در دست تألیف است که بزودی در دسترس عموم قرار خواهد گرفت.

اینک می‌پردازیم به توصیف آثار. خواننده هرگاه کتاب حاضر را در دست داشته باشد، بهر نقشی که رسد، شماره صفحات کتاب را که در توصیف آن اثر می‌باشد، در جدول بالا خواهد یافت، و آن را مطالعه خواهد کرد. لیکن توصیف کلی ما، بر مبنای تسلسل تاریخی خواهد بود تا ارتباط مطالب از هم نگیسلد، و از کهنترین اثر آغاز و به تازه‌ترین اثر پایان داده شود.

نخستین اثر (= جایگاه ۳)

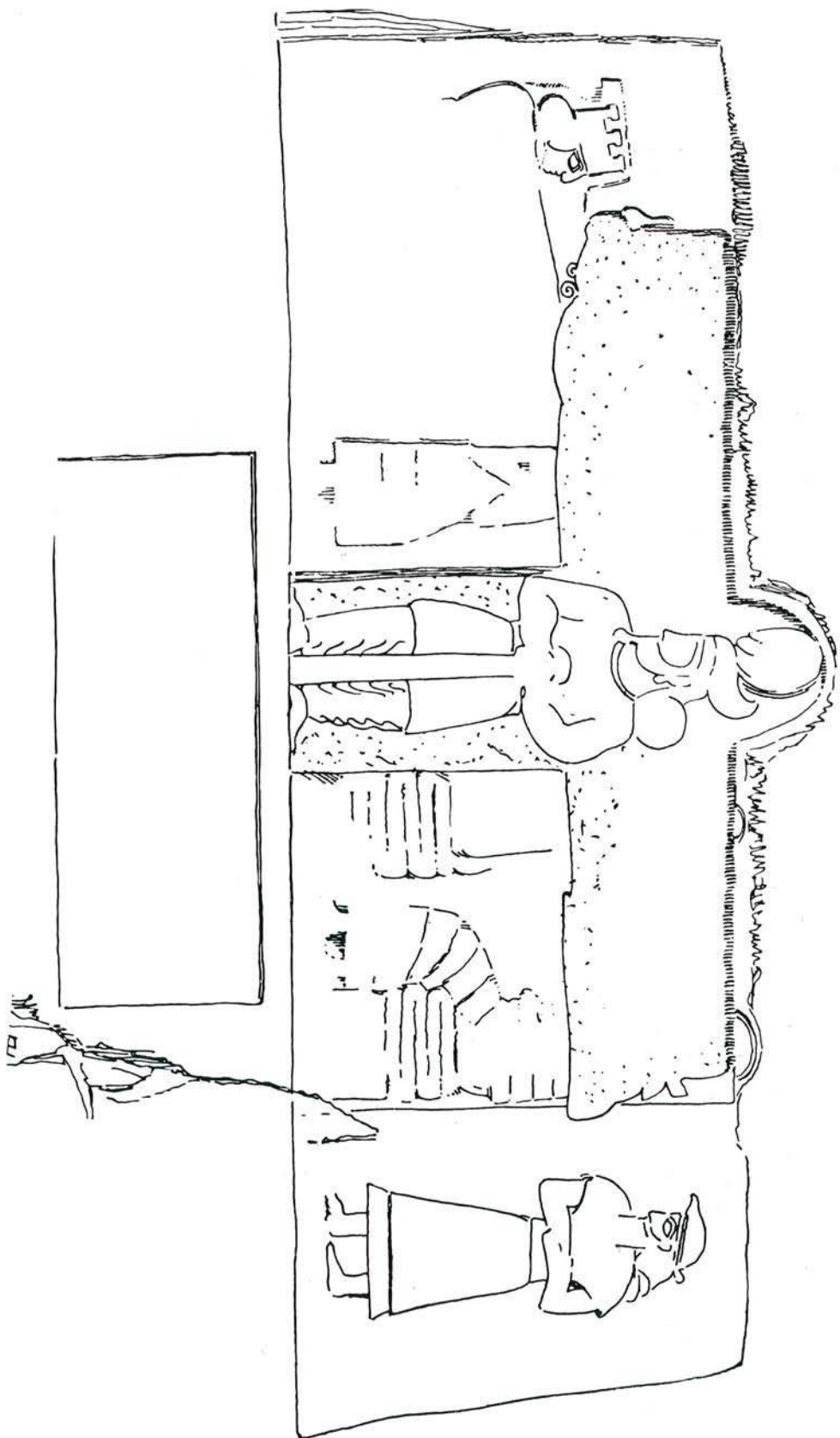
## نقش عیلامی

پیش از آمدن آریائی‌ان به پارس، این ناحیه زیر نفوذ بومیان خوزستان بوده، و از اینان آثاری در گوشه و کنار فارس و بویژه جلگه مرو دشت (مثلاً در تپه سبز در داخل شهر مرو دشت، در تپه مالیان یا اُنشانِ قدیم در کناره غربی جلگه مرو دشت) بدست آمده است که میرساند مردمی با فرهنگ و در فنون و زندگی شهری پیشرفته بوده‌اند. یکی از آثار آنان نقش برجسته‌ای بوده که بر سینه کوه نقش رستم تراشیده بوده‌اند و بعدها بهرام دوم ساسانی آن را حک کرده و نقش خود و درباریانش را جایگزینش ساخته است. امّا از نقش عیلامی مختصری مانده است و میشود آنرا با توجه به یک سنگ تراشی عیلامی دیگری که در گورانگون ممسنی بیادگار مانده، تا اندازه‌ای باز شناخت.

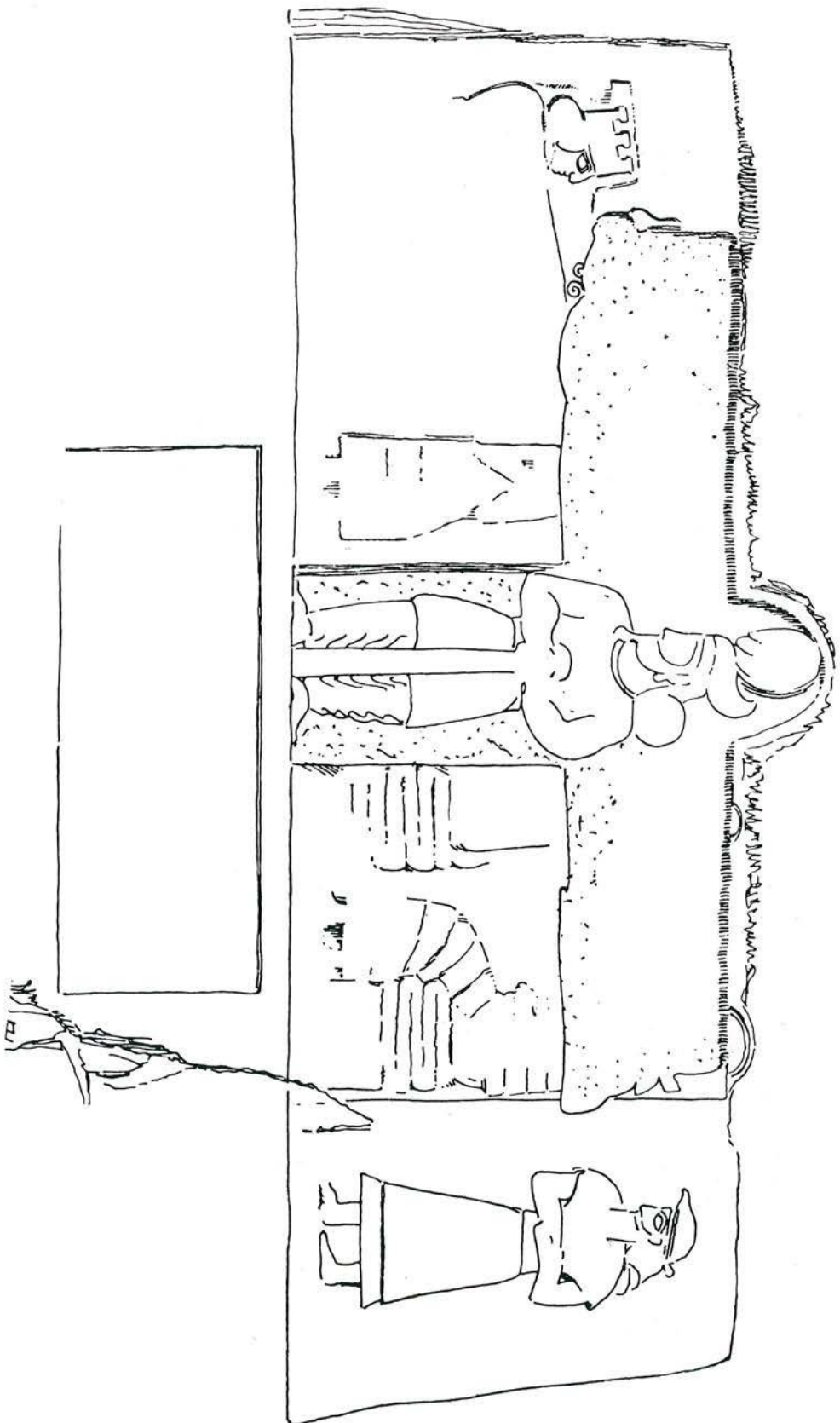
حجاری عیلامی نقش رستم در مجلسی مستطیل شکل به درازای ۷ متر و بلندی ۲/۵ متر تراشیده شده بود، و اصلاً یک خدا و خدای بانو (الهه) عیلامی را نشان می‌داده است که به حالت نیمرخ رو به سوی چپ بر تختی مزین به نقوش مار نشسته بوده‌اند، و گروهی برایشان نیاز می‌آورده‌اند و یا نیایششان می‌کرده‌اند. هنوز نقش مارها را به خوبی میتوان دید، و قسمتی از پیکرهای دو اورنگ نشین نیز قابل تشخیص است. در دست راست مجلس و پشت سر تخت، خدایی عیلامی، مردی با ریش و موی انبوه و بلند و دستها به سینه گذارده به حالت احترام ایستاده، رو به موجود الهی دارد. کلاه وی گرد است و با بندی بسته شده و قسمت پیشین آن جلو آمده، و چون نقابی بالای پیشانی سایه انداخته است؛ ردایش بلند است و تا پاشنه پا میرسد و گویا حاشیه مزین داشته است. قرائتی در دست است که میرساند وی یک پادشاه عیلامی بوده است که به پرستش خدائی و الهه‌ای عیلامی ایستاده بوده. کمی دورتر، در سوی چپ تخت دومی، اثری از یک شخص دیگر دیده میشود که دامن زنگوله مانند پوشیده است و احتمالاً یکی از پرستندگان بوده است. بقیه نقش محو شده، تنها در سمت چپ مجلس، سر و نیم تنه یک نفر دیگر مشخص است. وی تاجی کنگره دار بر سر نهاده و رو به طرف راست یعنی مقابل اورنگ نشینان و مرد بلند ریش - دارد و با مطالعه اندازه نقش‌ها میتوان فهمید که این تاجدار، روی تختی نشسته بوده است. هویت وی معلوم نیست، اما چون بی ریش است و رخساره‌ای ظریف دارد، او را یک ملکه میدانند که روبروی همانند و شوهر خود نقش شده است.

در مورد تاریخ این نقش عقاید مختلف است. هر تسفلد و گروهی به پیروی از وی قدمت آن را به ۴۰۰۰ سال پیش میرسانیدند. لیکن تاج کنگره دار ملکه و کلاه نوک تیز و جلو آمده پادشاه عیلامی را از نقوشی می‌شناسیم که تاریخشان حدود ۸۰۰ تا ۶۰۰ ق. م. می‌باشد. از سوی دیگر، دو اورنگ نشین و بویژه تخت ماردار



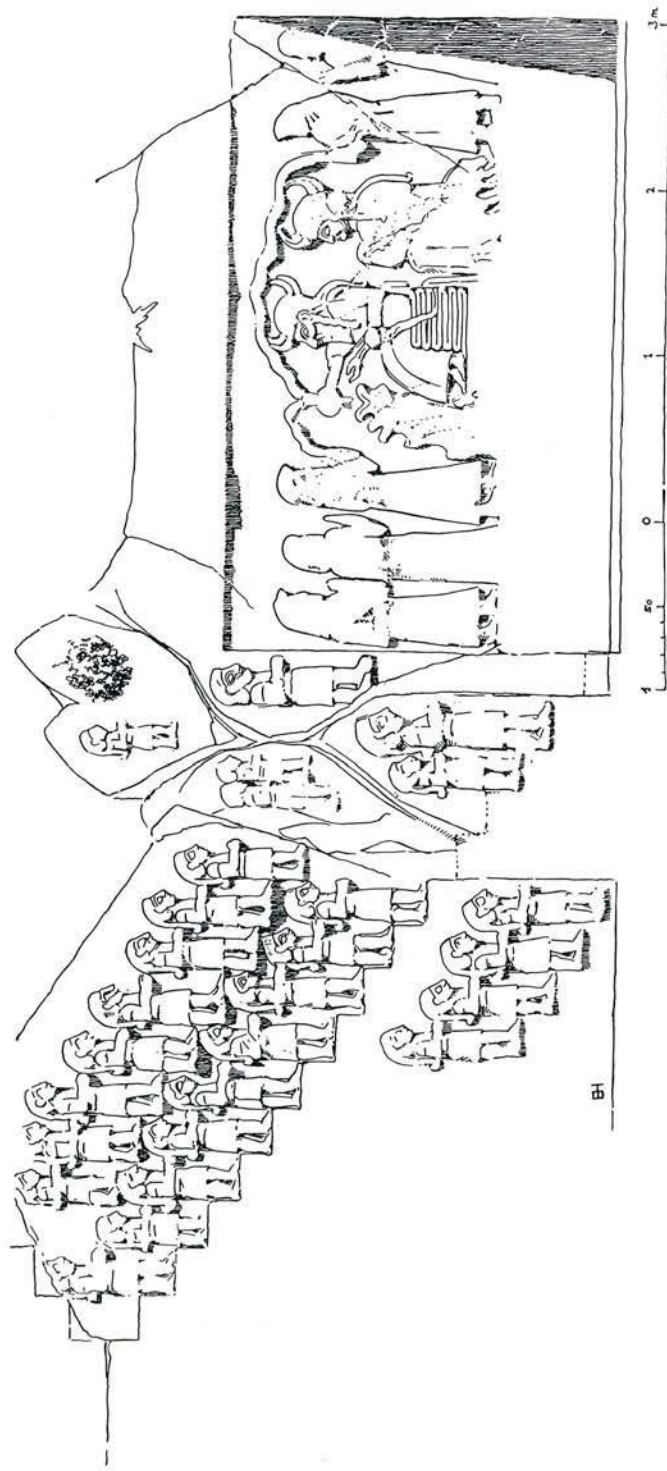


۴ — باقیمانده نقش عیلامی منقور بر صخره نقش رستم که بعدها بهرام دوم ساسانی آن را تراشیده و نقش خود و خاندانش را بجایش کنده است (به نقل از هرتسفلد)



۲۴

۴ — باقیمانده نقش عیلامی منقور بر صخره نقش رستم که بعدها بهرام دوم ساسانی آن را تراشیده و نقش خود و خاندانش را بجایش کنده است (به نقل از هرستفلد)



۵ - نقش عیلامی در کورنگون ممسنی (به نقل از هرتسفلد)



آنان همانند نقوش گورانگون می‌باشد که به تازگی به حدود ۱۲۰۰ ق. م. تخمین زده شده‌اند. بنابراین گمان می‌رود که حجاری عیلامی نقش رستم در دو دوره کنده شده: یکی در اواخر هزارده دوم پیش از میلاد (دو اورنگ نشینی که در میان نقش‌اند)، و دیگری در حدود ۷۰۰ ق. م. (شاه و ملکه‌ای که در دو سوی نقش‌اند). علت کندن این نقش بر سینه کوه نقش رستم مشخص نیست. چون در اینجا منبع و جوی آبی بوده است و راهی از پای کوه می‌گذشته، میتوان پذیرفت آن پادشاهی عیلامی که این نقش را به یادگار گذاشته، می‌خواسته رهگذران و آیندگان مقام وی و دین‌داریش را نیک بدانند. به هر حال وجود این نقش و جوی آب و راه کاروان رو مطمئناً در جلب هخامنشیان برای کندن و ساختن آثار خود در اینجا بی‌تأثیر نبوده است.

دومین اثر (= جایگاه ۷)

## «بُنُ خانَه (کعبه زرتشت)»

الف - نام

در محوطهٔ نقش رستم، روبروی کوه، بنای سنگی چهارگوش و پله‌دار است که اصطلاحاً «کعبهٔ زرتشت» نام گرفته است. این وجه تسمیه بسیار جدید و غیر علمی است، و از صدوپنجاه سال بیشتر عمر ندارد. پیش از آن نام محلی اش «کرنای خانه» یا «نقاره خانه» بود، و از آغاز سدهٔ نوزدهم اروپائیان آن را دیده و بخاطر اینکه درونش از دود سیاه شده بود، آنرا بنای ویژهٔ پرستش آتش شمرده‌اند، و چون زرتشتیان را به اشتباه «آتش پرست» می‌خواندند، بنا را هم بدانان نسبت داده «آتشگاه زرتشتیان» دانستند. ایرانیان که تازه به شناخت آثار تاریخی خود آغاز کرده بودند، این تعبیر فرنگی را هم از اروپائیان پذیرفتند، و از سوی دیگر چون شکل بنا مکعبی بود (در آن موقع هنوز پای بنا حفاری نشده بود و بلندیش بسیار کمتر بود) و سنگهای سیاهی که در زمینهٔ سفید دیوارهای آن نشانده شده، یادآور «سنگ سیاه» کعبه مسلمانان بود، آن را «کعبهٔ زرتشت» خواندند. اکنون دانسته شده که در دورهٔ ساسانی، نام بنا ظاهراً «بُنُ خانُک» (خانهٔ اصلی - خانهٔ بنیادی) بوده است و این اصطلاح در سنگ نبشتهٔ کرتیر (موبدان موبد ایران در حدود ۲۸۰ میلادی) منقور بر دیوارهای بنا آمده است؛ از اسم آن در دوره‌های پیش بیشتر هیچ آگاهی نداریم. با آنکه میدانیم «کعبهٔ زرتشت» نامی بی‌منطق و گمراه کننده است بخاطر رواج عامی که دارد ناچاریم آن را بکار بریم، ولی برای اینکه قدم اول در رد آنرا برداشته باشیم، همه جا نام «بُنُ خانه» را آورده و در دو کمان کعبهٔ زرتشت را اضافه میکنیم.

ب - توصیف

بُرج «بُنُ خانَه (کعبهٔ زرتشت)» از سنگ آهک سفید مَرمرنمای ساخته شده که در دیوارهای آن طاقچه‌های مضرسی از سنگ سیاه نشان ده‌اند. سنگ آهک خاکستری را از همان نزدیکی، احتمالاً از کنار «آتشدانهای ساسانی» آورده‌اند، و امروز بر اثر باد و باران و آفتاب، در برخی جاها کهنه شده رنگ خاکستری و یا قهوه‌ای باز یافته است. قطعات سنگها را بزرگ و بیشتر مستطیلی تراشیده‌اند و بدون ملاط بر هم نهاده‌اند و در برخی از جایها - مثلاً در بام - سنگها را با بستهای دُم چلچله‌ای بهم دوخته‌اند. اندازهٔ سنگها از  $۲/۹۰ \times ۲/۱۰ \times ۴۸$  متر تا  $۱/۱۰ \times ۱/۰۸ \times ۵۶$  متر فرق میکند، اما در دیوار غربی تخته سنگی کار گذارده‌اند که  $۴/۴۰$  متر بزرگی دارد. چهار پارچه سنگ مستطیلی بزرگ با محور شرقی - غربی سقف را می‌پوشاند؛ هر کدام از اینها  $۷/۳۰$  متر طول دارند و با بستهای دُم چلچله‌ای

بهم پیوسته‌اند. در برهم نهادن سنگهای بنا شیوه «قاب‌نما کردن (= Anathyosis)» بکار برده‌اند یعنی حاشیه‌های دو سطحی را که می‌خواسته‌اند روی هم بگذارند هموار ساخته‌اند و میانشان را زبره‌تراش باقی‌گذارده‌اند تا خوب رویهم جفت شوند اما رویه همه سنگها را بدقت تراشیده و پاک کرده‌اند. در رده بندی سنگها نظم دقیقی مراعات نشده، و در پاره‌ای از جایها ۲۰ رده و در برخی از قسمتهای دیگر ۲۲ رده سنگ بر روی هم نهاده‌اند تا به سقف رسیده‌اند. به همین ترتیب است که سنگهای این بنا را باید «گونه‌گون» توصیف کرد نه «منظم و یکنواخت». هر جا که در سنگ اصلی خطا و عیبی بوده آن قسمت را برداشته‌اند و با وصله‌ای ظریف پُر کرده‌اند، که برخی از آنها هنوز سر جا مانده‌اند. برای اینکه یکنواختی و یک رنگی بنا زیاد مشخص نشود، دو تنوع معماری در آن داده‌اند. یکی اینکه طاقچه‌های دو لبه‌ای، از یک یا دو تخته سنگ سیاه خاکستری مرمرنمای ساخته و در دیوارها نشانده‌اند. دوم اینکه در قسمت بالا و میانی دیوارها، گودیهای مستطیلی کوچکی کنده‌اند که ظرافت خاصی به چهره بنا میدهند. سنگهای سیاه را احتمالاً از «کوه مهر» تخت جمشید (= کوه رحمت) آورده‌اند، و در سه ردیف بترتیب زیر در دیوارها قرار داده‌اند:

در بالا زیر سقف، در جبهه شمالی یک طاقچه کوچک مستطیلی، و دو طاقچه مثل آن در هر یک از جبهه‌های دیگر؛

در سه متری زیر سقف، دو طاقچه بزرگ مربعی در سه جبهه و یک طاقچه کوچک مستطیلی در جبهه شمالی؛

در ۶ متری زیر سقف، دو طاقچه مستطیلی متوسط در سه جبهه و یک در بزرگ مستطیلی در جبهه شمالی.

یک پلکان سی‌پله‌ای (هر پله بدرازی ۲ تا ۲/۱۲ متر؛ پهنای حدود ۲۶ سانتیمتر و ارتفاع ۲۶ سانتیمتر) در سینه دیوار شمالی تعبیه کرده‌اند که به آستانه درگاه ورودی میرسد. بدین ترتیب، بخوبی مشخص است که می‌خواسته‌اند به بنا صورت یک برج سه طبقه را بدهند که هر طبقه‌ای هفت در و دریچه داشته باشد، اما فقط یک در را حقیقی درست کرده‌اند و بقیه را بصورت «پنجره‌های کور» بی‌منفذ نگه داشته‌اند.

زیر بنا یک سکوی سه‌پله‌ایست. پله نخستین ۲۷ سانتیمتر بالاتر از کف اصلی زمین میرسد، و ارتفاع خود برج که از پله سومی آغاز میشود، ۱۲/۷۷ متر می‌باشد ولی با احتساب پله‌های سه‌گانه سکوی، این ارتفاع به ۱۴/۱۲ متر میرسد. قاعده خود برج به شکل مربعی است که هر ضلعش حدود ۷/۳۰ متر درازی دارد. سقف بنا رو به درون صاف و هموار است اما از بیرون شیب دوجانبی مختصری دارد که از خط میانه بام شروع میشود.

هر سمت بنا رخ بامی نشان میدهد که هفده سر تیر بصورت دندان‌دندانه از آن بیرون زده است. درگاه ورودی اصلاً ۱/۷۵ متر بلندی و ۸۷ سانتیمتر پهنای داشته است، و بالای آن سردری با لبه برجسته نیم‌کروی و دو جانب انحنا دار گذارده بوده‌اند و روی این، تاجی با دو گوشه بالا آمده، که بدان شکل تشتی کم‌زرفا را میداد. در دو لنگه‌ای و بسیار سنگین بوده است و جای پاشنه‌های پائینی و بالایی هر لنگه در سنگ کنده شده و بخوبی معلوم است. برخی پنداشته‌اند که جنس در از چوب بوده است، اما یک قطعه از در سنگی بنای معروف به «زندان سلیمان» در پاسارگاد، که درست مانند «بن‌خانه (کعبه زرتشت)» می‌بوده است - پیدا شده، و معلوم



میدارد که در این یکی هم از سنگ بوده است. این در منفرد، به اطاقی هدایت می‌کرده که چهارگوش است (۳/۷۲×۳/۷۴ متر) و بلندیش به ۵/۵ متر میرسد و قطر دیوارهایش بین ۱/۵۴ و ۱/۶۲ متر می‌باشد.

## ج - تاریخ

در اینکه «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» از دوره هخامنشی است هیچ تردیدی نمی‌توان کرد، و همه قرائن گواهی می‌دهد که در آغاز عهد هخامنشی ساخته شده است: بکار بردن سنگهای سیاه در زمینه سفید، از مشخصات معماری پاسارگاد، پایتخت کورش بزرگ است. بستهای دُم‌چلچله‌ای بیشتر به دوره داریوش و خشیارشا تعلق دارند، و شیوه «قاب‌نما کردن» سنگها از اوایل دوره تخت جمشیدی شناخته‌اند. در و درگاه ورودی بنا همانند در و درگاه ورودی آرامگاههای هخامنشی می‌باشند که بهترینشان را در آرامگاه داریوش داریم (بنگرید به صفحه همین کتاب). طرز چیدن سنگها - بدون نظم و بدون ملاط - نیز نخستین قسمتهای سکوی تخت جمشید را که در زمان داریوش ساخته شده، بیاد می‌آورد، بویژه، سنگ بزرگی که در دیوار جنوبی تخت جمشید کار گذارده‌اند و بر روی آن چهار کتیبه از داریوش بزرگ منقور است، تقریباً درست به اندازه سنگهایی است که بر سقف «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» نهاده‌اند. همه اینها بما اجازه میدهد که بنای مورد بحث را از آغاز دوره هخامنشی، و متعلق به دوره داریوش بزرگ بدانیم. یک بنای دیگر درست مانند «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» می‌شناسیم که در پاسارگاد است و به «زندان سلیمان» مشهور می‌باشد. اکنون از این بنای اخیر فقط دیوار غربی و قسمتی از دیوارهای سه‌جانب دیگر باقی مانده. «زندان سلیمان» را هم از آغاز دوره هخامنشی میدانند، و معمولاً معتقدند که «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» در شهر پارسه توسط داریوش ساخته شد تا جانشین «زندان سلیمان» در پاسارگاد که کورش ساخته بود، شود.

## د - مورد استعمال

اشمیت لبّ مطلب را در مورد اهمیت «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» با این سخنان ادا کرده است: «برج واقع در نقش رستم، حتی در وضع نابسامان و پریشان کنونیش، یک بنای شکوهمند عظیم است، ظاهر پر جلال و صلابت معماریش، که حتی از کاخهای هخامنشی هم سراسر است، آن را بعنوان یک بنائی مشخص می‌کند که توسط پادشاهی ساخته شده باشد. کوشش فوق‌العاده‌ای که برای برآوردن این شاهکار معماری لازم بوده انجام شود، تنها برای ساختن یک اطاقک تاریک و منفردی بکار رفته است که بر شالوده‌ای پر و گران و سنگی بالا آورده‌اند. از این گذشته، این واقعیت که مدخل یکتا اطاق این بنا را با دری سنگین و دولنگه می‌بستند یا می‌توانستند بست، مبین آن است که محتویات آن را می‌بایست از دستبرد و آلودگی نگهدار باشند».

با این مقدمه، فهمیدن اینکه چرا مورد استعمال این بنا مورد بحث بوده، آسان است.

## یک - آتشگاه

ظاهرًا اِنْگِلْبِرْتُ كَمْفِرُ نَخْسْتین کسی است که سی صد سال پیش این بنا را «آتشگاه» خوانده است، و پس از وی جیمس موریه و راپرت کرپرتز در اوائل سده نوزدهم این عقیده را تقویت کرده‌اند. چنان می‌نماید که اینها پس از رفتن بدرون اطاقک بنا، دیده‌اند که قسمتهایی از آن، بویژه گوشه جنوب غربی، از دود سیاه شده است، و پنداشته‌اند که در آنجا آتش مقدس روشن بوده. در حالیکه همه می‌دانند که این بنا بارها مأمّن چوپانان و راهگذران شده است و در نتیجه آتش آنان سیاه گشته. بعدها یوستی، جکسن، گیرشمن، و اردمان و این اواخر اشمیت و شییمان فرضیه «آتشگاه بودن» «بُنْ خانه (کعبه زرتشت)» را تقویت کرده‌اند و استدلالاتی پیش کشیده‌اند که اهمشان چنین‌اند:

۱ - داریوش بزرگ در کتیبه بیستون (ستون یکم، سطر ۶۳ و ۶۴) می‌فرماید: «آیه دَنَه هایی را که گئوماته مغ خراب کرده بود، من باز مانند پیش آبادان کردم» و چون آیه دَنَه معنی پرستشگاه میدهد و در متن بابلی همان کتیبه بجای آن «خانه خدایان» نوشته‌اند، پس در زمان کورش و کمبوجیه «معابدی» بوده است که گئوماته مغ ویران کرده و داریوش مثل همان را باز ساخته است، و چون «زندان سلیمان» در پاسارگاد متعلق بدوره اول هخامنشی است و ویران شده، و درست مثل آن را در عهد داریوش در نقش رستم هم ساخته‌اند، پس باید نتیجه گرفت که آن هردو بنا «معبد» و یا آیه دَنَه مذکور در کتیبه بیستون می‌باشد، و از آنجا که «معبد» در ایران زمان داریوش، جز برای آتش مقدس، برای چیز دیگری نمی‌توانست باشد، پس اینها هم آتشگاه بوده‌اند.

۲ - «بُنْ خانه (کعبه زرتشت)» پس از برافتادن هخامنشیان بخوبی حفظ می‌شده است و گرداگرد آن را پاک نگه می‌داشته‌اند بطوریکه خاک و سنگ کناره آنرا بر نکرده بود و در آغاز دوره ساسانی، شاهپور یکم بر روی آن مهمترین سند تاریخ ساسانی را نقر کرد و کرتیر (موبدان موبد ایران) هم بر آن سندی مذهبی از خود بیادگار گذارد. اینها نشان میدهند که این بنا از نظر دینی برای مزدپرستان ایران اهمیت داشته است. از سوی دیگر، روی سکه‌های برخی از پادشاهان فارس - که نیاکان ساسانیان بودند و ادعای جانشینی هخامنشیان را داشتند و لقبشان «نگهبانان آتش» بود - بنائی را نقش کرده‌اند که یقیناً آتشگاه بوده، و آتش شاهی را بر فراز آن یا در درون آن نگهداری می‌کرده‌اند، و چون این بنا سکویی دوپله‌ای دارد، و دو در آن شبیه و همانند «بُنْ خانه (کعبه زرتشت)» است، و چون «آتشگاه شاهی» پادشاهان فارس بوده، و اینان در استخر مرکز داشته‌اند، پس همان «بُنْ خانه (کعبه زرتشت)» است که بر سکه‌هایشان نموده شده، و بر روی سقف همین بناست که سه آتشدان گذارده‌اند و پادشاه فارس جلو آن ایستاده عبادت می‌کنند، و آن سویس درفش شهریاری ایرانیان برافراشته می‌باشد.

۳ - هر دو بنای «بُنْ خانه (کعبه زرتشت)» و «زندان سلیمان» دارای سی پله بوده‌اند که معلوم می‌دارد، هدف از ساختن اطاقکشان آن بوده که مرتب بازدید شود، و این وضع با «آتشگاه» بودن آنها مناسب می‌افتد. اما



اگر اینها آتشگاه نباشند، آنوقت مشکل میتوان باور کرد بناهایی چنان صلب و محکم و تک اطاقه را برای هدفی دیگر غیر از تدفین شاهان در آنها ساخته بوده باشند، و چون وجود پلکان برای آرامگاهها - که مخصوصاً می خواسته اند دور از دسترس مردم باشد - مناسبی ندارد، نمیتوان آنها را آرامگاه دانست و ناچار باید به «آتشگاه» تعبیرشان کرد.

اما این استدلالات پذیرفتنی نیستند، بدلائل زیر:

۱ - هرودوتوس (کتاب یکم، بند ۱۳۱) و دیگران میگویند که ایرانیان «معبد» نداشتند و ایزدانشان را در هوای آزاد پرستش میکردند. از این گذشته، سخن داریوش نیز بهیچ روی وجود معبد و آتشگاه را ثابت نمیکند. آیه دَنَه تنها به معنی «جای پرستش» است و این جای پرستش لزومی ندارد که معبد باشد. هر کس اصطلاح اسلامی «بیت الله» = «خانه خدا» را که برای مسجد بکار می رود، به زبانی دیگر ترجمه کند، مفهوم اصلی آن گم میشود و مسلمانان به داشتن معبد متهم خواهند شد. هر کس در ایران کنونی با این موضوع آشنا است که در خانه ما یک اطاق تمیزی را معمولاً برای عبادت و مواقع مهم محفوظ داشته، بدان «نمازخانه» میگویند که اگر ترجمه اش کنند «محل عبادت = معبد» معنی خواهد داد و اصالتش از میان خواهد رفت. بهمین ترتیب وقتی ما در زبان فارسی کنونی مجسمه خدایی را «بُت» می خوانیم و خانه بُتی را «بُتخانه»، عموماً از این نکته غافلیم که «بُت»، شکل تحول یافته «بودا» می باشد و «بتخانه» بمعنی «خانه بودا»، و وقتی میگوئیم «بُتخانه زئوس در آتن»، مقصودمان این نیست که بگوئیم «خانه بودائی زئوس در آتن»! بهمین منوال، وقتی که مترجم بابلی کتیبه بیستون واژه فارسی باستان آیه دَنَه را - که به زبان داریوش تنها «جای پرستش» معنی می داد - به زبان خودش به «خانه خدایان» ترجمه میکرد برای این بود که در تصور او، انجام پرستش بدون رفتن بخانه ای که پدرانش برای خدایان تجسم یافته خود ساخته بودند، میسر نمی شد. پس لازم نیست سخن داریوش را مدرک وجود «خانه خدایان = خانه آتش = آتشگاه» معبدمانند انگاریم، بلکه «اجاق خانه کسی را کندن» و «نمازخانه» کسی را ویران ساختن، نشانه کندن داروندار و بارو و باغ و خانه او می باشد و گنوماته که بر ضد بزرگان هخامنشی کار میکرد ناچار داروندار و خانه و زندگی ایشان را به ویرانی و نابودی میکشید و اجاق خانوادگی شان را برمی کند. از سوی دیگر، در پاسارگاد و روی آرامگاهها و مهرها می بینیم که آتشدانهای حامل آتش شاهی در فضای آزاد نهاده می شدند، و از منابع تاریخی می دانیم که آتش شاهی را در آتشدانی قابل حمل پیشاپیش پادشاه می بردند، و هیچگاه ندیده و نخوانده ایم که هخامنشیان نخستین، آتش شاهی خود را در اطاقی تاریک و بی روزنه نگه داشته باشند که بی بازگداردن درش، آتش را روشن نگه نمیشد داشت، و چون بخاطر میاوریم که پادشاهان همواره در پیش آتشدانی نموده شده اند که آتش مقدس در آن شعله ور است، نمیتوانیم بپذیریم - همچنانکه کرزن و هرتسفلد و سامی و بویس متذکر شده اند - که آنهمه هزینه و زحمت برای آن بخرج رفته باشد که اطاقکی بسازند که در آن آتش را فروزان نگه نمی توانستند داشت.

۲ - بنای روی سکه های پادشاهان فارس، ارتفاعی بیش از دو متر نداشته (کمی از مرد نیایشگر کنار آن بلندتر است)، و سکویش دوپله ای بوده، و پلکانی در پایین درگاه آن دیده نمیشود، و درش نسبت به بنا بسیار بزرگتر از در «بُن خانه (کعبه زرتشت)» است، و بالایش بی شیب بوده چنانکه می توانسته اند سه شیئی آتشدان

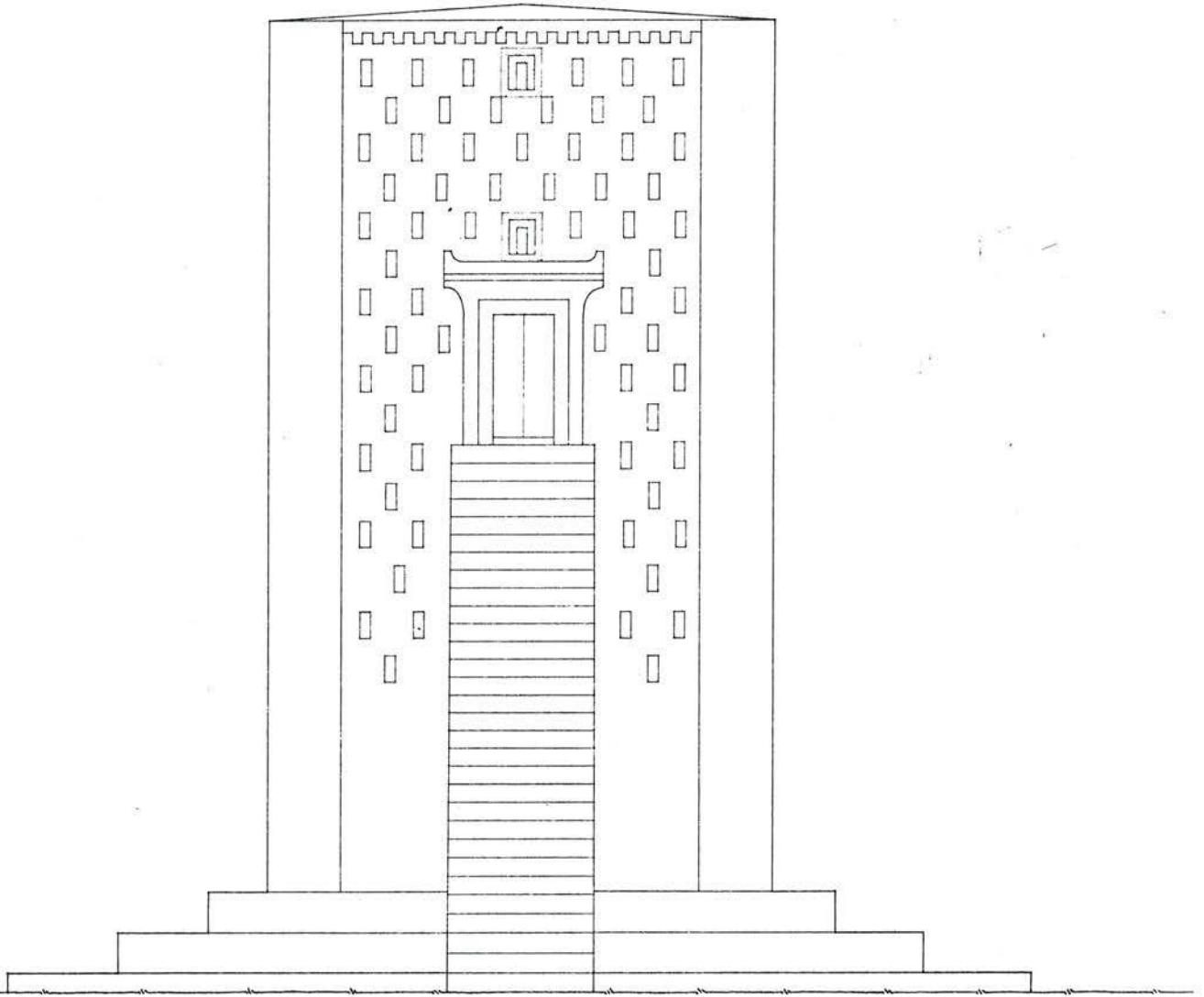




۶ - سکه یکی از شاهان محلی فارس الف: روی سکه نقش خود شاه محلی را با دیهیم و پنام نشان می‌دهد و ب پشت سکه همان فرمانروا را با کمان در برابر آتش مقدس و درفش ملی و فرّ کیانی (به نقل از گیرشمن)

مانند بر فرازش بگذارند، و فاصله‌ای میان درگاه آن با سقفش نیست و تاج و سردر ندارد، و دندان‌های نماینده سرتیره‌هایش ۶ عدد بیشتر نیست.

این خصائص بکلی با ویژگی‌های «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» مغایر است، و آن دو اثر را یکی نمی‌توان دانست. بعلاوه، پادشاهان پارس لقب «آتش‌بانان» نداشته‌اند، و این لقب ترجمه کلمه ایست آرامی که بر سکه‌های آنان منقور است و آن را هر تسفلد فرته دار خوانده و از فرته (آتش) و دار (= پاینده) خوانند و «آتش‌بانان» ترجمه کرد. اما این قرائت و ترجمه اش نادرست، و اصل کلمه پ ر ت ر ک ا می باشد که آندر آس، ایلر س و دیگران خوانده‌اند و در کاغذهای حصیری الفائتین از عهد اردشیر یکم و داریوش دوم هم بهمان صورت پ ر ت ر ک آمده و در آنجا معنی «فرماندار، حاکم» می‌دهد. بنا بر این توجیحات، اصطلاح پ ر ت ر ک اذی ال هی ا (= پرترازی الهیا) که روی سکه‌های برخی از پادشاهان فارس مذکور است «حاکم مؤید به تأیید ایزدان» معنی می‌دهد و رابطه‌ای با آتش ندارد و در نتیجه، کاری با «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» نمی‌تواند داشت.



۷ - «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» بصورت اصلی (بازسازی از اشمیت)

۳ - پلکان برای قبرها و هر بنایی دیگر هم لازم است، و سکوی شش‌پله‌ای آرامگاه کورش در این مورد نمونه خوبی است که اگر چه پله‌های بلند دارد، ولی بهر حال، با اندکی دشواری می‌شود، از آن بالا رفت. قبور بی‌پله را از زمان داریوش به بعد ساخته‌اند، و یک قبر دیگر هخامنشی، که احتمالاً آرامگاه کورش جوان است، در ناحیه سرمشهد فارس می‌شناسیم که در آن از رویه زمین کمتر از یک متر فاصله دارد. برخی آرامگاه‌های ایرانی - لیسپه‌ای هم پله‌دار درست شده‌اند.

## دو - آرامگاه

کسانی که دلائل هواداران «آتشگاه» بودن این دو بنا را نمی‌پذیرند بیشتر برآنند که اینها «آرامگاه» بوده‌اند چون از نظر ریخت، صلابت معماری و داشتن یک اتاق کوچک با دری بسیار سنگین، به آرامگاه کورش و



برخی از آرامگاههای لیسبه و کاریه شبیه است، و آریستوبولوس (از همراهان اسکندر) بهنگام توصیف پاسارگاد (به نقل آریان و استرابوز وی) از آرامگاه برج مانند کورش در آن جا سخن میراند، که اگر آرامگاه کورش را معلوم شده بدانیم، ناچار باید برج دیگر یعنی «زندان سلیمان» راهم آرامگاه شاه دیگری مثلاً کمبوجیه انگاریم، و چون این یکی همانند «بُنْخانه (کعبه زرتشت)» برج مانند است، ناچاریم بنای اخیر را هم منتسب به یکی از همعصران کورش و داریوش بدانیم. از اینها گذشته «بُنْخانه (کعبه زرتشت)» در پنجاه قدمی آرامگاههایی است که همان قدمت آن را دارند، و بعدها هم همه را توسط زنجیری از استحکامات از بقیه قسمتهای نقش رستم جدا کرده اند و این می‌رساند که در اصل همه آنها از یک نوع بوده اند و مورد استعمال مشابهی داشته اند، عبارت دیگر، همه و منجمله همین «بُنْخانه (کعبه زرتشت)» مدفن بزرگان - هخامنشی بوده اند.

چند دلیل دیگر برای آرامگاه بودن «بُنْخانه (کعبه زرتشت)» و مآلاً «زندان سلیمان» میتوان آورد. یکی وجود واحدهای سه تایی و هفت تایی است که در آرامگاههای هخامنشی می‌یابیم: مثلاً اطاقکهای سه قبری آرامگاهها آنها را با «سه طبقه» نمودن «بُنْخانه (کعبه زرتشت)» و سه پله ای بودن سکوی آن ارتباط میدهد، و هفت دریچه هر طبقه این بنا یادآور «هفت آزاده پارسی» روی آرامگاهها و «هفت طبقه» بودن آرامگاه کورش می‌باشد. سوم آنکه اشمیت متوجه شده است که در دوره اسکندر و یا کمی بعد از وی، دزدان به طمع دست‌یابی بر گنج، نقبی در دیوار حافظ «بُنْخانه (کعبه زرتشت)» زده اند، و بعدها هم دزدانی دیگر آن را ناقص کرده اند تا آنچه را درونش باشد بدزدند. این کار مناسبت فراوان دارد با شکستن آرامگاهها و دزدی از آنها که در زمان اسکندر باب شده بود، و اگر گنج و مالی در «بُنْخانه (کعبه زرتشت)» سراغ نمی‌رفت دزدان به شکستن آن تحریک نمی‌شدند.

## سه - گنج‌خانه

شاید «گنج» بنا، عده‌ای را بر آن دارد که آنرا به نوعی «گنج‌خانه» تعبیر کنند. این موضوع در ۱۸۷۱ توسط جرج راولینسن مطرح شده است؛ وی پس از رد قبر بودن «بُنْخانه (کعبه زرتشت)» و «زندان سلیمان» و با توجه به گفته آریانوس (آناپاسیس، کتاب ششم، بند ۲۹، پاره ۴ و پس از آن) در باب گنج کورش در پاسارگاد، میگوید که شاید این دو بنا «گنج‌خانه» بوده اند و می‌افزاید: خصوصیات معماری دقیق و محکم و صلب آنها و اندازه شان و سنگین و مستحکم بودن در منفردشان و اینکه رسیدن به اطاقکشان دشوار بوده، همه با تیرل فرضیه «گنج‌خانه» بودن آن به آسانی تعبیر می‌شود. نظر راولینسن چندان هواداری نیافت، اما چندی پیش استاد هنینگ هم این فرضیه را با دلائلی تازه کرد. وی توجه داد که:

بر روی دیوارهای «بُنْخانه (کعبه زرتشت)»، سنگ نبشته بزرگی از شاپور یکم منقور است که در آن شرح دلاوریهای خود و پنهانگری شاهنشاهی را میدهد و از کسانی یاد میکند که به نیایش و پدرش و خودش خدمت کردند، و برای عده‌ای از آنها «آتش» مقدس نشانده بودند و اعمال فدیه و نیاز انجام داده. در پایین این کتیبه، نبشته ایست از کرتیر، موبدان موبد زمان شاهپور و بهرام اول و بهرام دوم، که در سطر دوم و سوم آن آمده است:



«و این آشنه‌های چندگانه و انجام فرایضی که در سنگ‌نوشته [یعنی سنگ‌گهداری منشورها و اسناد دینی بکار میرفته که در میانشان نه تنها فرمانهای گوناگون — که کریترا آنچنان به ذکرشان شوق دارد — وجود داشته، بلکه احتمالاً شامل نسخه‌ اصلی اوستا هم میشده است. بجاست یادآور شویم که «کوه نقش» واژه بُن‌خانه ناچار بر بنائی که سنگ‌نوشته را بر آن کنده‌اند، یعنی بنای مشهور به «کعبه زرتشت» اطلاق شده است. می‌توان گمان برد که «بُن‌خانه» برای نگهداری منشورها و اسناد دینی بکار میرفته که در میانشان نه تنها فرمانهای گوناگون — که کریترا آنچنان به ذکرشان شوق دارد — وجود داشته، بلکه احتمالاً شامل نسخه‌ اصلی اوستا هم میشده است. بجاست یادآور شویم که «کوه نقش رستم» در پارینه «کوه نِبِشْت» یعنی کوه نبشته‌ها [ی مقدس] نام داشت زیرا در آنجا اوستا را نگاه می‌داشتند (فارس نامه این بلخی، ص ۴۹ و بعد) و ممکنست اصطلاح په‌لوی «دژ نِبِشْت» (دژ نبشته‌ها [ی مقدس]) در مورد همین «کعبه زرتشت» بکار میرفته است. جمله بالا چنانکه باید در کتیبه دیگر کریترا در نقش رستم که روبروی «کعبه» است، مذکور افتاده (سطر ۶ و ۷)، ولی همانگونه که انتظار باید داشت، در کتیبه مشابه وی بر صخره دور دست سر مشهد نیامده است.»

در اینکه «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» در زمان ساسانیان اهمیت دولتی و ملی و دینی بسیار داشته است، جای انکار نیست چون وجود سنگ نبشته‌های منقور بر آن را جز با قبول این اصل تعبیر نمیتوان کرد. حتی بسیار محتمل می‌نماید که مقصود از «دژ نِبِشْت» [در فارس نامه دژ نِبِشْت] واقعاً همین بنا بوده است زیرا اشمیت ثابت کرده که گرد محوطه مقدس نقش رستم باروئی از کنار آرمگاه خشیارشا تا گوشه خارجی نقش اردشیر یکم کشیده بودند که از قرائن معماریش آن را باید دژی ساسانی دانست که «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» را هم محفوظ می‌داشته است. از این گذشته، اشمیت متوجه شده که در تمام دوره سلوکی و اشکانی و ساسانی، کنار «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» را تمیز و بی‌آلایش نگه می‌داشته‌اند و ناچار چیز بسیار گرانبهائی در آن بوده است که آن را بدانسان «دست نخوردنی» می‌شمرده‌اند، و چه چیزی ارجمندتر از اوستا؟ معهدا می‌توان پذیرفت که ساسانیان نام و مورد استعمال اصلی این بنا را فراموش کرده بودند و فقط چون آن را به پادشاهان ایرانی پیشین — که ادعای جانشینی‌شان را داشتند — نسبت می‌داند، بعنوان «گهواره نیاکان» و «خانه بنیادی پدران» خویش نگاهش داشته، مقدسش می‌شمرند همچنانکه «پارسه» (تخت جمشید) را هم محترم می‌شمرند (و در آنجا بابک و اردشیر و برادرش شاهپور را بر دیوار حرم خشیارشاه مُصَوّر کرده‌اند) ولی حتی اسم تَجَرّا که بر دیوار آن کاخ منقور است نمی‌دانستند (این کلمه هنوز بصورت تَرَز و طَرَز در فارسی مانده است) و نام «پارسه (تخت جمشید)» را هم فراموش کرده بودند، و وقتی که در زمان شاهپور دوم، شاهزاده‌ای ساسانی به تَچَر آمد، در آنجا بز می‌بهاد و کتیبه‌ای فرمود بر دیوار آن بکنند و حتی برای روان سازندگان آن دعا کرد، ولی تخت جمشید را «صد ستون» خواند نه به نام اصلیش، که آن را نمی‌دانست. «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» ممکن است به‌واقع «دژ

نپشت» ساسانی باشد، اما قدمت این مورد استعمال را با ساسانی نمی‌توان بالاتر از عهد ساسانی برد، چه ظاهراً اوستای مدون در آن زمان وجود نداشت و سرودهای مقدّس را با کمال دقت سینه به سینه نقل میکردند، و اگر در دوره اشکانی این سرودها را جمع آورده باشند، چون اشکانیان در فارس نفوذ چندانی نداشتند، مطمئناً مجموعه مدون مقدّس را در دل استخر پارس نمی‌نهادند.

پس اگر اسناد دینی در این بنا گذارده بوده باشند، کار نخستین ساسانیان بوده است. با این قرائن، چاره‌ای نیست جز اینکه «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» را یک آرامگاه هخامنشی بدانیم که در دوره ساسانی از آن بعنوان مکانی همانند «گنج‌خانه اسناد دینی» استفاده کرده‌اند. اما چون آرامگاه کورش و داریوش معلوم است، باید دنبال کسی بگردیم که در زمان آن دو نفر زیسته باشد (چون تاریخ «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» به عهد داریوش می‌افتد)، و به اندازه‌ای هم مهم بوده باشد که چنین بنای باشکوهی برای وی ساخته باشند.

از سخن آریستوبولوس (بنقل آریان از وی) در مورد آرامگاه بُرج مانند کورش در پاسارگاد، احتمال می‌توان داد که برج معروف به «زندان سلیمان» آرامگاه کمبوجیه، گشاینده مصر، می‌بوده است. از سوی دیگر قرائنی داریم که میرساند پدر و مادر داریوش به‌مراه وی در دل کوه مدفونند، پس تنها یک نفر از هخامنشیان برازنده چنین آرامگاهی می‌ماند، و آن شاهزاده بردیا پسر کوچک کورش است که کمبوجیه پنهانی او را کشت و گئوماته مغ به نام وی تاج و تخت هخامنشی را ربود، اما داریوش، بعنوان «کین‌آور» بردیا گئوماته و یارانش را برانداخت و پادشاهی را به دودمان هخامنشی باز گردانید.

نباید فراموش کنیم که یک خواهر بر دیه به نام هئوتسا (در یونانی آتسا) شاهبانوی داریوش و مادر خشیارشا بود، و یک خواهر دیگرش آرتیستونه زن سوگلی داریوش بشمار میرفت، و تنها فرزند بر دیه، شاهدخت پارمیس، همسر داریوش بود، و فرزندی به نام آریه بر دیه داشت که از سپه‌داران خشیارشا بود — درست است که بر دیه پنهانی کشته شده بود، اما می‌توانستند به یادش آرامگاهی بسازند (یونانیان هم به یاد قهرمانانی که در جایهای دور مرده بودند، در زادگاهشان و یا در جایهایی دیگر قبر می‌ساختند) و یا بازمانده‌اش را به پارسه آورده، در «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» بخاک بسپارند.

بنابراین استنتاج ما اینست که «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» احتمالاً آرامگاه بر دیه بوده است و بفرمان داریوش بزرگ در حدود ۵۱۵ ق. م. ساخته شده، و بعدها ساسانیان آن را بصورت «گنج‌خانه اسناد» در آورده‌اند و در حمله عربها ناقص و شکسته شده است.

سومین اثر (= جایگاه ۱۷)

## آرامگاه داریوش بزرگ

### کارهای داریوش بزرگ

آرامگاه در سنگ کنده شده داریوش بزرگ از مهمترین و والا مقامترین یادگارهای تاریخی ایران است. داریوش از خاندان هخامنشی و از تیره پاسارگاردی و از قوم پارسی و از نژاد آریائی بود. پدران وی از دیرباز بر پارس پادشاهی داشتند، و پسر عموی پدرش، کورش بزرگ و پسر او کمبوجیه، پهناورترین شاهنشاهی تاریخ را بوجود آوردند که از رود دانوب در اروپا تا دریای آرال در آسیای مرکزی و از اقیانوس هند و رود سند تا حبشه و لیبی گسترش داشت. در ۵۲۲ ق. م.، وقتی کمبوجیه در مصر بود، مئنی گئوماته نام با گروهی همدست شد و شاهی را از خاندان هخامنشی ربود، نیایشگاههای بزرگان را ویران کرد، خدمت نظام را بر انداخت و نزدیک بود قوم ایرانی را به بردگی و نشیب رهبری کند که شاهزاده داریوش برخاست و با شش آزاده پارسی گئوماته و یارانش را از میان برد. وی آنگاه ایالات یاغی را سرکوبی کرد؛ شیوه مالیات بندی دقیق و عادلانه‌ای بنیاد ریخت، سپاه منظم و توانایی درست کرد، قوانین و سنتهای مردمان زیر دست را گرامی داشت و فرمود جمع آوردند؛ گماردگان امین و شایسته به ایالات فرستاد تا اجرای قوانین را نظارت و تضمین کنند؛ کشاورزی را رواج داد؛ راهها و تنگه‌ها و پل‌ها ساخت، کاخها و کوشکهای بلند و باشکوه برآورد، بازرگانی را تسهیل و تشویق کرد، و در ایران نخستین سکه زر و سیم را آورد، برید (پُست) درست کرد و ادبیات و تاریخ‌نویسی را ارج نهاد (خود وی نخستین مورخ ایران بشمار میرود) و دستگاه الفبایی خط میخی فارس باستان را فرمود اختراع کردند و در اسناد و فرمانهای دولتی بکار گرفتند، و کارهای درخشان دیگر بر دست وی رفت که مجال شرحشان اینجا نیست. اهمیت داریوش در هنر سازمان‌دهی درست و در اندیشه بلند و خلاقش و طبع ظریف ولی مردانه‌اش، که باعث شد شاهنشاهی هخامنشی نجات یابد و نیرو گیرد و به اوج رسد. کارهای شگرف داریوش و افکار متینش بر چنان شالوده ستبر و دوراندیشانه‌ای استوار بود که با وجود جانشینانی ناکار دیده و خودکامه، سازمانهایش تا دو بیست سال پای برجا ماند و آنگاه هم که فرو افتاد، در سازمانهای بعدی خودی و بیگانه تأثیر فراوان کرد.



## آماده کردن آرامگاه

این شاهنشاه دلاور و خردمند و وفادوست و هنرپرور ۳۶ سال فرمانروایی کرد و در شصت و چهار سالگی در نوامبر ۴۸۹ ق. م. رخت از جهان بر بست و کالبدش را به آرامگاهی سنگی که در «کوه نقش رستم» برایش کنده شده بود، آوردند، و در یکی از نه قبری که درون آرامگاه تعبیه شده، بدست ابدیت سپردند. این آرامگاه را به دستور خود او آماده کرده بودند. کتیباس، مورخ یونانی که مدت چهارده سال پزشک درباری اردشیر دوم (۳۵۸ - ۴۰۴ ق. م.) بود، در این باره مینویسد:

«داریوش فرمان داد تا در «کوه دو تیغ» [= سه گنبدان = نقش رستم کنونی] آرامگاهی در آورند. این کار چنانکه خواست وی بود، انجام شد. آنگاه بیارانش گفت که سر دیدن آرامگاه را دارد، و نزدیکترین کسانش (به یونانی oi δε γουεις) و ادارش کردند از انجام این آرزو چشم پوشد، و پیمان کردند که خودشان به جای وی رفته، آن را بازدید کنند. آنان را مغانی که بر فراز صخره سنگی جای گرفته بودند با ریسمان به بالا کشیدند. اما مارانی چند بر بالای صخره خزیدن گرفتند و مغان با دیدنشان چنان ترسیدند که بندها را رها کرده گریختند، و آن بخت برگشتگان، نگونسار بر زمین افتادند و جان باختند. داریوش به سوک و اندوهی گران فرو رفت و بفرمود تا مغان تبهکار را به دژخیم سپردند.»

گروهی از محققان، اصطلاح oi δε γουεις را نه «نزدیکترین کسان» بلکه «پدر و مادر» ترجمه کرده اند، و گفته اند که پدر و مادر داریوش، که ویشتاسپه و رودگونه نام داشتند، در بازدید از آرامگاه وی کشته شده اند. چون آرامگاه داریوش دارای نه (۹) قبر است که هر سه قبری را درون اطاقکی کنده اند، شاید بتوان گفت که در آغاز تنها یک قبر برای شخص داریوش آماده شده بوده است ولی با فرو افتادن و مردن دو تن از نزدیکترین کسان داریوش (پدر و مادرش؟) وی دستور داده که دو قبر دیگر هم کنار قبر اولی در آورند، و بعدها با از جهان رفتن فرزندان، و یا بخاطر پیش بینی مرگ آنها، دستور داده شش قبر دیگر هم بدان اضافه کنند. این استنتاج را شکل و موقعیت سه قبر اولی که کاملاً مستطیلی اند و درست روبروی در آرامگاه کنده شده اند - تأیید می کند، چون قبور دیگر شکل تحویل یافته تری (تقریباً دوزنقه ای) دارند و دورتر از در آرامگاه (یعنی در سمت چپ) واقعند و معلوم است که بعد از سه قبر نخستین تراشیده شده اند. اما از سه قبر اولی که در اطاقک روبروی در آرامگاه در آورده اند، دو تای نخستین دارای سرپوش صاف و مستطیلی هستند در حالیکه سومی سرپوش مُخَدَّب دارد و ظریفتر می نماید. از این جهت ما با اشمیت هم عقیده ایم که داخلی ترین قبر اطاقک روبروی در آرامگاه، قبر داریوش بزرگ بوده است. هشت قبر دیگر آرامگاه نیز لابد مدفن نزدیکترین خویشان داریوش بوده است، و ما در این باب باز هم سخن خواهیم راند.

## علت کردن این گونه آرامگاههای سنگی

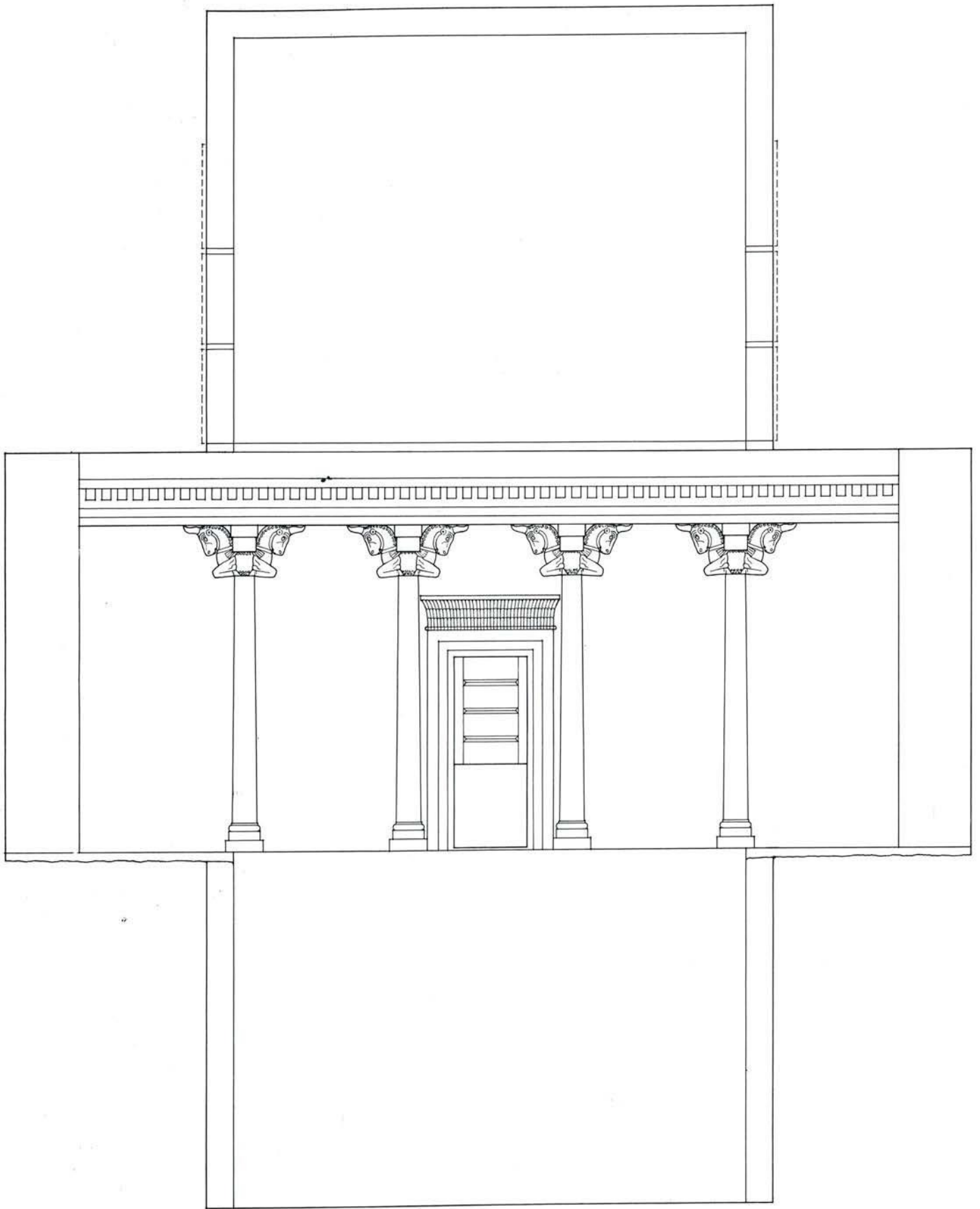
در دین ایرانیان باستانی، آب و آتش و خاک، سه آفریده مقدس اهورمزدا بوده و مقام بلندی داشته اند،

از این جهت آنان را به پلیدی آلودن روا نمی دانسته اند. وقتی که جان از تن بدر میرود، کالبد سرد شده و اهریمن بر آن نفوذ یافته، پلیدش میکند. بنابراین، نمی توانسته اند مُرده را بسوزانند، یا در آب افکنند، و یا در خاک پنهان سازند. پس ناچار راههای دیگری یافته بودند. یکی «خورشید نگرشَن» یا (دخمه نشینی) بوده کالبد را بر بلندی و یا در جایی پرت و دور افتاده (این مکانها بعداً به دخمه شهرت یافت) می گذاردند تا حیوانات و پرنندگان گوشتخوار بزودی گوشتش را پاک کنند (یعنی همان کاری که مار و مور و کرماها در مدّت زیادی با مرده بخاک سپرده می کنند)، سپس استخوانها را می گذاردند آفتاب بخورد و پاک شود، و آنگاه جمعشان کرده، در استخوان دان (= استودان، ستودان) می گذاردند. از این استودانها در گوشه و کنار تخت جمشید (مثلاً در دامنه کوه در شمال شرقی صفّه) فراوان یافت میشود.

اما راه دیگر این بود که کالبد را شکافته، قسمتهای نرم را بیرون آوردند، و با موم و یا انگبین و مشک بیالایند و باصطلاح «مومیایی» کنند، و در درون صندوقهایی از سنگ بگذارند (که نه آب، نه آتش و نه خاک را با آنها سروکاری باشد)، و رویشان را محکم بگیرند. اول این «صندوقهای سنگی» را مثل یک خانه، سر پا «می ساختند»، مثل آرامگاه کورش در پاسارگاد، اما بعد داریوش و جانشینانش آرامگاههای در سنگ کنده شده تهیه دیدند، و همه اینها را به یک وضع ساختند که مبین اعتقادات دینی آنان بود. این رسم در دوره های بعدی کمابیش و به صورتهای مختلف رواج داشت و تا زمان آل بویه (سده دهم میلادی) ادامه یافت. چنانکه قبور پادشاهان آل بویه در کوه های اطراف ری نزدیک تهران، هم از زمره آرامگاههای در سنگ درآورده شده بوده است.

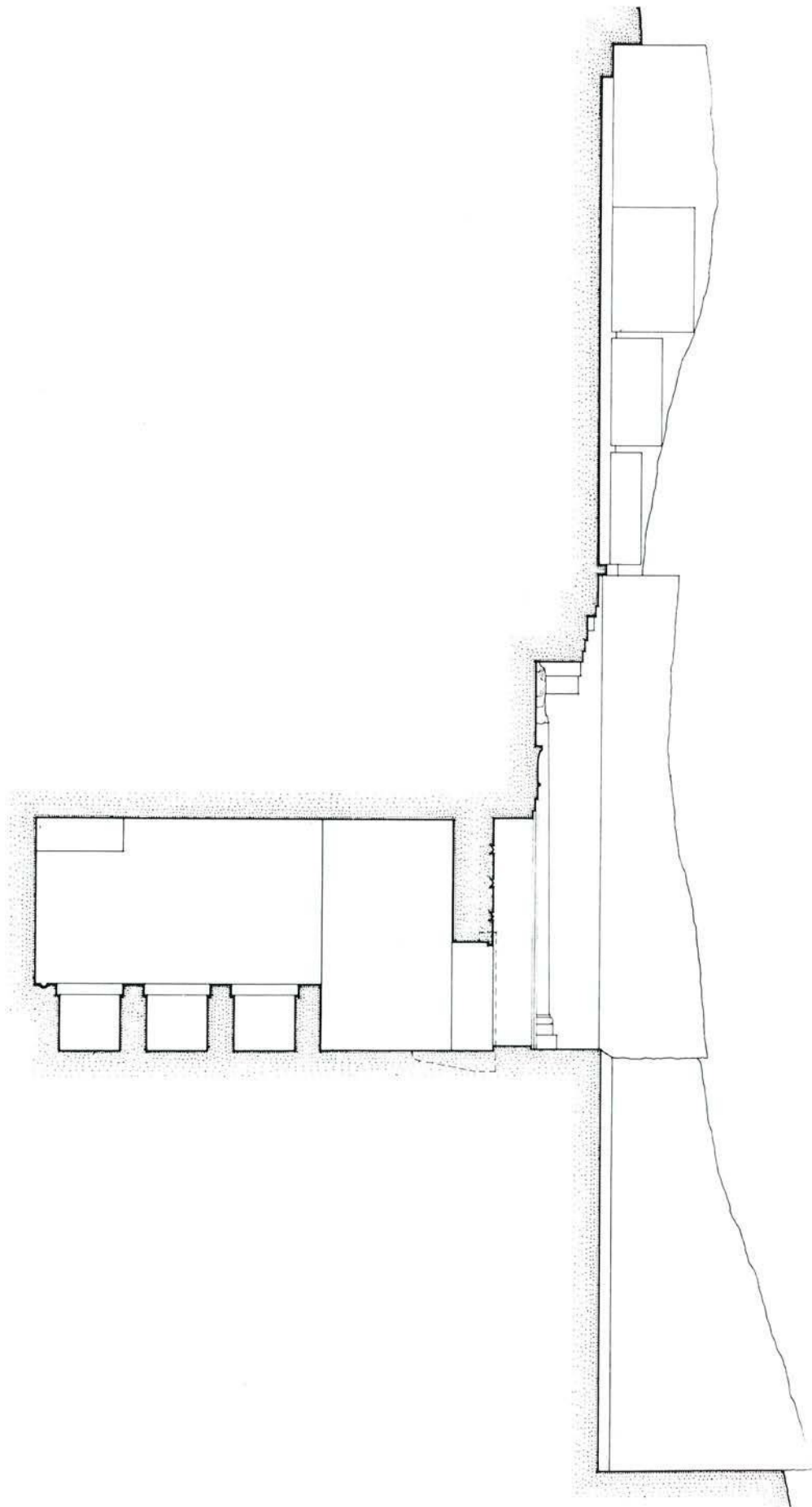
## توصیف کلی آرامگاه الف - کلیات

آرامگاه داریوش بشکل صلیبی با چهار شاخه مساوی در دل صخره ای که ۶۰ متر ارتفاع دارد کنده شده است، ولی چون صلیب هیچگونه نقشی در علائم و مظاهر دوره هخامنشی ندارد، به یقین میتوانیم گفت که شکل آرامگاه دارای هیچ معنی رمزی خاصی نیست. شیوه تراشیدن جبهه آرامگاه بدین ترتیب بوده است که از بالای صخره رو به پایین سنگهای برجسته را تا اندازه ای هموار کرده اند، و سپس از خطی ۲۶ متر پائین تر از قله صخره، سینه کوه را در جبهه ای به وسعت ۱۰/۹۰ متر تراشیده و ۸/۵۰ متر پائین رفته اند تا شاخه بالایی صلیب تمام شده، آنگاه وسعت جبهه را دو برابر کرده، دو شاخه میانی را با ارتفاع ۷/۶۳ متر کنده اند و سپس به تراشیدن شاخه پایینی پرداخته اند و ۶/۸۰ متر دیگر پائین رفته اند، ولی پیش از اینکه شاخه پایینی تمام شود، کار تراشیدن بکلی متوقف گردیده است و به همین دلیل هنوز دندانهایی نتراشیده و نیمه تمام در پایین جبهه دیده میشود. بدین ترتیب ارتفاع کل جبهه آرامگاه ۲۲/۹۳ متر می باشد. شاخه بالایی آرامگاه یک آیین دینی و یا شاهی را نمایش میدهد: شاهنشاه هخامنشی در جامه پارسی و با کمان (اسلحه ملی ایرانیان) بر روی سکویی سه پله ای ایستاده، آتش شاهی خویش را، که بر آتشدانی سه پله ای روبروی او میسوزد، نیایش می کند. بر فراز سر



۸ - آرامگاه داریوش بزرگ: نمای کلی (طرح از اشمیت)





۹ - آرامگاه داریوش بزرگ: مقطع عمودی (به نقل از اشمیت)

شاهنشاه، انسان بالداری که مظهر «فرّکیانی» اوست، حلقه فرمانروایی را برای داریوش می آورد و از گوشه راست صحنه، هلالی با گوی بسیار نازک سر بر آورده است. سکوه‌های زیر پای پادشاه وزیر آتشدان، خود بر روی تختی بزرگ - که اورنگ شاهنشاهی است - جای دارند، و سی تن از نژادگان قبایل شاهنشاهی هخامنشی این اورنگ را بر سر دست گرفته، به سوی خانه ابدی داریوش می برند. در دو سوی داریوش یاران و نزدیکان وی ایستاده اند. بر دو شاخه میانی، نمای کاخی با یک در نقش است که به یقین مظهری از خانه ابدی و آن جهانی شاهنشاه هخامنشی می باشد، و در اندازه و معماری بسیار شبیه است به کاخ اختصاصی داریوش (مشهور به تَجَر) در تخت جمشید. در یکتای این کاخ به دهلیزی باز میشود که موازی با جبهه دو شاخه میانی صلیب، بدرون کوه پیش میرود و سه اطاقک دارد که هر کدام دارای سه قبر صندوق مانند می باشند. این نه قبر برای داریوش و «نزدیک ترین کسان» وی آماده شده بوده است. جبهه شاخه پایینی صلیب بی نقش است و دندانهای زمخت پایینی آن نشان میدهد که کار تراشیدنش ناتمام گذاشته شده است.

## ب - نقوش شاخه بالایی

### ۱ - پیکر داریوش

چشمگیرترین قسمت نقش جبهه بالایی آرامگاه، پیکر تراشیده داریوش بزرگ است که ۲/۷۰ متر بلندی دارد و در سمت چپ مجلس، بحالت نیم رخ و روبه راست، بر روی سکویی سه پله‌ای ایستاده است. وی تاجی کنگره دار بر سر نهاده است و ردایی بلند و گشاد آستین و پر چین و شکن بتن کرده که در اصل با رنگهای درخشان تزیین شده بوده است، کفشش ساده و نیم تنه و دامنش را کمر بندی استوار میدارد؛ ریشش را بلند و حلقه حلقه ساخته و مویش را پیچ در پیچ در پشت سر انبوه کرده و آراسته است، و حلقه‌ای از گوش (راست) آویخته و دستبندهایی، منقش بر میج دارد. وی با دست چپ یک سر کمانی پارسی را گرفته است و آن را عمودی به گونه‌ای حمل میکند که سر دیگرش بر پشت پای چپش جای دارد. دست راست شاهنشاه نیایشگرانه جلو آمده و با کف و انگشتان باز بسوی آتش شاهی و فرشاهی دراز گشته است. کمان اسلحه ملی ایرانیان بوده و شاهنشاه هخامنشی بعنوان مدافع ایرانیان به کمان‌وری خود می بالیده است. در زمره چیزهای گرانبهایی که در آرامگاه کوروش بزرگ گذارده بودند، کمان سکایی او بود؛ روی سنگ تراشی بیستون و بر نخستین سکه هخامنشی نیز داریوش کمان بدست نقش شده است، و در کتیبه خودش بر روی همین آرامگاه نیز، به هنر کمانگیری خود می نازد.

### ۲ - آتشدان

روبروی پادشاه، «آتش شاهی» وی بر فراز آتشدانی فروزان است. هر یک از پادشاهان هخامنشی (و به تبعیت از آنان، پادشاهان بعدی ایران کهن) «آتش شاهی» داشتند که بر فراز آتشدانی (از سیم) در جنگها و در





۱۰ - پیکره داریوش بزرگ بر آرامگاه وی (به نقل از و. هینتز)



مواقع مهم در پیشاپیش آنها برده میشد. این «آتش شاهی» یقیناً بهنگام تاجگذاری یک شاهنشاه هخامنشی افروخته می شد و تنها در موقع مرگش خاموش می گشت و این نشانه خاموش شدن چراغ عمر وی بود، و پس از بر تخت نشستن شاه نو، آتش ویژه وی می افروختند. این «آتش» شاهی است که در میان پادشاهان پارس بعنوان میراث هخامنشیان نگهداری می شده است. و بر روی سکه هایشان نقش می گشته، و همین آتش شاهی است که بعدها ساسانیان زنده کردند و هر کدام به نیایش آن بیشتر کوشیدند. آتشدان شاهی ساقه ای تقریباً مکعب مستطیلی دارد که در آن طاقچه ای کنده اند، و زیرش سکویی با سه پایه مکعبی یکی کوچکتر از دیگری — نهاده اند، و رویش نیز همان سکوی سه پایه ای ولی بصورت وارونه نهاده اند. این آتشدان با تفاوت های جزئی در همه نقوش جبهه آرامگاه های هخامنشی تکرار شده است و روی مهرهای آندوره نیز دیده میشود.

### ۳ — «فرکیانی»

بالای صحنه، نیم تنه شاهنشاه را — با همان محاسن و جامه — نموده اند که حالت نیمرخ (امارو به سمت چپ، مقابل نقش شاهنشاه که بر پای ایستاده) دارد و از دو حلقه متحدالمرکز بیرون آمده است و دست راست را به نشانه برکت، کمی بالا آورده و با کف و انگشتان باز به جلو دراز کرده است و با دست دیگر حلقه پادشاهی را گرفته است. به آن دو حلقه متحدالمرکز، تنه عقابی با دو بال بزرگ گشاده که شاهپرها و پره های موازی دارد، و با دم بزرگ و پاهای آویزان، وصل است که با نیم تنه شاهنشاه مجموعاً یک «انسان بالدار» تشکیل می دهد. حلقه بالدار اصلاً از مصر آمده، و بسیاری از ملل آسیای غربی آن را پذیرفته اند. در مصر این علامت، نشانه هوروس — خدای آفتاب — بوده است بنابر تازه ترین بررسیها، این علامت در هنر آشوری، مظهر «قدرت شاهی» و «شخص شاه» بشمار میرفته است و اینکه میگویند نمودار «آشور» خدای جنگ و پشتیبان مملکت آشور بوده، عقیده ایست — بسیار رایج اما مبتنی بر حدس و فرضیات، و دلیل آن — ری ندارد. بر عکس، چون انسان بالدار که گاهی بصورت یک کماندار از وسط حلقه بالا آمده است، بر فراز سر پادشاه در حالت جنگ یا شکار یا حرکت و یا بزم و غیره در پرواز است، حالت و شکل و جامه خود پادشاه آشور را در بر دارد، میتوان یقین کرد که آن «مظهر شاهی» شاه آشوری بوده است. غریبان از صد سال پیش عادت کرده اند که انسان بالدار و یا حلقه بالدار نموده شده در هنر هخامنشی را «مظهر اهورمزدا» بخوانند، و پارسیان مزداپرست در برابر این فرضیه ناباب، به فرضیه ای دیگر توسل جسته، آن را «فروهر» خوانده اند. لیکن هر دو فرضیه اساسی ندارد. هر دو توس و دیگر نویسندگان کهن به ما میگویند که ایرانیان آغاز دوره هخامنشی نقوش و مجسمه خدایانشان را نمی ساختند، و یونانیان را مسخره می کردند که خدایان خود را «می سازند». از سوی دیگر، هر جا که اهورمزدا در هنر ایرانی نموده شده (مثلاً بر روی سنگ تراشیه های نمرود داغ، در نقش رستم و نقش رجب و غیره)، وی همواره بصورت یک پیشوای دین مزدایی است یعنی شاخه های مقدس برسّم به دست دارد ولی اینجا از شاخه برسّم خبری نیست بعلاوه، حلقه بالدار معمولاً بهمراه نقش جانوران و یا افراد عادی آمده است در حالیکه «انسان بالدار» معمولاً با شخص شاه رابطه دارد، و گاهی اوقات دو سر باز هخامنشی را می بینیم که خودشان زیر سایه «حلقه بالدار» جای دارند، اما یک «انسان بالدار» را در میان گرفته، پاسبانی می کنند. بدین

جهات، این دو علامت نمی‌توانند مظهر اهورمزدا باشند. اما دلایل آنان که می‌گویند اینها «فروهر» — یک نوع همزاد و اصلاً روان در گذشتگان — پادشاهان را می‌رسانند، نیز پایه‌ای ندارد. اولاً خود کلمه فروهر مؤنث است و اگر می‌بایستی فروهری را نشان دهند لابد بصورت ماده می‌بایست باشد! بعلاوه، اگر قرار است فروهر کسی یا چیزی «همزاد» و هم مانند او باشد، بایستی فروهر سرباز را بصورت سرباز، فروهر شیر و گاو را بصورت شیر و گاو و فروهر درخت را درخت بنمایانند، در حالیکه هیچگاه چنین نیست، و همواره حلقه بالدار و یا انسان بالدار با نقوش گوناگون می‌آیند و اینها نیز فروهر همه موجودات نمی‌توانند بود. پس حلقه و انسان بالدار مظهر نیروی دیگری بوده است. در ایران باستان، به نیروی ایزدی به نام فرّ (اوستایی خورنه اعتقاد داشتند که اصلاً «چیز نیک و خواسته خوب و دلپذیر») معنی می‌داده است و بتدریج مفهوم «بخت نیک خداداده» و «تائید الهی» گرفته است. نیاکان ما دو نوع «فرّ» می‌شناخته‌اند: یکی فرّ کیانی (= فرّ شاهی)، که ویژه شاهان راست کردار و نیک‌پندار و نژاده ایرانی بوده است و در اوستا بارها ستوده شده و دیگری «فرّ ایرانی» که ویژه ایرانیان بطور کلی بوده است. در دوره هخامنشی، «فرّ کیانی» همواره با «بال» رابطه داشته و بصورت شاهی بالدار تصور می‌شده است، و نشان شهر یاری هخامنشیان عقاب زرین گشاده‌بالی بوده است که بر درفش شاهنشاهی ایران دوخته بودند، و همین درفش عقاب است که شاهان پارس بعنوان وارثان هخامنشیها علامت شاهی خود ساخته و بر روی سکه‌هایشان نقش کرده‌اند. در اوستا نیز فرّ کیانی بصورت مرغی از خانواده شاهین توصیف گشته است و در شاهنامه فردوسی بشکل «باز» مجسم شده. با آمدن اسکندر به ایران، «تی‌کی» فرشته نیکبختی افراد و شهرها در آیین یونانی، با «فرّ» یکسان دانسته شد (همچنانکه زئوس را با اهورمزدا و آپولو را با میترا یکسان شمردند)، و بر روی یک سکه اسکندر، وی را می‌بینیم که کلاه شاهان ایرانی (تیسارای افراسیته) بر سر دارد، و یک «تی‌کی» — که درست جای انسان بالدار هخامنشی نشسته است. بر فراز سرش پرواز می‌کند و حلقه شاهی را برایش می‌آورد. بر روی سکه‌های اشکانیان نیز «فرّ کیانی» را می‌بینیم که بصورت «تی‌کی» نمودار گشته است و در سنگ تراشیهای ساسانی نیز همین فرشته نیکبختی است که حلقه شاهی را برای ساسانیان می‌آورد. با این قراین، شکی نمی‌ماند که «انسان بالدار» نقوش هخامنشی همسان «تی‌کی» دوره‌های بعد، «فرّ کیانی» است، و برای همین است که همواره با پادشاهان سر و کار دارد و وقتی که دو سرباز آن را نگاهبانی می‌کنند، در حقیقت «شاهی» ایرانی را پاسبانی می‌کنند. از سوی دیگر، چون «حلقه بالدار» معمولاً با ایرانیان و با اموال ایرانیان رابطه دارد، می‌توان پذیرفت که آن، «فرّ ایرانی» را نشان می‌دهد و نه چیز دیگری را. بنابراین، مادر این کتاب، همه‌جا انسان بالدار را «فرّ کیانی» می‌خوانیم و حلقه بالدار را «فرّ ایرانی».

#### ۴ — ماه

در گوشه بالایی سمت راست صحنه و هم‌سطح با «فرّ کیانی» داریوش، ماهی را نموده‌اند که هلالی درشت و آویخته دارد و درون شکم و بالای آن را قرصی نازک پوشانیده است. این علامت، همانند ماه در هنر آشور است که علامت سین، خدای ماه، می‌بوده، و هلال آن ثابت میکند که برخلاف عقیده عامه، علامت خورشید نمی‌باشد. بعلاوه این هلال روبه پایین و قرص دار در آسمان ایران نمودار شبهای بیستم تا بیست و دوم ماه



می‌باشد، و ممکن است به رمز، زوال عمر داریوش را بنمایاند. اما برآبر بودن آن با «فرکیانی» مبین اهمیت خاص آن است. چنین می‌نماید که ایرانیان باستان گاهی ماه را علامت نیروی کشور خود، و به عبارت دیگر «فر ایرانی»، می‌دانسته‌اند، و این موضوع از داستانی که هرودتوس آورده است، بخوبی بر می‌آید: بگفته‌ی وی بهنگام لشکرکشی خشیارشا به یونان یک خورشیدگیری روی داد که مایه‌ترس او و لشکریانش شد. موبدان این روی داد را چنین تعبیر کردند که روزگار یونانیان تباه خواهد شد، چونکه خورشید علامت شهرهای آنان است در حالیکه ماه علامت ایرانیان می‌باشد و برای اینان پیروزی می‌آورد (کتاب هفتم بند ۳۷). بدین قرار، شاید بتوان گفت که ماه را در اینجا روبرو به زوال نموده‌اند تا به اشاره بفهمانند که با فروماندن چراغ عمر داریوش، «بخت» ایران نیز روزی چند روی می‌پوشاند و با جلوس شاه‌نو (خشیارشا)، باز طلوع می‌کند. بهر حال ماه با پادشاهان ایران رابطه ویژه‌ای داشته و در دوره ساسانی، شاهنشاه خود را گاهی «برادر ماه و خورشید» می‌خوانده است.

## ۵ - سنگ نوشته الف

در سمت چپ مجلس، پشت سر داریوش، دو سنگ‌نشته میخی کنده‌اند.

آنکه درست پشت سر پادشاه است، به زبان و خط فارسی باستان می‌باشد و ۶۰ سطر دارد و آنکه در کنار صحنه است کوتاه‌تر شده و به زبان و خط عیلامی می‌باشد؛ اما مضمون هر دو متن کمابیش یکسان است و هر دو مشهورند به «سنگ نوشته داریوش در نقش رستم، بنشان الف (= DNa)» همچنانکه خواهیم دید، حروف این سنگ‌نشته‌ها به رنگ آبی مزین شده بود، و پیداست که بر زمینه سفید خاکستری نام سنگ‌کوه جلوه خاصی می‌داشته است. داریوش در این سنگ‌نشته‌ها نخست اهورمزدا را نیایش میکند که آفریدگار موجودات است و به اراده اوست که شهریاری بدست داریوش افتاده، سپس خود و تبار خویش را می‌شناساند، و قبایلی را که فرمانبردارش بودند؛ و اشاره می‌کند که وی از آن جهت پادشاه شده که همه کارها را بتأیید و با توکل به خدای بزرگ اهورمزدا انجام داده است، و زنهار می‌دهد: مباد کسی که فرمان اهورمزدا و راه درستی را رها کند و راه دروغ و کژی در پیش گیرد. این کتیبه را همواره بعنوان شرحی بر تصویر منقوش بر جبهه آرامگاه - یعنی شاه بزرگ و اورنگ برانش - انگاشته‌اند، و در آن این اشاره آمده است:

«اینک اگر تو بیاندیشی که: «چندند کشورهایی که داریوش شاه دارد؟» پیکرهایی که اورنگ (شاهی) را می‌برند، بنگر».

با این سخن می‌خواسته‌اند که نقش مزبور نه تنها در مورد شماره پیکرها، بلکه در باب تمایز نژادی یک‌یک آنان نیز مستند باشد. ترجمه کامل متن فارسی باستان این سنگ‌نشته پایین‌تر خواهد آمد.

## ۶ - اورنگ بران

اورنگ شاهی (به فارسی باستان گاث، در شاهنامه فردوسی گاه)، تخت بسیار بزرگ و شکوهمندی بوده است که صفحه‌ای مستطیلی داشته، و پایه‌هایش بصورت ساق و مچ و کف شیر می‌بوده که بر گویهای



خراطی شده و مضاعف استوار می‌باشد و سر پایه‌ها بشکل نیم‌تنه شیری غران و شاخدار بوده است؛ لبه‌های تخت برآمده و ستبر و مزین به نقوش گلبرگهای عمودی و موازی بوده است، و کلاف تخت نقش حلقه‌های مضاعف و رشته‌های پیچ در پیچ داشته، دو رده از «اورنگ بران» تخت شاهی را بر سر دستها گرفته‌اند. همه آنان مسلح‌اند، و همه آنان با دقتی که میتوان گفت علمی است، از یکدیگر متمایز شده‌اند، و بعلاوه با پهلو نبشته‌هایی مانند «اینست پاریسی»، «اینست مادی» و غیره..... معرفی گشته‌اند. سر همه از نیمرخ نمایانست، ولی بازو تا کمرشان از روبرو، و پایین تنه‌شان بوضعی که هر دو حالت دید را در خور ادغام کرده است، و پاییشان دوباره موکدانه از نیمرخ نموده شده. چنین می‌برمی‌آید که اورنگ بران حالت ایستاده دارند نه حالت حرکت. نمودن آنها در دو رده بالا و پایین برای اینست که می‌خواسته‌اند دو صف از اورنگ بران را، که دولبه تخت را بر سر دستها داشته‌اند، بنمایانند، ولی چون هنوز به علم مناظر و مزایا (پرسپکتیو) در پیکر نگاری و پیکر تراشی آشنائی نداشته‌اند، آنها را در دو صف بالای همدیگر نشان داده‌اند. دوفرد دیگر، یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ منقوشند، و عموماً تصور میرود که اینها را پس از آنکه طرح و پرداخت کلی نقش جبهه آرامگاه تمام شده بود، تراشیده‌اند، اما این احتمال را هم میتوان داد که می‌خواسته‌اند اورنگ بران را در دو گروه مرکب از عدد هفت یعنی ۱۴ (۲×۷) نشان دهند، زیرا عدد هفت در میان باستانیان و منجمله هخامنشیان تقدس خاصی داشته است، از این جهت شاید بیرون گذاشتن دوتن از «اورنگ بران» بی‌تعمدی نبوده باشد.

نمایاندن تصاویری که مظهر ملت‌هایند بصورت برندگان اورنگ شاه بزرگ راهی است که هخامنشیان برای تجسم یک عقیده ویژه و یک سنت دولتی جدید پیدا کرده بودند و آن اینست که دولت هخامنشی، قبیله‌های بسیاری را شامل می‌شد، و شاهنشاه ایران، «شاه همه قبائل» بشمار میرفت، در این شاهنشاهی هر کس به فراخور حالش و قابلیتش مسئولیت می‌پذیرفت و پاداش می‌گرفت، و «دولت» به همه آنان تعلق داشت و بر بازوی همه آنان متکی بود. این نقوش، مظهر گویایی از دولت پسر قبیله هخامنشی است و نمایندگان اقوام شاهنشاهی را می‌نمایاند که پهلوی هم ایستاده‌اند و خداوندگار را کشور را بر سر دست حمل میکنند، و هیچ قومی را بر دیگری امتیاز و ارجحیتی نیست و همه در خور اعتمادند. نمی‌دانیم که آیا این صحنه، واقعیتی را نشان میدهد یا نه؟ همچنانکه اشمیت دریافته است، خصوصیات و اندازه‌های کاخی که در زیر تخت منقوش است، با ویژگیهای کاخ اختصاصی داریوش (تجر) بسیار نزدیک است و از این روی احتمال می‌رود که همان کاخ را بر جبهه آرامگاه نقش کرده باشند. ولی هیچگاه نمیتوان پذیرفت که تخت شاهی را بر روی سقف کاخ می‌برده‌اند، و ناچار نقش مزبور به رمز تخت ویژه‌ای را که درون یکی از کاخها بوده است، می‌نموده. اشمیت استدلال می‌کند که مناسبترین جای اورنگ بدان بزرگی، کاخ بار داریوش، یعنی آپادانا می‌بوده است، و اعتقاد دارد که این اورنگ، ثابت بوده و آن را به این بر و آن بر نمی‌کشیده‌اند.

بررسی در وضع اورنگ بران روی آرامگاه داریوش به کمک نقوش دیگر آرامگاه‌ها میسر است، چون آرامگاه دیگر شاهنشاهان هخامنشی، همان الگوی داریوش را کمابیش بطور دقیق رعایت کرده‌اند. بنابراین در بیشتر جایهایی که خرابی سنگ، وضع حقیقی پیکرهای منقوش را ضایع نموده، توصیف قسمتهای ضایع شده را از قرینه‌های آنها در آرامگای دیگر بدست میتوان داد. پس آنچه خواهد آمد، توصیف کلی است برای

اورنگ بران آرامگاههای هخامنشی، و هویت اورنگ بران توسط لوحه‌های کوچکی که در آرامگاه داریوش و یک دخمه دیگر در تخت جمشید به خط میخی و به سه زبان بالای سر هر یک از افراد کنده‌اند، دقیقاً معین است و خود به روشن ساختن هویت اورنگ بران منقوش بر درگاه‌های کاخهای تخت جمشید - که بی‌کتابی‌اند - کمک فراوان می‌کند. نقوش اورنگ بران و مقایسه هر یک بر روی قبور چندگانه نخست توسط هرتسفلد در ۱۹۱۰ توصیف شده است و در آن موقع وی جزئیاتی دیده است که امروز شوربختانه گزند دیدگی سنگ از بینشان برده است و این خود میرساند. که این آثار چه اندازه در معرض خطر دائمی قرار دارند. و آلزرنیر در ۱۹۶۴ توصیف خوبی از آنان بدست داده است، و بتازگی شرح و توصیف دقیق و عالمانه‌ای از آنها در جلد سوم کتاب تخت جمشید اثر اشمیت منتشر گشته است. آنچه در پی می‌آید مأخوذ است از بررسی این دانشمندان.

اورنگ بران در جامه، اسلحه و آرایش مو به شرح زیر با هم فرق دارند. در شمارش آنان از ردیف بالایی، نفر دست چپ آغاز می‌کنند و روبه‌راست پیش می‌روند بنحوی که در صورت زیر نشان داده‌ایم:

ردیف بالایی از چپ به‌راست مشتمل است بر:

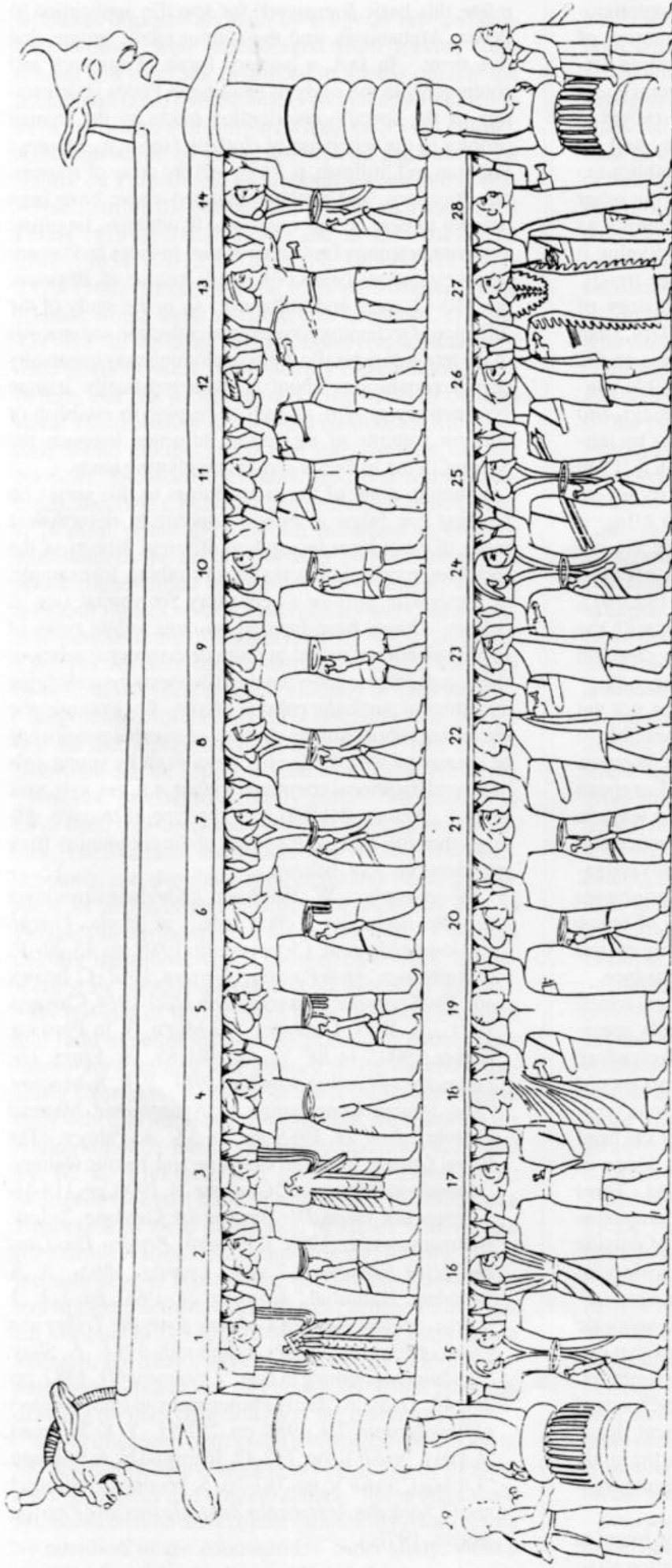
- ۱ - پارسی، جامه چین‌دار پارسی که تا قوزک پا می‌رسد، و کلاه افراشته پارسی پوشیده است، خنجر کج به‌کمر زده و ریش را گرد تراشیده.
- ۲ - مادی، مجهز است به: لباس سواری مادی مشتمل بر قبای تنگ چسبان که تا بالای زانو می‌رسد، شلوار سواری با مهمیز پای چسبان، و تیغ کوتاه (اکی نکیز) که در سوی راست از کمر بند آویزانست و به وسیله تسمه‌ای به پای راست بسته شده، کلاه نم‌دی نیم بیضوی به دنباله نوار شکل آویخته، و ریش چهار گوش که در انتها کمی باریکتر می‌شود.
- ۳ - خوزی، که درست بمانند پارسی شماره ۱ یک جامه و تجهیزات دارد.
- ۴ - پارثوی (خراسانی)، با جامه‌ای همانند جامه مادی شماره ۲ ولی ظاهراً بدون کلاه مادی می‌آید. یا گرد موی سرش موی بند بسته است و یا تنها یک کلاه کوچک و چسبان (میترا) پوشیده است، اکی نکیز هم دارد.
- ۵ - هراتی، جامه سواری همانند لباس مادی و پارثوی دارد، لیکن شلوارش گشاد است و تا زیر زانو می‌رسد. وزیرش چکمه‌ای بلند که نوک کمی برجسته دارد، پوشیده است، کلاه ندارد ولی اکی نکیز بکمر آویخته.
- ۶ - بلخی، لباس سواری مانند مادی و پارثوی پوشیده، شلواری که گشادتر برش داده شده است و در قوزک پا گتر گشته. بی کلاه است اما اکی نکیز دارد.
- ۷ - سفدی، جامه سواری دارد اما بجای قبای صاف مادی، جامه‌ای ردادار که در پیش سینه گرد است و حاشیه (حاشیه پوستی) دارد، پوشیده کلاهش با شلیق است و اکی نکیز و ریش نوک تیز دارد.
- ۸ - خوارزمی، با لباس درست مانند سفدی شماره ۷.
- ۹ - زرنکی (سیستانی)، جامه‌ای همانند هراتی شماره ۵ دارد اما چکمه‌اش کمی بلندتر است.
- ۱۰ - رخجی - لباسش همچون سیستانی شماره ۹ می‌باشد، و کلاه چسبان کوتاه دارد.
- ۱۱ - فته گوسی، بالاتنه‌اش لخت است و لنگی پوشیده که تا بالای زانو می‌رسد. ساق و پای برهنه و



۱ پارسی ۲ مادی ۳ خوزی ۴ پاروی ۵ هراتی ۶ بلخی ۷ سندی ۸ خوارزمی ۹ زرنگی ۱۰ رخشیمی ۱۱ گنجه گویی ۱۲ گندارانی ۱۳ هندو ۱۴ سگانی هویزیست

۱۵ سگانی نیرخود ۱۶ پامی ۱۷ آتوروی ۱۸ عرب ۱۹ مصری ۲۰ ارمنی ۲۱ کادیکیای ۲۲ لودیای ۲۳ ایونیدی ۲۴ انوردیا ۲۵ سگانی انوردیا ۲۶ اسکودرانی ۲۷ یونانی پانسونیوش ۲۸ لیبیانی ۲۹ سکرانی ۳۰ کاریهایی





1	Persian	2	Median	3	Elamite	4	Parthian	5	Areian	6	Bactrian	7	Sogdian	8	Choresmian	9	Zarangian	10	Arachosian	11	Sagartian	12	Gandarian	13	Hindu	14	Saka
15	Sakā	16	Babylonian	17	Assyrian	18	Arab	19	Egyptian	20	Armenian	21	Cappadocian	22	Lydian	23	Ionian	24	Overseas Saka	25	Skudrian	26	Ionian	27	Lybian	28	Ethiopian
<p><i>tigraxaudā</i> wearing petasos</p>																											

Figure 46. Drawing of throne bearers representing the subject nations, from a relief on the tomb of Darius the Great at Naqš-e Rostam. After Walser, foldout plate I.

- ریش تیز مشابه نفرات ۹ و ۱۰، دارد. بی کلاه است اما شمشیر کجی حمایل کرده.
- ۱۲ - گندارائی، جامه‌اش مانند لباس تته‌گوشی است و ریشش مانند پارسی شماره یک؛ موی بند تابداری بسر بسته است و تیغی بکمر آویخته.
- ۱۳ - هندو، لباسش همچون پوشاک تته‌گوشی و گندارایی است. دو قسمت آخر لنگش بهم گره خورده (این یا یک برجستگی را می‌پوشاند و یا کمر بند است) موی بند و ریشی تیزتر از ریش گندارایی و شمشیر حمایل کرده دارد.
- ۱۴ - سکایی هوم‌ورگ، همان جامه سغدی و خوارزمی را پوشیده است با شلیقی نوک پهن، اکی نکیز و محاسنی چون پارسی (شماره ۱) دارد.

دو - ردیف پائینی از چپ به راست مشتمل است بر:

- ۱۵ - سکائی تیزخورد، همان جامه سکائی هوم‌ورگ را پوشیده است ولی کلاهی نوک تیز که به پشت تاب برداشته، بسر نهاده است و گردن پوش این کلاه لبه‌ای به بالا برگشته دارد.
- ۱۶ - بابلی، قبائی کمر دار که تا بالای زانو یا (در بعضی از نقوش) تا پائین آن میرسد، پوشیده است، و روی آن روپوش چین دار بلندتری به تن کرده و کلاهی زنگوله‌دار با منگوله به پشت آویخته بر سر هشته است، ریش چانه را گرد تراشیده است و اسلحه ندارد.
- ۱۷ - آشوری، همان قبای بابلی را دارد اما بدون عبا می‌باشد، شمشیر کوتاه کج به کمر زده است، و موی بند ندارد.
- ۱۸ - عرب، پیراهن تنگ و کوتاهی بتن کرده است و رویش عبائی دراز که قسمتی از آن یکبری چین خورده، پوشیده است. شمشیر دراز آویخته دارد و بی کلاه است (در روی آرامگاه دوم سوم و چهارم پیراهن بلند بتن کرده).
- ۱۹ - مصری، جبه بلند قباواری که تا قوزک پا میرسد، پوشیده است و شمشیری به کمر آویخته، بی کلاه است و موی مجعدی دارد.
- ۲۰ - ارمنی، لباس مادی به مانند شماره ۲ پوشیده و کلاهی که بالای پیشانی قبه‌دار می‌شود (یعنی با شلیق باز کرده است)، ریش پارسی دارد.
- ۲۱ - کاپادوکیه‌ای، لباسی درست مانند جامه ارمنی شماره ۲۰ دارد.
- ۲۲ - لودیه‌ای، قبائی کوتاه و بر آن ردائی بهمان اندازه پوشیده است. کلاه بر سر نگذاشته و شمشیر بلند آویزان دارد.
- ۲۳ - ایونیه‌ای، همان جامه لودیه‌ای شماره ۲۲ را دارد، سرش برهنه است و یا، (در نقوش بعضی از قبور) با پتاسوس پوشیده شده است. شمشیر آویزان دارد.
- ۲۴ - سکائی آنور دریا، جامه‌ای مانند سکاهاى شماره ۱۴ و ۱۵ پوشیده است و کلاهی همچون شماره ۱۵.

- ۲۵ - اسکودرائی، لباس سکائی، مانند شماره‌های ۱۴ و ۱۵ و ۲۴، دارد و کلاه پتاسوس و آریا کلاه تیز پوشیده است. به‌اکی نکیز و دو زوبین مسلح است.
- ۲۶ - یونانی پتاسوس پوش، همان لباس و تجهیزات ایونیه‌ای شماره ۲۳ را دارد.
- ۲۷ - پوتایائی (= اهل لیبی)، قبای دراز پیراهن واری مانند مصری شماره ۱۹، پوشیده است و روی آن جبه‌ای ریشه‌دار که از روی دوش به‌پایین متمایل میشود، برتن افکنده. دو نیزه دارد و سربرهنه است.
- ۲۸ - کوشیائی، (= حبشی) پیراهن کوتاه کمرداری پوشیده است و روی آن شالی بلند که پهلویش چاک خورده، افکنده است. تیغ آویزان و موی مجعد دارد و بی کلاه است.

#### سه - دست چپ پایه اورنگ

- ۲۹ - مَک (= مکرانی)، پیراهن کوتاه کمردار پوشیده است شمشیر آویزان دارد و کلاه بر سر نگذاشته.

#### چهار - دست راست پایه اورنگ

- ۳۰ - کرکه‌ای (= کاریه‌ای)، زیرپوش کوتاه ببر کرده است، و رویش شنلی بهمان بلندی انداخته، درست مانند جامه ایونیه‌ای شماره ۲۳: بی کلاه است، و شمشیر آویزان دارد.

### ۷ - مهان

دیوارهای دو جانب شاخه بالائی صلیب نیز منقوشند. دیوار سمت چپ چهار قسمت دارد: در قسمت بالائی، موازی با آغاز کتیبه‌های مذکور در بالا (DNA)، روایت آکدی همان کتیبه را نقر کرده‌اند. سپس سه مجلس حجاری می‌بینیم: بالائی دو سرباز نیزه‌دار را نشان میدهد که در لباسی پارسی‌اند، و مجلس‌های میانی و زیرین نیز هرکدام یک سرباز نیزه‌ور «پارسی» را؛ روبروی اینها بردیوار مقابل، سه نفر در جامه پارسی اما بی اسلحه نقش شده‌اند که هر سه دست چپ را بسوی صورت بالا آورده‌اند، و آستین بلند و گشاد خود را بالا کشیده، گویا به نقش شاهنشاه درود می‌فرستند. همه این افراد بزرگتر از «اورنگ بران» اما کوچکتر از شاهنشاه نشان داده شده‌اند، و این وضع مبین مقام والای آنان می‌باشد.

دو جانب شاخه بالائی صلیب به‌قاب منقوش مزین است. قاب سمت چپ سه سرباز را نشان می‌دهد. بالائی در جامه پارسی است و کمانی بردوش انداخته، و نیزه‌ای بلند بدست دارد که ته گوی مانندش را برنوک پا نهاده. کلاه وی کوتاه و استوانه‌ای و حلقه مانند است و کفشش سه‌بندی می‌باشد. بالای سرش سنگ نبشته‌ایست میخی به‌سه زبان (فارسی باستان، عیلامی و آکدی) که می‌گوید:

«گئوبروی پتیشخواری، نیزه‌دار داریوش شاه»





۱۲ - گتوبرو، سردار پارسی بر روی آرامگاه داریوش بزرگ (به نقل از اشمیت)





۱۳ - اسپه کانه، سردار پارسی بر روی آرامگاه داریوش بزرگ به نقل از اشمیت)



«پتیشخوار» نام یکی از قبیله‌های کوچک پارسی بوده است، و این گئوبرو و به احتمال قوی همان است که بعنوان یکی از هم پیمانان داریوش در برانداختن گئوماته مغ یاد شده و پدر زن داریوش بزرگ بوده است. نفر میانی جامه مادی دارد (کلاه نیم بیضوی نمودی، کت چسبان کمردار - و شلوار چسبان و نیم چکمه) و در دست راست تبری جنگی و دودمه دارد و با دست چپ تسمه یک کمان‌دان و ترکش مرکب را گرفته است. بالای سروی، سنگ نیسته‌ایست به سه زبان که میگوید:

«آسپه کانه کمان‌دار، که تبرزین داریوش شاه را حمل می‌کند»

آسپه کانه (یونانی: آسپه ئینس) پسر پرکس آسپه از بزرگترین آزادگان ایرانی دوره داریوش بزرگ بوده است و در تخت جمشید مدتی گنجور شاهی بوده. مقام وی چنان بلند بوده که هرودوتوس (و یا منبع خبر وی) با اشتباه او را یکی از آزادگان شش گانه پارسی دانسته که داریوش را در برانداختن گئوماته مغ یاری کردند. نفر زیرین در جامه پارسی است اما مشخص نشده است.

برقاب سمت راست جبهه بالائی و قرینه سه‌سرباز موصوف، نیز سه نفر دیگر در جامه پارسی نقش شده‌اند که بی اسلحه‌اند، و با دست چپ پارچه لباس را بالا آورده، حالت درودگویی دارند. این افراد را نیز بزرگتر از اورنگ‌بران برای نشان داده‌اند، و این مبین مقام و آایشان می‌باشند.

بدین ترتیب، دو گروه نظامی و غیر نظامی از آزادگان پارسی بر روی آرامگاه داریوش (و دیگر قبور) نشان داده شده‌اند:

بردیوارهای درونی جبهه، سه غیر نظامی در سمت راست و چهار نظامی در سمت چپ می‌بینیم، که مجموعاً هفت نفر میشوند. بر قسمت بیرونی، سه غیر نظامی برقاب سمت راست و سه نظامی (منجمله گئوبرو و آسپه کانه) برقاب سمت راست، که با خود داریوش مجموعاً هفت نفر میشوند. پس در این دو مورد هم ترتیبی مبتنی بر عدد هفت داریم.

در باب هویت این افراد و موقعیت آنها چندان چیزی نمی‌دانیم. گئوبرو و داریوش، دو تن از «هفت آزاده پارسی» بودند که گئوماته مغ را برانداختند و شاهی هخامنشی را نجات بخشیدند. آسپه کانه نیز در دوره داریوش چنان مقام والائی یافت که مأخذی معتبر و مورد قبول هرودوتوس او را یکی از همان «آزادگان هفت گانه» بشمار آورد. بنابراین می‌توان یقین کرد که نفر سوم منقوش برقاب سمت چپ و سه نفر دیگر منقوش برقاب سمت راست هم از «آزادگان هفت گانه پارسی» بوده‌اند این استنتاج برای دریافت اعتقادات داریوش بسیار مهم است، چون موقعیت وی در این نقش در میان شش یاورش مشهور به امشاسپندان (جاویدانان مقدس)، و چون نقش روی آرامگاه یک شخص معمولاً با افکار و عقاید دینی وی رابطه دارد، می‌توان پذیرفت که نشان دادن این یاران شش گانه بر روی آرامگاه داریوش به ترتیبی که تقلید کامل از دستگاه آسمانی اهورمزدا و یاران شش گانه‌اش باشد، خالی از تعمد نبوده و رابطه‌ای با مزدپرستی و زرتشتی بودن وی داشته است.

در مورد هفت نفر دیگر (منقوش بر دیوارهای درونی جبهه) هیچ مطلبی روشن نیست همین قدر میتوان پذیرفت که مقام آنان در شاهنشاهی هخامنشی بسیار بلند بوده است. شاید اینها را بتوان سرکردگان هفت قبیله



پارسی دانست که البته یکی از آنها قبیله شاهی پاسارگادی قبیله خود داریوش بوده است و شاید وی یکی از برادرانش را به وکالت خود سر کرده قبیله خویش کرده بوده. شاید اینها همه «هفت شاهزاده پارس و ماد» و یا «هفت اندرزبد» شاه بوده اند که در تورات از ایشان یاد شده است و می گویند شاه را در کارها اندرز می دادند و در مواقع مهم و جشنها کنار دستش جای می گرفتند. بهر حال، در نقوش آرامگاههای بعدی، «شاه و شش یاورش» همواره تکرار شده اند، اما عده افراد منقوش بر دیوارهای درونی تفاوت پیدا می کند، مثلاً تعداد آنها در قبور دیگر نه نفر (شش نفر در سمت چپ و سه نفر در سمت راست) شده است.

## ج - نقوش جبهه مرکزی

### ۱ - کاخ منقوش (= تچرای داریوش)

همچنانکه اشمیت توجه کرده است، کاخ منقوش بر جبهه آرامگاه در بیشتر خصوصیات همانند کاخ تچر است و همان را هم پادشاهان دیگر تقلید کرده اند. این همانندی در خصوصیات کلی زیر مشخص است:

ویژگیهای	کاخ تچرا	کاخ مصور بر آرامگاه
درازی جبهه	۱۸/۶۰ متر	۱۸۵۷ متر
زیرستونها	مکعب دو پله ای	مکعب دو پله ای
بلندی جرزهای جانبین	۷/۶۳ متر	۷/۵۳ متر
فاصله میان مرکز ستونها	۳/۱۵ متر	۳/۱۵ متر
پهنای درگاه	۱/۳۸۵ متر	۱/۴۰ متر

این همانندیها در همه خصوصیات کامل نیست. مثلاً دریچه های کاخ را بر روی آرامگاه ننموده اند ظاهراً بخاطر اینکه مناسبی نداشته اند؛ همچنین، برای ستونهای استوانه ای و کامل کاخ تچرا روی آرامگاه نیم ستون یا ستون چسبیده به دیوار تراشیده اند و این هم برای کاستن از کار تراش سنگ کوه بوده است و هم برای استوارتر و محفوظ تر نگهداشتن ستونها، چون نیم ستون از باد و باران کمتر گزند می بیند، و دیرتر می شکند. تفاوت دیگر اینست که بلندی در کاخ و قاب آن بیشتر از در ورودی آرامگاه می باشد. بهر حال، از روی کاخ منقوش بر جبهه آرامگاه، میتوان خصوصیات گم شده کاخ تچر را بازسازی کرد. ساقه ستونها صاف است و احتمالاً ستونهای چوبی را می رسانیده که روی آنها را با گچ اندود کرده و مزین و رنگین ساخته بودند. سرستونها شکل گاو

دوسر داشته‌اند و به‌رنگ آبی (و احتمالاً رنگهای دیگر) مزین بوده‌اند ارتفاع کل ستونهای آرامگاه به ۶/۲۲ متر میرسید ولی ارتفاع ستونهای کاخ اندکی کمتر (۵/۹۳ متر) بوده است. بروی سرستونها، شاه تیرهای ستبر چوبی (از چوب سدر یا سرو) کشیده بودند و بر فراز اینها هم تیرهای دیگری نهاده بودند تا استواری مضاعف داشته باشند. تیرهای کوچکتر را بر روی شاه تیرها قرار داده بودند، و پیشانی و رخ بام با دندان‌هائی که نشانه سر تیرهای عمودی می‌باشند آراسته‌اند. درگاه ورودی میان دو ستون مرکزی کنده شده است و سردری مکعب مستطیلی و تاجی با شیارهای عمومی دارد، و قاب آن بشکل مضرس سه پله‌ای می‌باشد. این درگاه دو لنگه در داشته، در دو جانب کف درگاه رو به‌داخل دهلیز آرامگاه، دو شیار بزرگ شیب‌دار کنده بودند تا بتوان درها را در آنها حرکت درآورد و به‌جلو راند و باز کرد. فقط دو تکه بالائی درها بجای مانده است و قسمت‌های پائینی از میان رفته‌اند پشت اینگونه درها سنگهایی اندازه و جفت شیارهای شیب‌دار می‌ساخته و می‌نهادند تا چون در را ببندند، در درون شیارها افتاده، گودیشان را پر کند و هموار سازد.

## ۲ - سنگ نوشته ب

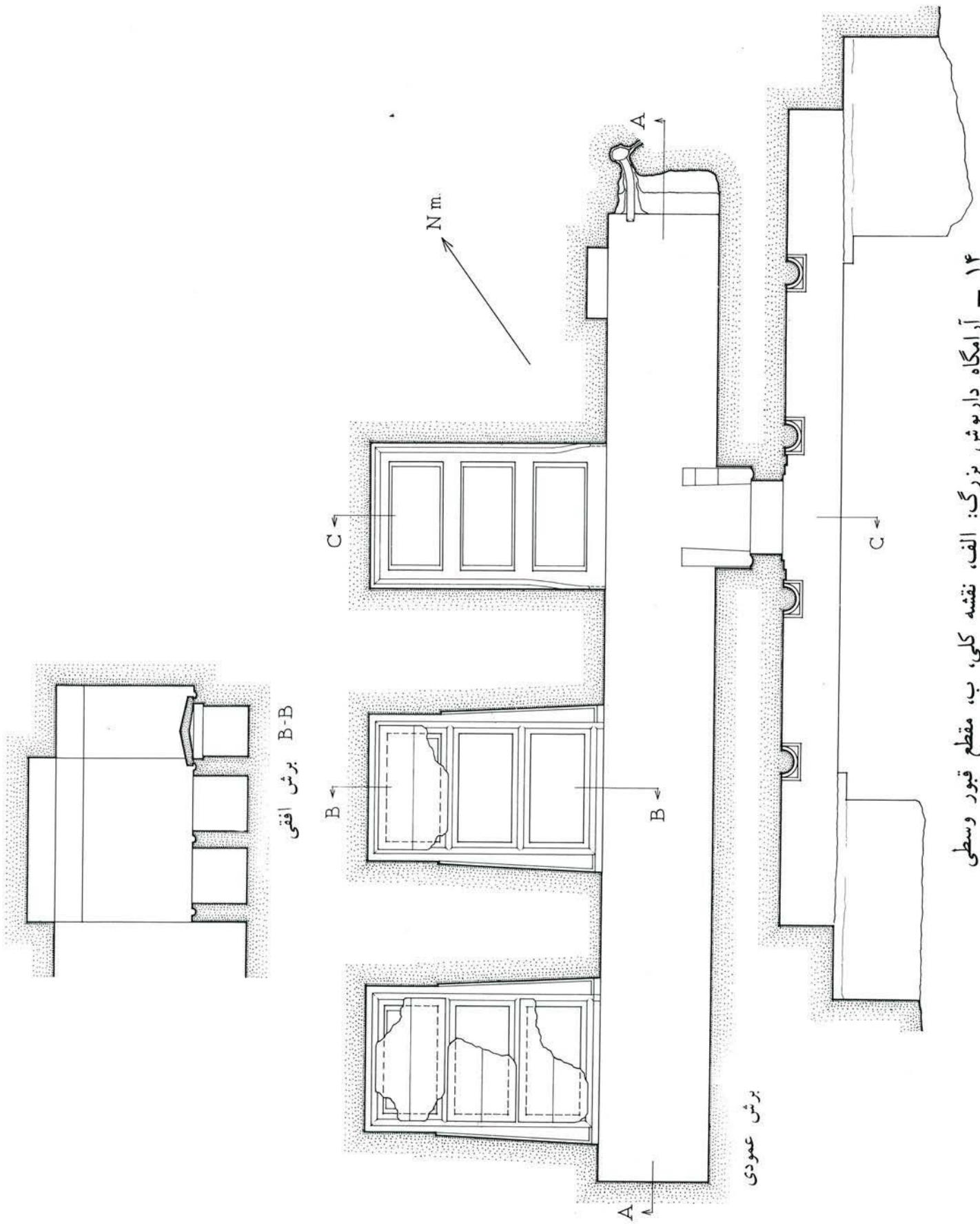
بر دیوار کاخ منقوش بر آرامگاه، در فاصله میان ستونها، کتیبه‌هائی نقر کرده‌اند، فقط غربی‌ترین قسمت خالی مانده است. بر قسمت پهلوی دستی آن (سمت غرب درگاه) متن فارسی باستان «نیشته داریوش در نقش رستم به‌نشانه ب (DNb)» در ۶۰ سطر منقور است که ترجمه آن را پائین تر خواهیم آورد. بر سمت شرقی درگاه متن عیلامی همان نیشته کنده شده، و بر شرقی‌ترین قسمت متن آکدی را کنده‌اند. در زیر متن عیلامی، نیشته ایست به‌خط آرامی از دوره بعد از هخامنشی، که هر تسفلد در ۱۹۲۴ متوجه آن شده، ولی این کتیبه چنان گزند یافته است که چیزی از آن مفهوم نمیشود، و ما بعد در بابش سخن خواهیم راند.

## د - قسمت ناتمام پائینی

شاخه پائین صلیب آرامگاه کاملاً از نقش تهی است، و حتی پائین آن را نتوانسته‌اند درست تمام کنند، چون قدری از سنگها را نکنده گذارده‌اند و به‌همین سبب این قسمت دندان‌دندانه شده است. اما همین تکه ناتمام نحوه تراشیدن آرامگاه‌ها را بر ایمان توجیه می‌کند، و معلوم می‌دارد که اول تکه‌ای رگه‌دار را می‌یافتند و رگه‌اش را بزرگ کرده، تکه‌ای چوب (= گاو) خشک در آن می‌نهادند و بر روی چوب آب می‌ریختند تا منبسط شود و تکه سنگ رگه‌دار را بترکانند و پائین اندازد، و این شیوه را ادامه داده، پائین می‌رفته‌اند تا بانجام رسد. اینکه خشیارشا و جانشینانش این قسمت را ناتمام رها کرده‌اند، می‌رساند که پس از مرگ شاهنشاه هخامنشی، دیگر دست زدن به آرامگاه ممنوع بوده زیرا که حالت تقدس داشته است.

## ه - درون آرامگاه

در جلو آرامگاه ایوانی دراز و کم عرض تراشیده‌اند که از میانش درگاه ورودی توصیف شده در بالا



۱۴ - آرامگاه داریوش بزرگ؛ الف، نقشه کلی، ب، مقطع قبور وسطی



بدرون دهلیزی بلند و باریک هدایت می‌کند. محور طولی این دهلیز موازی با جبهه بیرونی آرامگاه است، و ۱۸/۷۲ متر درازی و ۲/۱۳ متر پهنا و ۳/۷۰ متر بلندی دارد و سقفش کاملاً مسطح می‌باشد. درست روبروی درگاه ورودی و عمود بر محور طولی دهلیز، اتاقکی مستطیلی در کوه کنده‌اند که ۲/۸۰ متر پهنا و ۴/۷۵ متر درازا دارد، سقفش صاف و همسطح سقف دهلیز است، فقط در ثلث درونش بامی شیروانی شکل می‌یابد. کف اتاقک ۱/۰۵ متر از کف دهلیز بالاتر است، بنابراین اتاقک در حقیقت شکل طاقچه‌ای بسیار بزرگ را پیدا می‌کند. در کف این اتاقک، سه حفره مستطیل شکل صندوق مانند کنده‌اند که ۲/۱۰ متر طول و ۱/۰۵ متر ژرفا دارند و بنابراین کف آنها درست همسطح کف دهلیز می‌باشد. عرض هر حفره در بالا ۱/۰۵ متر است اما لبه‌ای به ضخامت ۱۷/۵ سانتیمتر برایشان درست شده که کار قاب سرپوش را کند و سرپوش را که تخته سنگی نیک تراشیده و دوشیبه بود، دقیق و بیمنفذ بر روی حفره اندازد. از این روی، پهنای اصلی حفره فقط ۹۸ سانتیمتر می‌باشد. این سه حفره برای جای دادن مردگان ساخته شده بوده، و ظاهراً حفره درونی - که سقف شیروانی دارد - مدفن داریوش بزرگ بوده است و دو حفره کناریش قبور پدر و مادر وی. برای اینکه بخار و چکه آب ناشی از نم و یا نفوذ باران و برف، درون صندوقهای سنگی را تر نکند، آبراهه‌های بسیار باریکی در سه طرف اتاقک کنده‌اند تا آب را بدرون جوی باریکی در کف دهلیز و کنار دیوار هدایت کند.

اول می‌خواسته‌اند دو اتاقک قرینه در دو جانب اتاقک نخستین بکنند، اما چون چند متری بسوی دست راست پیش رفتند، بهرگه و عیب بزرگی در سنگ کوه بر خوردند و ناچار شدند آن سوی را رها کرده، به دست چپ بروند و درازای دهلیز را در آن طرف دو برابر کنند و دو اتاقک طرح ریخته را در آن قسمت بکنند. این دو اتاقک هم همین اندازه و شکل اتاقک نخستین را دارند اما سقفشان شیروانی است و طاق گوشه‌ای می‌خورد و دهنه ورودیشان نیز بازتر است، و برای هر کدام از قبرهایشان آبراهه جداگانه آماده کرده‌اند که همه یکی شده، به جوی باریک کف دهلیز می‌رسد، و این جوی در حفره‌ای که در گوشه راست دهلیز کنده‌اند، فرو می‌رود و به بیرون راه می‌یابد.

## انتساب قبور

هیچ نشانه و مدرکی برای انتساب این نه قبر به افراد مشخصی نداریم. اما همچنانکه اشمیت توجه داده است، در همه آرامگاههای هخامنشی، اول از همه قبر یا قبور روبروی درگاه ورودی را می‌کنده‌اند و بنابراین قبر پادشاه هخامنشی همیشه در یکی از حفره‌های روبروی درگاه ورودی بوده است. اما چون در آرامگاه داریوش اتاقک روبروی درگاه سه قبر دارد، دقیقاً معلوم نیست کدام یک برای شخص خودش کنده شده بوده است. اگر داستان فرو افتادن و مردن پدر و مادرش درست باشد، و اگر آنان را درون آرامگاه داریوش دفن کرده باشند، می‌توان پذیرفت که دو قبر نخستین اتاقک روبروی درگاه از آن پدر و مادر داریوش بوده است، و قبر آخری آن اتاقک متعلق به خود داریوش. اما در مورد شش قبر دیگر، مبنای کار بررسی‌ها و استنتاجات است که دقت کمتری دارند. دو مسئله باید مورد توجه باشد: یکی اینکه آیا هر قبری فقط برای یک نفر بوده، یا اینکه

«استخوان‌دان» بوده است و بازمانده چند مرده در آن دفن می‌شده است، دوّم اینکه چه کسانی امتیاز تدفین در آرامگاه شاهی می‌یافته‌اند. در مورد سؤال اول اشمیت و دیگران برآنند که هر قبر فقط برای یک نفر بوده است، با این همه آرامگاه‌های در سنگ کنده شده‌ای از دوره هخامنشی می‌شناسیم که فقط یکی دو قبر داشته‌اند و «خانواده» بانی آرامگاه از آن استفاده می‌کرده‌اند. در باب سؤال دوّم، اشمیت پس از بررسی‌های دقیق و استادانه بدین نتیجه رسیده است که برخی از نزدیکترین کسان داریوش در قبور دیگر مدفون بوده‌اند. معهذاً، شاید این فرضیه را هم بتوان پیش کشید که شش قبر دیگر آرامگاه برای «شش یاور» داریوش آماده شده بوده است. همانها که کمکش کردند تا به پادشاهی رسد و تاج و تخت هخامنشی را از گئوماته‌مغ و هوادارانش پس گیرد، زیرا که وی همواره نسبت بدانان احترام و محبت فراوان می‌نمود و ظاهراً روی خود آرامگاهش نیز نقششان کرد. اشمیت برای دریافتن اینکه چه کسانی در آرامگاه داریوش مدفون بودند، نزدیکترین کسان را بر می‌شمارد و نتیجه می‌گیرد که شاید شاهبانو هئوتسا — مادر خشیارشا — و ملکه ارتیستونه (زن سوگلی داریوش) که هر دو دختران کورش بزرگ بودند، و شاهزاده ویشناسپه (پسر آتوسا) و شاهزادگان گئوبرو (گبر یاس) و ارشامه (پسران ارتیستونه)، در آرامگاه شاهنشاه بزرگ دفن شده باشند، و با احتمال ضعیف ارتبان (برادر شاهنشاه — که اندرزبُد وی و خشیارشا و زمانی نایب‌السلطنه ایران بود) و ابروکوماس و هی‌پرانس (دو پسر داریوش که در نبرد ترموپیل کشته شدند) را نیز جزو کسانی می‌داند که در دخمه داریوش جای گرفتند.

## شیوه دفن

اما اینکه داریوش و یارانش را چگونه درون صندوقهای سنگی گذارده‌اند، بطور دقیق روشن نیست. قرائنی در دست است که کالبد افراد خاندان شاهی را مومیائی می‌کردند، و با وسایل مهمی از زندگیشان بدرون قبر می‌گذارند چنین می‌نماید که کالبد را درون صندوقی از فلز یا چوب (احتمالاً چوب سدر، همچنانکه در مصر معمول بود) می‌هشند و آن صندوق را با رنگها و گوهرهای بسیار می‌آراستند (به‌همین جهت بعدها صندوقها را شکسته به‌تاراج برده‌اند). تنها در مورد آرامگاه کورش و محتویات آن اطلاعات کافی در دست است و چون اینجا هم با نزدیکان و یارای وی سروکار داریم، آنچه را در باب وی می‌دانیم، بعنوان الگویی برای قبور دیگر شاهنشاهان هخامنشی توصیف می‌توانیم کرد. هنگامیکه اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت، خواست که آرامگاه کورش بزرگ را ببیند، زیرا «معتقد بود که پر از زر و سیم است»<sup>۱</sup>. پس دستور داد آن را باز کردند و درون آنرا دید<sup>۲</sup>. از میان همراهان وی آریستو بولوس نامی بود که بعدها تاریخ‌اسکندر را نوشت و کتاب وی را آریانوس و دیودوروس سیسیلی در دست داشته، و از آن نقل کرده‌اند. آریانوس نوشته است:<sup>۳</sup> «[اریستو بولوس] می‌گوید:

1 - Quintus Curtius, X, 1:30f.

2 - Strabo, *Geography*, XV,3:7.

3 - Arrianus, *Anabasis*, VI, 29.



آرامگاه کورش در «بوستان شاهی» در پاسارگار بود و گردش باغی از درختان گوناگون درست کرده بودند، و جویبارها از میان آن میگذشت، و چمنزارها داشت که از چمن و علفهای خرمی پوشیده بود. خود آرامگاه شالوده‌ای مکعبی داشت که از سنگهای نیک تراشیده مکعب شکل برآورده بودند. بالای این شالوده اطاقی بود با سقف سنگی، و دری داشت که مردی، آنهم کوچک اندام، از آن به اطاق می‌توانست درآید. درون اطاق، تابوتی زرین بود که کالبد کورش در آن دفن شده بود، بعلاوه تختی نهاده بودند که پایه‌هایش از زرناب بود و فرش رویش از قالیچه‌های بابلی و فرش زیرش از قالیچه‌ها (بارداهای) ارغوانی؛ روی تخت قبائی و نیم‌تنه‌هایی کار هنرمندان بابل افکنده بودند. از اینها گذشته، همچنانکه وی [یعنی اریستو بولوس] می‌گوید: رداها و شلوارهای مادی آسمان‌گون آنجا گذارده بودند، و جامه‌های دیگر (برخی ارغوانی و برخی به رنگهای دیگر) و نیز طوق و تیغ گوشوارهای زرین گوهرنگار [و سپری شاهانه و دو کمان سکائی] آنجا بود، و میزی هم در اطاق گذارده بودند [و رویش پیاله‌ها بود]<sup>۲</sup>، و در میانه تخت تابوت را نهاده بودند که کالبد کورش را نگهداری می‌کرد. و در نزدیکی این آرامگاه، بنائی کوچک برآورده بودند و مسکن مغانی بود که متولیان آرامگاه بشمار میرفتند و تولیت آن از زمان کمبوجیه [۵۳۰ ق.م.] پشت در پشت تا کنون [یعنی ۳۳۰ ق.م.] در خاندان آنان مانده بود. دربار شاهی برای اینان هر روز یک گوسفند، مقدار معینی آرد و خوراکیهای دیگر و شراب و جیوه می‌پرداخت، و هر ماه اسبی بدانان می‌داد تا برای [روان] کورش قربانی کنند.<sup>۳</sup>

هنگامیکه اسکندر در شرق ایران و هند سرگرم تاخت و تاز بود، در آرامگاه کورش را شکستند و محتویاتش را به تاراج بردند، حتی تخت و تابوت را هم پاره و ناقص کردند تا ببرند اما چون سنگین و بزرگ بود نتوانستند، و کالبد کورش گزند فراوان دید و از هم پاشید. اسکندر در بازگشت از این باب خشمگین شد، و شاهزاده‌ای پارسی را با تهم این دزدی گرفته، با شکنجه کشت اگر چه همه می‌دانستند که کار کاروی نبوده است، و پلوتارخوس میگوید که این جنایت بر دست یکی از بزرگان مقدونی به نام پُلیماخوس پلائی انجام شده بود.<sup>۱</sup>

به هر حال این چنین بود وضع آرامگاه کورش بزرگ، که اسکندر ادعا میکرد احترامش می‌گذارد، و روانش را می‌ستاید. سرنوشت آرامگاه دیگر پادشاهان و بزرگان ایرانی نیز قطعاً به همین منوال بوده است. و حتی در دوره قاجارها، این آرامگاه‌ها را کنده‌اند تا آنچه را بیابند بر بایند. بنابراین، همه آنان تهی و غم‌بار و تنها مانده‌اند، و روان خداوندانشان بما چشم دوخته‌اند که نگهبانیشان کنیم و ارجشان نهمیم.

۱ - این مطلب را از کونتوس کورتیوس گرفته‌ایم.

۲ - این مطلب را استرابو بنقل از اریستوبوس افزوده است.

۳ - ایرانیان کهن و پاره‌ای دیگر از خویشاوندانشان (مثل سکاها و تراکیه‌ایها) اسب را برای ایزد مهر (یا ایزد خورشید) قربانی میکردند البته در اینجا با قربانی برای یک قهرمان ملی که آفتاب جلال و بزرگی ملتی را بدرخشش درآورد سرو کار داریم.



## سنگ‌نوشته‌های آرامگاه داریوش

بجز سنگ‌نوشته‌هایی که گئوبرو و اسپه‌کانه را معرفی میکند، و «پهلوی نبشته»‌هایی که معرف اورنگ برانست و نبشته آرامی که متعلق به دوره بعد از هخامنشی است، دو نبشته بزرگ هر یک به سه زبان (فارسی باستان، عیلامی و بابلی یا آکدی) بر آرامگاه کنده‌اند. نخستین بر جبهه بالائی است و به نام «سنگ‌نوشته داریوش در نقش رستم بنشان الف (= DNa)» مشهور است و دومی بر کنار درگاه ورودی آرامگاه و به نام «سنگ‌نوشته داریوش در نقش رستم به نشان ب (= DNb)» معروف می‌باشد — هر دو متن جنبه شاعرانه دارند، و تجلی مؤثری از شخصیت و نبوغ داریوش‌اند، و خصوصیات آن رکن بزرگ تاریخ ایران را به نیکی روشن می‌سازند؛ هر دو سخنان خود شاهدهند، و از این روی تازگی و ظرافت و در عین حال شکوه و صلابت خاصی دارند. ترجمه آنها را معمولاً بصورت نثر آزاد بدست میدهند، اما برای اینکه تأثیر بخشی و مفهوم پیغام آنها و زیبایی و دلنشینی کلامشان تا حد ممکن نگهداشته شود، ما در اینجا می‌کوشیم خصوصیات اصلی‌شان را با ترجمه‌ای مبتنی بر جمله‌بندی خود داریوش منعکس سازیم. ترجمه حاضر بر اساس گزارش رنالد ج. کنت می‌باشد

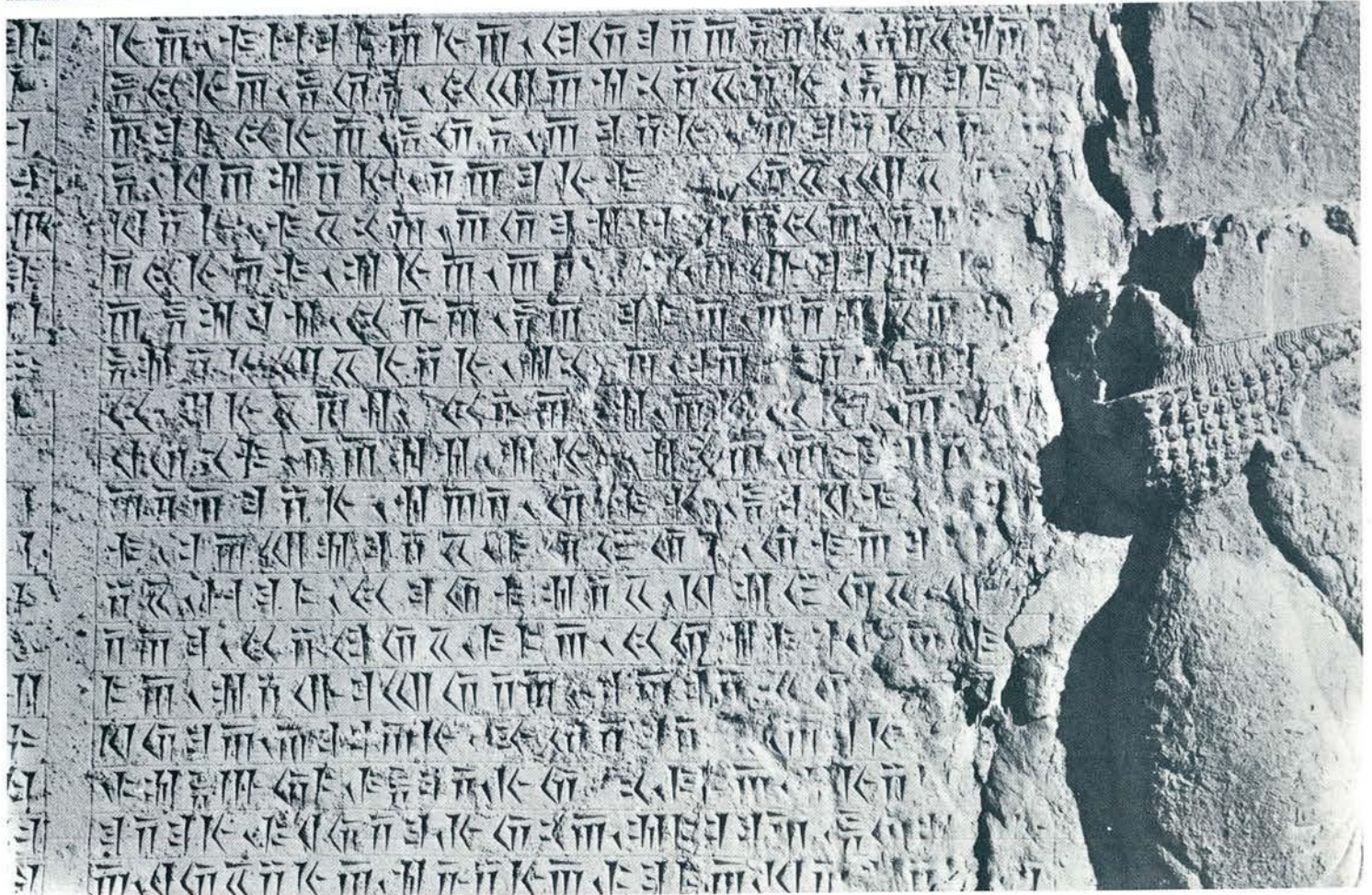
### سنگ‌نوشته الف (بالائی):

خدای بزرگ اهورمزدا است  
که این بوم را آفرید،  
که آن آسمان را آفرید،  
که مردم را آفرید،  
که شادی مردمان را آفرید،  
که داریوش را شاه کرد،

یگانه شاهی از بسیاری  
یگانه سالاری از بسیاری.

من  
داریوش شاه بزرگ (م)،  
شاه شاهان،  
شاه بومهای گونه‌گون زبان،  
شاه این جهان دور و فراخ،  
پور و یشتاسپ — نوه ارشام،





۱۵ - آرامگاه داریوش بزرگ، سنگنوشته الف فارسی باستان (به نقل از اشمیت)



هخامنشی تبار،  
پارسی، پسر پارسی،  
ایرانی، آریائی نژاد.

گوید داریوش شاه:  
اینهاست کشورهای  
که من بخواست اهورمزدا  
بیرون از پارس گرفتم،  
برایشان فرمان راندم،  
مرا باژ آوردند،  
آنچشان از من گفته شدی  
همان انجام دادندی،  
قانونی کز آن منست  
پایدارشان نگهداشت:

ماد، عیلام، خراسان،  
هرات، بلخ، سغد و خوارزم،  
زرنج، رُخج، بوم صد گاو،  
گندارا، هندوستان،  
خاک سکا‌های هوم‌پرست  
بوم سکا‌های تیزخود  
بابل زمین، آسورستان  
کشور تازیان، مصر و ارمن،  
کاپادوکیا، مرز لودیان  
ولایت یونانیان آسیا  
بوم سکا‌های آنور دریا،  
کشور تراکیان و مقدونیان  
و یونانیها که خود سپروار پوشند،  
لیبی، حبشه، ولایت مکران  
(و آن بوم که) کاریا (خوانند).

گوید داریوش شاه:  
چون اهورمزدا جهان را



دستخوش آشوب دید،  
آن را به من سپرد،  
شهریاری مرا بخشید،

اینست که من شاهم!

این بوم را، بخواست اهورمزدا  
ز آشوب، من رها کردم  
و برجاش پایدار بنشاندم  
هرآنچه گفتم به مردم این مرز  
بکام من، همان کردند.  
هان مرد! هرآینه بیاندیشی:

«چند است شمار آن بومها  
که داریوش شاه زیر فرمان داشت؟»

پس چشم برآن نقشها دوز  
که اورنگ را بردوش دارند  
آنگاه خواهی دانست.  
آنگاه بروشنی خواهی دید:  
که نیزه پارسی مردی  
تاچه مرزهای دور فرا رفته!  
آنگاه بروشنی دریابی  
که پارسی مردی بدور از پارس  
بسی رزم جسته، نبرد آورده!

گوید داریوش شاه:

اینها که انجام پذیرفتست،  
همه را بخواست مزدا کرده ام؛  
اهومزدام یاری کرد  
تا اینهمه بانجام رسید.  
چنان باد که اهورمزدا مرا  
و این خاندان شاهی و میهنم را  
از گزندها دور داراد!  
از اهورمزدا چنین می خواهم!  
بادا که اهورمزدای بزرگ

مرا این بویه‌ها برآرد!

هان مرد! آنچه اهورمزدا فرمود  
تو را ناخوش می‌یاد!  
رَه راستی فرو مگذار  
و آشوب برمخیزان!

## سنگ‌نوشته ب (پائینی):

خدای بزرگ اهورمزداست  
که این شگرفت دستگاهِ دلپسند  
— که پدیدار است — بیافرید،  
که شادی مردمان را بیافرید،  
که داریوش شاه را  
خرد بخشید و تخشائی.

گوید داریوش شاه:

چنانم، بخواست اهورمزدا،  
که راستی را دوست دارم  
و بدی را دشمن؛  
پسندم نیست که توانائی بینوائی را ستم کند،  
یا بزرگی از زیردستی زور بشنود.  
هرآنچه داد باشد آن پسند من افتد.

دروغ زنان را دوست نی‌ام،  
در دل خویش تخم کین نمی‌کارم،  
به‌تندی‌هام با خرد، نیک چیره‌ام.

کسی که همراهی همدستی کند.  
درخور کوشش وی پاداشش دهم؛  
آنکوگزند رساند و ستم کند،

بایسته و باندازه گوشمالش دهم؛  
نمی‌خواهم کسی زیان رساند و سزا نبیند.  
آنچه کسی بیدخواهی دیگری گوید  
مرا پذیرفته نمی‌آید  
جزآنکه بر راهِ قانونِ نیک،  
گواه راست آرد داورى بیند.

زانچه کسی فراخورِ حال خویش  
از بهر من کند یا بمن فرا آرد  
آن به کام من شیرین آید،  
و خوشنودیم بی‌کرانه باشد.

ادراک و اراده‌ام چنین است  
هرآینه تو ز آنچه بردست من رفته  
— چه در زادگاهم، چه در آوردگاه —  
(اثری) بینی، یا چیزی بشنوی  
(بدانی) که ایدونست تخشائیم  
فرا تر و تیزتر از اندیشه و دانستن.

اینست تخشائیم، خدایم گواست:  
— تاجائی که توش و توان دارم —  
در جنگجویی نبرده‌ای خوبم.  
آنگاه که در میدان رزم باشیم  
چون کسی را زدور بینیم  
به نیروی ادراک و خرد  
دانم که دُرّ اندیش باشد  
یا که بهجوی و نیکخواه؛  
با ادراک و اراده خویش  
نخستین کسی هستم  
که تصمیم میگیرم کار شایسته را  
چون دشمنی را بینم و چون دوست داری را



ورزیده مردی ام، هم بدست، هم به پا  
بهنگام سواری، سوار کاری نیکم،  
بگاہ کمان کشی، تیر افکنی چیره دست.

— خواه از فراز باره، یاکه بی ستور—

در نیزه وری، نیزه وری خوبم

— خواه از روی اسپ، خواه از روی خاک —

هنرهای که اهورمزدا بمن بخشیده

— و توانسته ام به کارشان گیرم —

بر اینگونه اند.

هر آنچه بردست من رفته است

همه را با هنرهای خویش

— که اهورمزدایم عطا فرمودست —

بانجام رسانیده ام.

ای بشر! دریاب به نیکی که من

چسانم، و هنر هام چه اندازه،

و برتریم چگونه و تاکجا!

مگذار آنچه در این باب شنوده ای

برتو نادرست نماید.

آنچه اینجا (نیشته اند) بنگر،

روامدار که قانون شکن باشی

یا که قانون بر کسی نهان ماند.

یک کتیبه دیگر (به زبان آرامی) بر آرامگاه داریوش نقرشده است که ثابت گشته از دوره بعد از هخامنشی است (شماره ۱۸) و در باب آن بعداً سخن خواهیم گفت.

## رنگ آمیزی نقوش

نقوش روی جبهه آرامگاه داریوش روز اول از رنگ می درخشیده است و چنان تأثیر بخش بوده که گفتمی زنده است. اشمیت آثار رنگ آبی بر روی سرستون چند تا از نیم ستونهای آرامگاه تشخیص داده است و میگوید که برخی از حروف عیلامی و فارسی باستان کتیبه بالائی اثر رنگ آبی را نگهداشته اند، و می افزاید که دلیلی نیست در رنگین بودن حروف همه کتیبه ها شک کنیم. بگفته اشمیت، آثار رنگهای آبی، قرمز قهوه ای و سبز بر لبه طاقچه مانندی که اورنگ بران ردیف

پائینی رویش ایستاده اند، می‌رساند که این پیکره‌ها را دقیقاً و جداگانه رنگ کرده بوده‌اند و در حقیقت میتوان پذیرفت که همه نقوش رنگ آمیزی شده بوده‌اند و از این قراین استنتاج باید کرد که نقوش بالائی (شاه، «فرشاهی» و آتشدان) هم برنگهای مناسبی ملون بوده‌اند، و سنگ سفید شیری رنگ بهنگام نوتراش بودن خود، زمینه بسیار تأثیر بخشی برای نقوش رنگین بوجود می‌آورده است.

آرامگاه داریوش بزرگ سرمشق دیگر آرامگاه‌ها و اساس دانسته‌های مادر باب آنها می‌باشد و به همین دلیل آنرا بتفصیل توصیف کردیم. در مورد سه آرامگاه دیگر لزومی به شرح نمی‌بینیم، و در سخن از آنها، تنها نکات مهم و یا مورد اختلاف را باز خواهیم نمود. اینجا رواست دوباره یادآور شویم که از چهار آرامگاه نقش رستم، تنها آرامگاه داریوش بزرگ است که انتسابش کاملاً قطعی است زیرا کتیبه دارد و انتساب بقیه مبتنی برمقایسه و استنتاج می‌باشد.

## چهارمین اثر (= جایگاه ۲۳)

### آرامگاه خشایارشا

خشایارشا پسر داریوش بزرگ و دخترزاده کورش — بنیادگذار شاهنشاهی ایران بود. وی در حدود ۵۲۰ ق. م. تولد شد و در جوانی کارهای مملکت‌داری را از پدر آموخت و ورزیدگی یافت، و مدتی فرمانروای بابل شد. با آنکه پسر بزرگ داریوش نبود، به احترام خون کورش و نیز شخصیت والای خودش ولیعهد پدر شد و در ۴۸۶ ق. م. جانشین او گشت. بگفته هرودوتوس (کتاب هفتم، بند) خشایارشا خوش اندامترین مرد آسیا بود، و از خلال روایات یونان که دشمن خونیش بودند، بخوبی می‌توان پی برد که هنر دوست و بزرگواری و مشورت‌پذیر و دانش‌پرور و خوش‌ذوق و دلیر بوده است، اما خودکامه و در امور دینی متعصب و در امور دینوی هوسباز بوده. وقتی که به تخت نشست، سپاهی کار دیده با سپهبدانی رزمجوی آماده رفتن به یونان شده بودند تا انتقام شکستی را که در ماراتن خورده بودند، بکشند. خشایارشا که جنگ طلب نبود، و هنرها را بیشتر از ستیزه‌گری می‌ستود، شش سال جنگ را پس انداخت، ولی چون کنایه‌اش زدند که قدر تاج و تخت داریوش و کورش را نمی‌داند، و اولین شاهی خواهد بود که ایران را پیشرفت نداده است، به لشکرکشی به یونان تن در داد و در دوسه مورد شکست خورد و به ایران بازگشت و پانزده سال دیگر بزیست. وی در این مدت سرگرم تمام کردن بناهایی بود که پدرش آغاز کرده بود، و خودش نیز تالارها و کاخهای بلند و باشکوه ساخت، و هنر سنگ‌تراشی هخامنشی در دوره او به اوج کمال خود رسید. در ۴۶۵ ق. م. شبی دو تن از پارانش او را کشتند و پس از ماجراهائی پسرش اردشیر را به تخت بنشانند (ولی وی کین پدر را از آنان گرفت). کالبد خشایارشا را به نقش رستم آورده، در آرامگاهی که به فرمان وی در ۱۰۰ متری شرق و شمال شرقی آرامگاه داریوش بزرگ برایش آماده شده بود، دفن کردند. جبهه این آرامگاه بطور کلی همان خصوصیات جبهه آرامگاه داریوش دارد، از این جهت، بتفضیل شرح نمی‌دهیم و فقط پاره‌ای از جزئیات را ذکر میکنیم.

جبهه آرامگاه خشایارشا هم چهار صلیب مساوی دارد در بالا «فرکیانی» و ماه (هلال گوی‌دار) و آتش شاهی بر فراز آتشدان پایه‌دار و نقش خشایارشا در حال نیایش را کنده‌اند، ولی از کتیبه هیچ خبری نیست. تاج خشایارشا خراب شده و بهمین دلیل خوب مشخص نمی‌شود و ظاهراً کنگره‌دار بوده است، اما جزئیات دیگر بهتر از آرامگاه داریوش مانده است. بر جوانب شاخه بالائی صلیب این افراد نقش شده‌اند: یک نیزه‌دار، یک کمان‌کش و یک نیزه‌دار دیگر (یکی بالای سر دیگری) بر قاب دست چپ، و سه «پارسی» بر قاب دست راست و قرینه آنان، سه ردیف دوتائی نیره‌دار «پارسی» بر دیوار سمت چپ، و سه «پارسی» بر دیوار سمت راست. نقش اورنگ بران و کاخ همه مثل آنست که در مورد آرامگاه داریوش دیدیم، ولی دهلیز آرامگاه خشایارشا کوچک است (۳ متر در ۶/۶۰ متر) و تنها یک اطاقک دارد که درست روبروی درگاه است و در آن سه قبر کنده‌اند. قبرها کمی بزرگتر از قبور آرامگاه داریوش اند اما سرپوش مقعر دارند. سقف اطاقک و دهلیز بحالت طاق



منحنی است و ارتفاع دهلیز باندازه بلندی دهلیز آرامگاه داریوش یعنی ۳/۷۰ متر می باشد.

علل انتساب این آرامگاه به خشیارشا اینهاست:

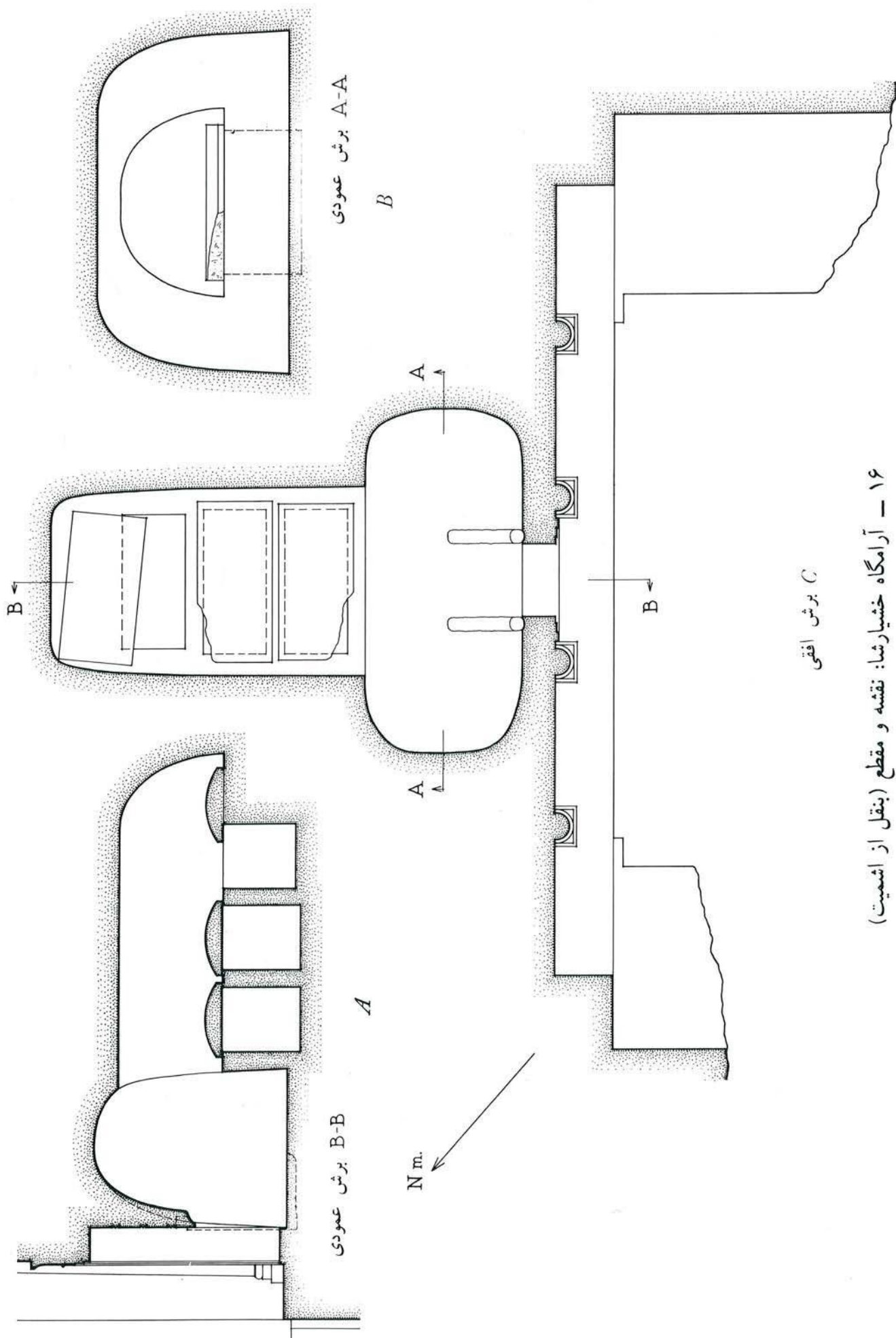
۱ - بیش از هر آرامگاه دیگری در خصوصیات سنگ تراشی و کارهای هنری، دوره داریوش و خشیارشا را بیاد می آورد.

۲ - در سمت راست آرامگاه داریوش واقع شده، و از لحاظ نقوش بدان شباهت فراوان دارد.

۳ - این آرامگاه را در سینه صخره ای عمودی کنده اند که وقت چندان برای تراشیدنش لازم نمی بوده است، در حالیکه آرامگاه طرف چپ آرامگاه داریوش را در صخره های شیب دار و برجسته تراشیده اند که وقت بیشتری می خواسته، و معلوم است که آنکه جای بهتر را برگزیده، لابد زودتر دست بکار شده است.

۴ - محور طولی دهلیز آن درست موازی با جبهه بیرونی آرامگاه است، و این خصیصه را دیگر فقط در آرامگاه داریوش می توان یافت و آرامگاه های دیگر چنین دقت و موازنه ای ندارند.

تاریخ آرامگاه خشیارشا را میان ۴۸۰ و ۴۶۶ ق. م. تخمین میتوان زد. هیچ مشخص نیست که چه کسانی باوی دفن شده اند. مادرش که لابد در آرامگاه داریوش دفن شده، و شاه بانویش، امیستریس، نیز که چهل سال پس از وی بزیست، و گمان نمیرود که در آنجا دفن باشد. شاید دو تن از برادران و یا فرزندان باوی شریک شده اند.



۱۶ - آرامگاه خشیارشنا: نقشه و مقطع (بفصل از اشمیت)



N m.

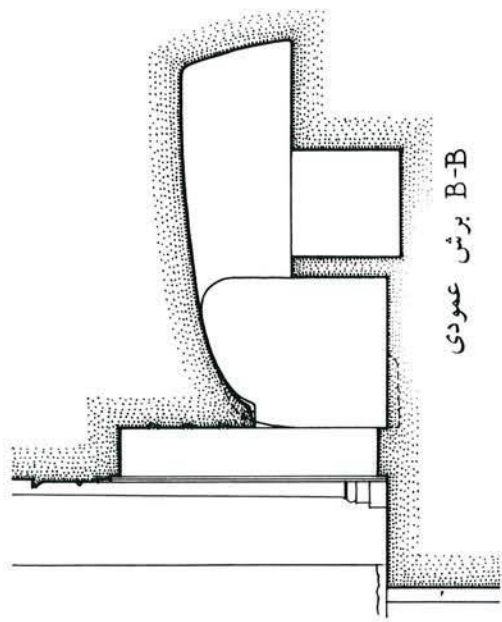
## پنجمین اثر (= جایگاه ۱۲)

### آرامگاه اردشیر یکم هخامنشی

شاهنشاهی اردشیر یکم در ۴۶۵ ق. م. با توطئه‌ها و جنگهای داخلی آغاز شد، و پس از اندک زدوخوردهائی با یونانیان و مصریان، آرامشی برقرار گشت که به اردشیر فرصت داد در بار خود کامرانه و پرتجمل بسر برد. در اواخر کارش جنگهای پلوینزوس میان یونانیان فرصت و فراغت بیشتری برایش پیش آورد. اردشیر یکم توانست کاخهای باشکوه در تخت جمشید و شوش برپا کند، و آنچه را که پدرش ناتمام نهاده بود، پایان برساند. اتمام تالار صد ستون و کاخ مرکزی در تخت جمشید کاروی بود و یک کاخ بزرگ دیگر با پلکانی منقوش به سی هیئت هدیه‌آور در گوشه جنوب غربی تخت جمشید ساخته بود که تقریباً بکلی از هم پاشیده و تا اندازه‌ای نابود شده است. اردشیر یکم سخت زیر نفوذ مادرش ملکه امیستریس بود، و در ۴۲۳ ق. م.، وقتی که نزدیک ۶۰ سال داشت از جهان رفت؛ کالبد او را به نقش رستم آورده، به دخمه‌ای که در ۳۷ متری سمت چپ آرامگاه داریوش بزرگ کنده بودند، گذاردند.

جبهه آرامگاه اردشیر یکم اساساً مثل دخمه داریوش است ولی بسیار گزند دیده و کهنه شده. از تفاوتهای مختصر این دو، یکی آنست که در آرامگاه اردشیر پایه «آشندان» کوتاهتر است و «فرکیانی» فقط یک حلقه، آنها صاف و بی مهره، بیشتر ندارد. کلاه «آزادگان شش گانه» همه مویشان را می پوشاند و حالت حلقه ندارد. درون آرامگاه به تقلید از آرامگاه داریوش کنده شده و سه اطاقک دارد، اما تفاوتهای عمده‌ای آشکار است. بی دقتی و عدم مهارت سنگتراشان چنان بوده که دهلیز به صورت مکعب مستطیلی بی قواره و کم ارتفاع درآمده است (بلندی از کف تا سقف ۲/۴۰ متر، عرض از ۱/۹۰ تا ۲/۲۰ متر و طول ۱۰/۶۵ متر)، و به هیچ وجه موازی با جبهه آرامگاه نیست، بلکه گوشه جنوب شرقی تنها چند سانتیمتر با دیوار جبهه فاصله دارد در حالیکه گوشه شمال غربی بسیار در کوه پیش رفته است. اطاقکها را هم بدون دقت و کمی کج و کوله ساخته‌اند، و در هر کدام فقط یک قبر کنده‌اند. که از اینها، لابد آنکه روبروی در است و وضعیت آراسته تری دارد. برای خود اردشیر آماده شده بوده، و دو تایی دیگر دو تن از نزدیکترین کسانی (شاید شاهبانو داماسپیا و شاهزاده خشیارشای دوم که اندکی پس از اردشیر جان سپرد). علت انتساب این آرامگاه به اردشیر یکم آنست که ریزه کاری و خصائص دوره خشیارشا و داریوش را ندارد، و باید پس از دخمه خشیارشا باشد، اما چون دست چپ دخمه داریوش بزرگ کنده شده، جایش بلافاصله بعد از خشیارشا می افتد. تاریخ تراشیدن آرامگاه اردشیر یکم را بین ۴۵۰ و ۴۳۰ تخمین می توان زد.

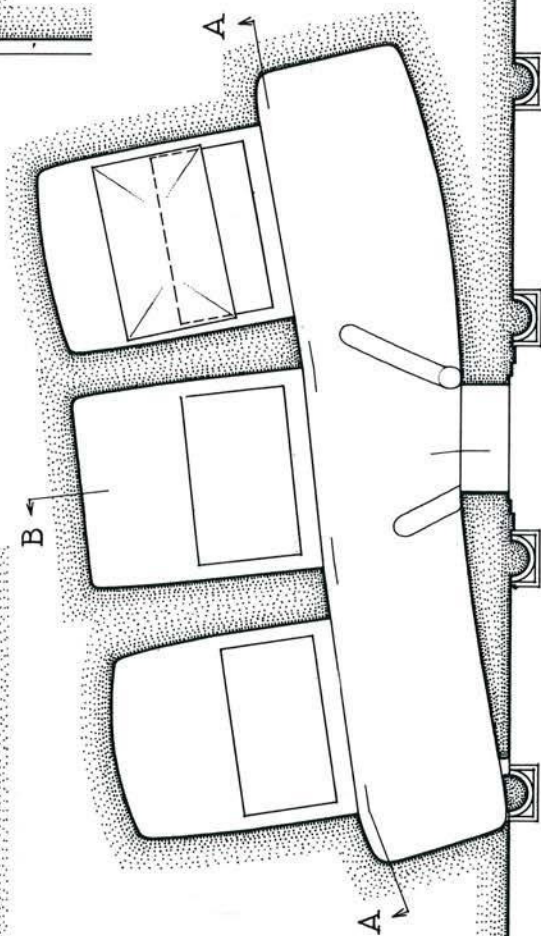




B

N m.

PLAN

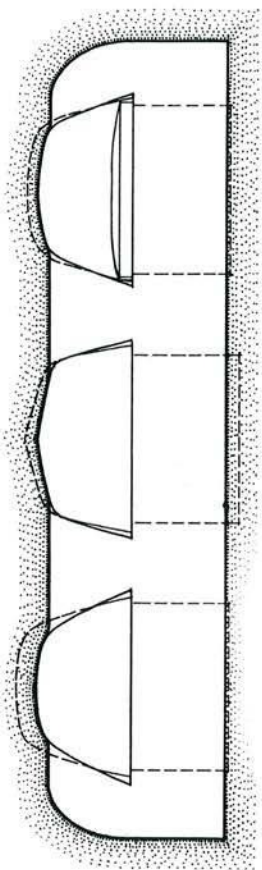


A

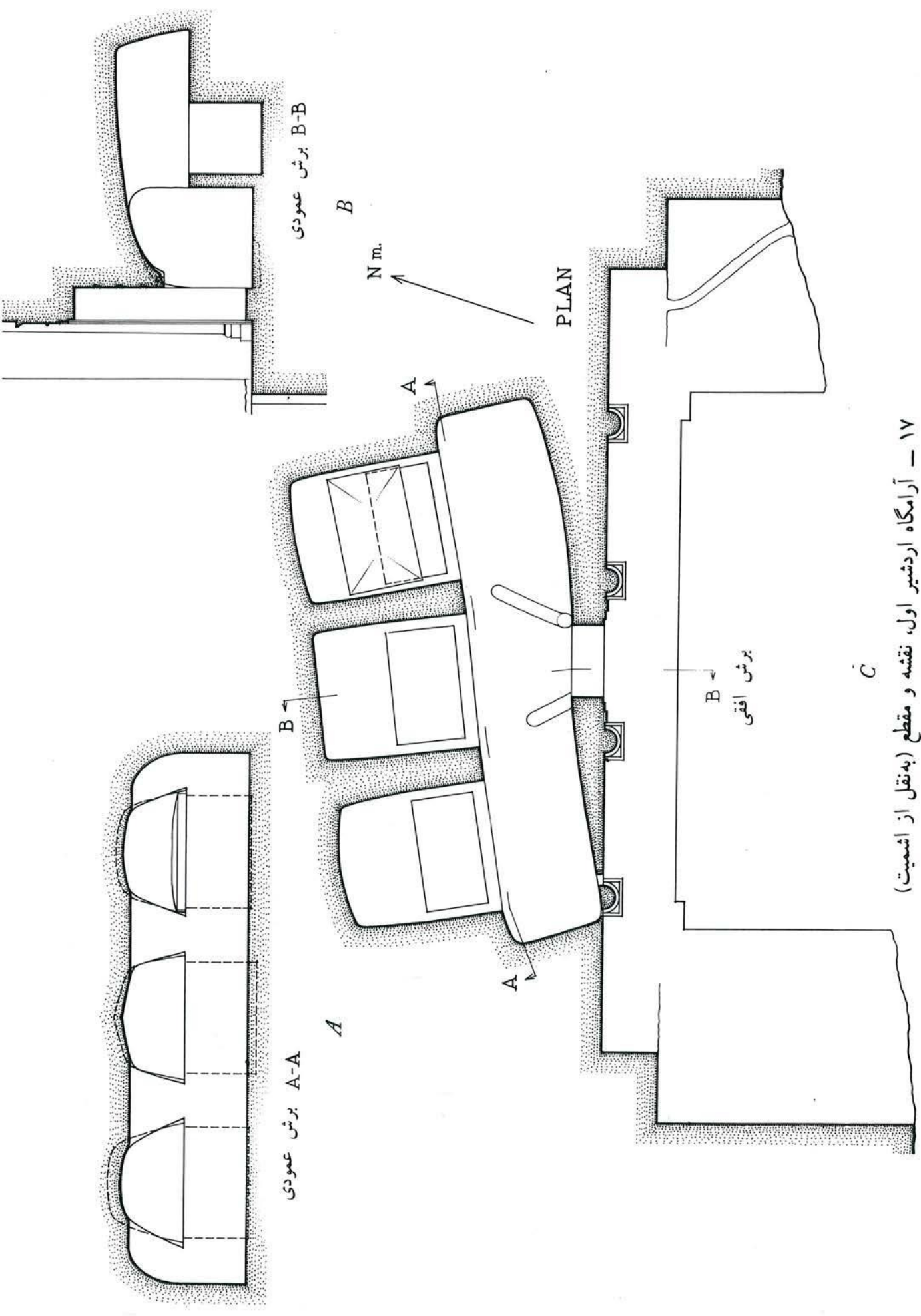
برش افقی B

C

۱۷ - آرامگاه اردشیر اول، نقشه و مقطع (به نقل از اشیت)



A



۱۷ - آرامگاه اردشیر اول، نقشه و مقطع (به نقل از اشیت)



## ششمین اثر (= جایگاه ۱۰)

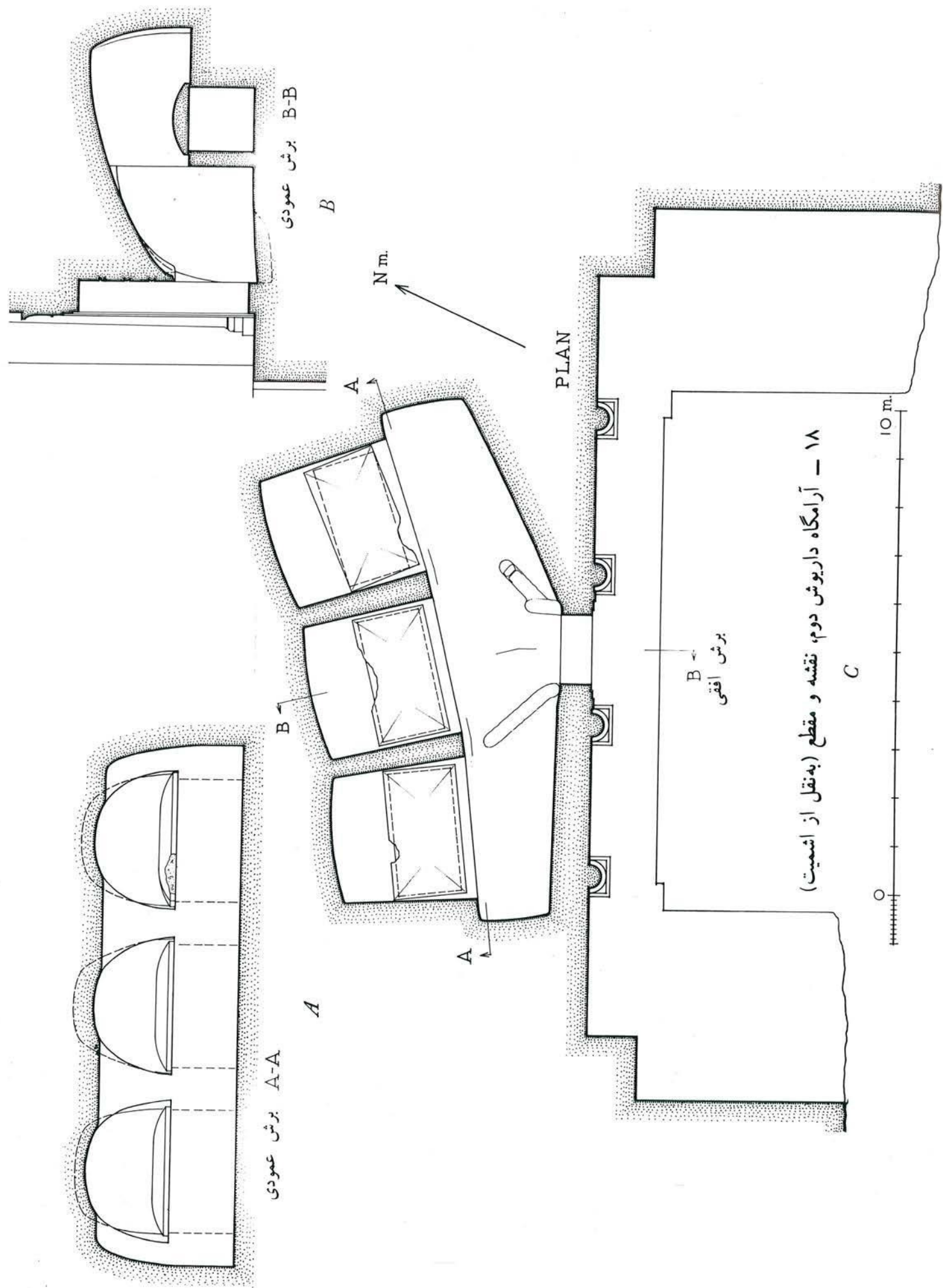
### آرامگاه داریوش دوم

غربی‌ترین آرامگاه نقش رستم که حدود ۳۳ متری سمت جنوب‌غربی آرامگاه اردشیر یکم کنده شده، منتسب است به داریوش دوم، که پس از جنگ‌های خانگی به‌جانشینی اردشیر یکم رسید و از ۴۲۳ تا ۴۰۴ فرمانروائی کرد. وی اصلاً پادشاهی آرامش جوی و راحت طلب و ضعیف‌النفس بود، و بیشتر در بابل و شوش و در میان درباریان و خواجگان بسر می‌برد، و سخت زیر نفوذ زنش شاهبانو پروشاتی (پُرشاد - به‌یونانی پریساتیس) دختر خسارشا بود. دوره وی بخاطر اینکه سه سردار نامی ایران (چیسه فرنه، فرنه بازو و کورش جوان) در کار سیاست و سرنوشت یونان دخالت کردند، اهمیت سیاسی فراوان یافت، و بخاطر تبهکاریهایی که بر اثر نفوذ یا فرمان مستقیم پروشاتی سرزد، شهرت نابابی پیدا کرد.

دلیل انتساب این آرامگاه به داریوش دوم این است که کنار دست (سمت غربی) آرامگاه اردشیر یکم قرار دارد و خصوصیات آن را تقلید کرده است پس از لحاظ تاریخی «در پی» آن آمده بوده است. از سوی دیگر شیر شاختاری که برگوشه‌های اورنگ شاهی نقش است، پره‌های فلس‌مانندی پشت گردن و جلو سینه دارند که همانندشان را روی آرامگاه اردشیر دوم و سوم در تخت جمشید می‌بینیم؛ بنابراین این آرامگاه اندکی بیشتر از آنها تراشیده شده است. جبهه آرامگاه درست روبروی «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» است که ۴۵ متر دورتر از آن برپای می‌باشد، ولی این موقعیت از روی عمد انتخاب نشده بوده است زیرا فاصله میان آرامگاه داریوش بزرگ و اردشیر ۳۷ متر است و همین فاصله تقریباً در انتخاب آرامگاه بعدی رعایت شده است در نتیجه، «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» که در فاصله ۷۰ متری جنوب‌غربی آرامگاه داریوش بزرگ برآورده شده بود. درست روبروی آرامگاه داریوش دوم افتاده است.

جبهه آرامگاه داریوش دوم هم همان صحنه‌ها را که دیدیم نشان می‌دهد: در بالا شاهنشاه در برابر آتشدان و زیر سایه «فرکیانی» و هلال‌گوی دار ماه ایستاده و در دو سوی او مهان و بزرگان درباری جای دارند، و اورنگ بران سی‌گانه اورنگ شاهنشاهی را می‌برند. در بسیاری از جایها نقوش گزند فراوان دیده‌اند و دقیقاً مشخص نیستند. درون آرامگاه تقریباً شبیه آرامگاه اردشیر یکم است: دهلیز بدون دقت و با محور کج (ناموازی با جبهه آرامگاه) کنده شده و تقریباً حالت مثلثی دارد که قاعده اش ۱۰/۸۰ متر طول دارد و پهنایش در مرکز ۲/۵۰ و در گوشه راست ۱/۳۷۰ متر و در گوشه چپ ۱/۴۰ متر می‌باشد؛ ارتفاع دهلیز به ۲/۸۰ متر می‌رسد. سه اتاقک آرامگاه را با دقت بیشتری و بصورت مستطیل شکل درآورده‌اند و لابد آنکه روبروی در ورودیست تعلق به داریوش دوم داشته است و یکی از قبرهای جانبی را احتمالاً برای پروشیاتی آماده کرده بودند. انتساب قبر سومی در حال حاضر میسر نیست. تاریخ تراشیدن این آرامگاه را میان ۴۲۰ و ۴۰۴ ق.م. تخمین می‌توان زد.





برش عمودی B-B

B

N m.

PLAN

A

B

A

برش عمودی A-A

B

برش افقی

C

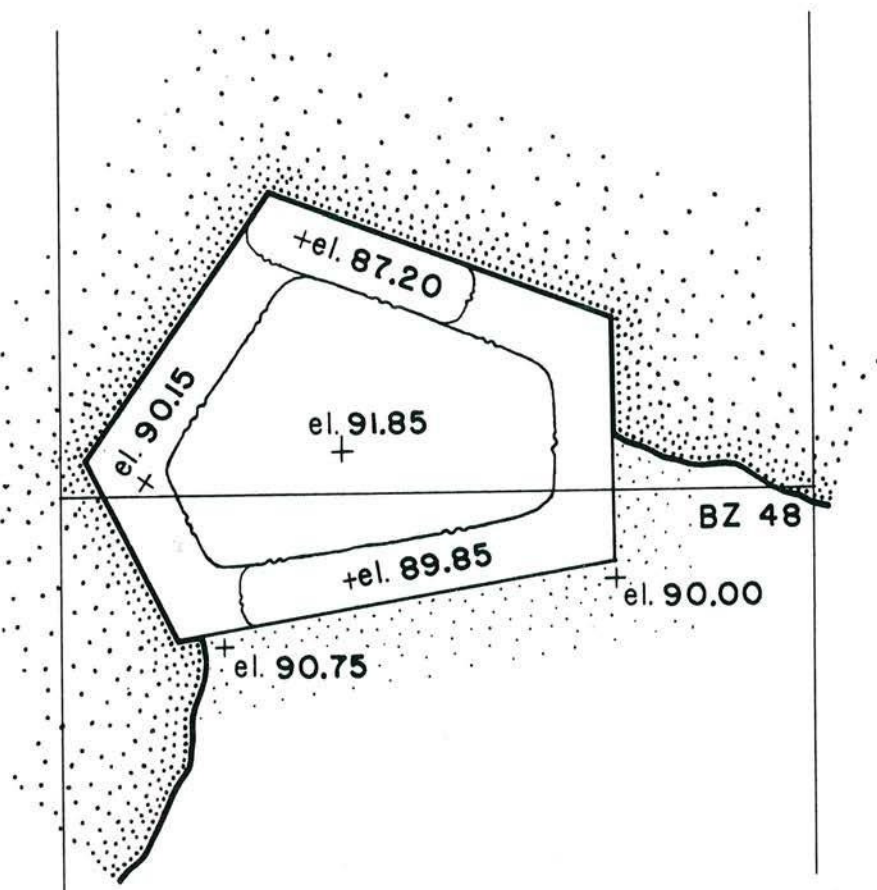
۱۸ - آرامگاه داریوش دوم، نقشه و مقطع (به نقل از اشعیت)

10 m.

## هفتمین اثر (= جایگاه ۵)

### چاه آب در کنار کوه

اشمیت در پای کوه و ده پانزده متری شمال شرقی نقش عیلامی (= نقش بهرام و درباریان) به گودی در سنگ تراشیده‌ای برخورد که شکل یک پنج ضلعی نامنظم دارد و آنرا ظاهراً برای جمع شدن آب کنده‌اند. ضلع بزرگ این گودی ۷/۲۰ متر و دیگر ضلعها ۵/۵۰ متر دارا‌زی دارند، و تراش آنها با دقت و ظرافت تمام انجام پذیرفته، و به همین جهت شباهت به تراش چاهی دارد که دل «کوه شاهی» تخت جمشید نزدیک آرامگاه اردشیر سوم به عمق ۲۶ متر کنده‌اند و لابد از نظر قدمت بدان نزدیک است، ولی چون حفاری گودی کنار کوه نقش رستم ادامه نیافته، عمق آن را تخمین نمی‌توان زد. میتوان پذیرفت که هدف از کندن این چاه، تهیه آب آشامیدنی بهنگام تنگی و خشکسالی بوده است که نخواهند از جایهای دیگر برای متولیان و سربازان مقیم در محوطه مقدس آب تهیه کنند، و این باصطلاح یک مخزن احتیاطی بشمار میرفته است.



۱۹ - نقشه چاه آب در پای کوه نقش رستم (به نقل از اشمیت)

## هشتمین اثر (= جایگاه ۱۸)

### نوشته آرامی روی آرامگاه داریوش بزرگ

در ۳۳۰ ق. م. اسکندر مقدونی و یارانش پارسه را گرفتند، کاخها را سوختند و به زندگی «تخت جمشید» پایان دادند. اندکی پس از آن بود که دزدان در دیوار حفاظتی «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» نقبی زدند تا گنج درون آن را برابند، و لابد در همان زمانها قبور شاهانه هم دستخوش دزدی و بی‌احترامی شده است. بعد از این دیگر اثری تاریخی در نقش رستم نمی‌شناسیم تا برسیم بدوره ساسانی، که ۵۵۰ سال پس از اسکندر بود. از این مدت دراز، تنها یک اثر کوچک بر سینه کوه نقش رستم حک کرده‌اند، و آن کتیبه ایست بیست و پنج سطری که به خط آرامی در پائین متن عیلامی سنگنوشته داریوش بنشان ب (= DNb) نقر شده است. این نوشته را هر تسفلد در ۱۹۲۳ تشخیص داد، و خیال کرد که متن آرامی همان سنگنوشته داریوش است، ولی بعداً معلوم شد که از یکنفر بنام «اردشیر» نام می‌برد و در نتیجه تاریخش را زودتر از ۴۶۵ (سال جلوس اردشیر یکم) نمیتوان پذیرفت. هنینگ در سطر چهارم آن نام س-ل-و-ک- (سلوکوس) را تشخیص داد، و آن را متعلق بدوره سلوکوس نیکاتور (حدود ۲۸۰ ق. م.) دانست، اما آلتهايم استدلال کرد که آمدن نام سلوکوس بی لقب شاه، مبین آنست که وی سلوکوس اول بوده است، و وی در ۳۰۵ لقب شاهی گرفته بود، بنابراین کتیبه می‌بایست به حدود ۳۱۲ تا ۳۰۵ ق. م. تعلق داشته باشد. کوشش‌های بعدی در خواندن این کتیبه کامیاب نبوده، و نویسنده و مقصود و مورد استفاده‌اش معلوم نیست.

بعد از این تا ۵۰۰ سال اثری در نقش رستم نمی‌شناسیم. در این مدت پادشاهان محلی در فارس فرمانروائی می‌کردند که می‌کوشیدند آئین و سنن هخامنشی را نگدارند، و در این استقلال جوئی چنان بی‌پروائی می‌نمودند که گاهی به شاهنشاهان اشکانی نیز بی‌اعتنائی می‌کردند. در آغاز این عهد مقدونیان بر ایران شهر حکومت داشتند، لیکن ایرانیان اشکانی آنانرا بیرون راندند، و سپس چون سدی استوار در برابر غربیان و شرقیان مهاجم ایستاده، از ملت خود دفاع کردند. در مورد نقش آنان در تاریخ ایران، بجاست سخنانی از استاد گیرشمن در اینجا بیاوریم:

خوشبختانه بر اثر تبذعات جدید که در زمینه تاریخ، آئین، هنر و تمدن مادی عصر مورد بحث بعمل آمده، بتدریج چهره حقیقی پارتیان اشکانی و نیز وضع ایران - که ایشان مدت پنج قرن بر آن حکومت می‌کردند - آشکار می‌شود. در آغاز این امر جز فتح ایالتی کوچک و کم ارزش که در خارج شاهنشاهی سلوکی واقع بود چیزی نمی‌نمود، ولی بتدریج مانند لکه روغنی وسعت یافت، و آثار یونانیت مختصر را از صفحه ایران زدود. جنبش اشکانیان در سمت مغرب مصادف با توسعه روم - که بهر جا که یونانیت از آن رخت می‌بست قدم می‌نهاد - بسوی مشرق گردید. عاقبت زمانی فرا رسید که دو ملت ایران و روم که میراث مادی و حتی معنوی



یونانیّت را بین خویش قسمت کرده بودند، خود را در مقابل یکدیگر در دو ساحل فرات مشاهده کردند. یکی حق وراثت هخامنشیان و سلوکیان را برای خود قائل بود و بنابراین می‌خواست شاهنشاهی قدیم را با مخرجهای آن واقع در بحر الروم مجدداً برقرار سازد؛ دیگری، به ارادهٔ قیصره، خود را وارث اسکندر می‌دانست و مایل بود بر تمام آسیا و از جمله هندوستان استیلا یابد.

در مدتی قریب به سه قرن، ایران بعنوان مدافع در مقابل روم با شدت مقاومت کرد و کلیهٔ اقدامات رومیان — به استثنای چند پیشرفت موقت — به شکست منتهی گردید. ایران که گرفتار چنین منازعه‌ای طولانی شد، اسلحه بدست گرفت و در مقابل قدرتی بسیار موحد چون قدرت امپراتوری روم نبرد کرد و فاتح گردید. کشور مزبور از این محاربه سودی برد، و آن اینکه سلسله‌ای که بر آن حکومت می‌کرد نفخه‌ای جدید از روح جنگجویی قدیم ایرانی — که اندک زمانی در دورهٔ آخرین پادشاهان هخامنشی متروک شده و در زمان سلوکیان فقط پرتوی از آن باقی مانده بود — در او دمید.

این منازعه با روم نتایج مثبت دیگر هم برای ایران اشکانی بیار آورد. شکست کراسوس، مهاجمهٔ پاکر به سوریه، بدبختی آنتونوس، گذشت‌های اغسطس، به ایرانیان فهماند که ایشان منابعی در دست دارند که بوسیلهٔ آن می‌توانند در مقابل مهاجمه مغرب ایستادگی نمایند و استقلال و تمامیت کشور خود را حفظ کنند. در روح ایرانی، وجدان ملی که در زمان فتوحات ارشک و تیرداد به هیچ وجه وجود نداشت، بتدریج ایجاد شد. این انتباه پیشرفت کرد، و شاید شعبهٔ جدید سلسله اشکانی را که از آن استفاده کرد تکیه‌گاه و پشتیبان خود یافت، از اینرو جلوهٔ آن در زمینهٔ سیاست، دین و هنر ملت آشکار است.

ایران در زمان پارتیان، در همان حال که در مقابل روم از خود دفاع میکرد، همهٔ وزنه مهاجمات بدویان را — که بعضی آنان از استپهای شمالشرق و برخی دیگر از معابر قفقاز وارد می‌شدند — تحمل نمود. در این منازعه، ایران خدمتی عظیم به جهان کرد، زیرا او بود که شاید از همهٔ تمدن کهن آسیای غربی — که خود یکی از وراث آن بشمار می‌رفت — مدافعه نمود و آن را از تخریب نجات داد.

ایران، هر چند بر اثر محاربات داخلی که ناشی از فقدان قدرتی قوی بود فرسوده و کوفته شده بود، معهداً در سه سرحد بر دشمنان خارجی فایق آمد همچنانکه در طرح داخلی موفق شد روح ایرانی را احیا کند. پارتیان اشکانی، بر اثر این دو موفقیت، جای ساسانیان را آماده ساختند و شاهان سلسله اخیر از آن استفاده بسیار بردند و به نوبهٔ خویش وحدتی ملی و تمدنی ایجاد کردند که شاید هرگز وحدت و تمدن ایرانی محض نظیر آن تولید نشده بود. «تجدد و احیای ناگهانی ساسانیان اسطوره‌ای به نظر می‌آید.» پارتیان رابط بین آنان و هخامنشیان بوده‌اند.

## نهمین اثر (= جایگاه ۶) دژ و باروی نقش رستم

در دوره ساسانی محوطه نقش رستم از نظر دینی و ملی اهمیت بسیار داشته است و از این روی باید پذیرفت که دیواری نگهداشته بوده و پاسدارانی از آن نگهداری می کرده اند. در حقیقت با آنکه حفاری علمی در این محوطه کم انجام شده، نقشه‌های هوایی که اشمیت منتشر کرده است، طرح برج و بارویی را خیلی خوب می نماید.

محوطه مقدس بشکل مستطیلی ناقص بوده، و درازایش ۲۰۰ و پهنایش ۷۰ متر می شده است. شمال آن محاط به کوه بوده است و سه جانب دیگرش را بارویی از خشت نگهداشته می کرده، دیوار بارو ۹ متر ستبری داشته، و در فاصله ۲۱ متری، برجی با قطر ۱۰ متر و به شکل نیم استوانه رو به بیرون محوطه برآورده شده بوده است. هفت برج در ضلع جنوبی و دو برج در ضلع غربی و احتمالاً دو برج هم در ضلع شرقی ساخته بوده اند. تقریباً همین وضع را در ویرانه شهر استخر نیز می بینیم. از آنجا که نقوش ساسانی از سمت شرق آغاز میشود، احتمال می رود که دروازه ورودی محوطه نیز در همان سمت بوده است، و باز احتمال می دهند که چشمه‌ای از شمال غربی محوطه می جوشیده و درون قسمت بارودار را سیراب می کرده است. معلوم نیست چرا نقش اردشیر و بهرام بیرون از محوطه مقدس افتاده اند، چون برج و بارو به دوره ساسانی تعلق داشته است. شاید ناچار بوده اند از طرحی قدیمی و احتمالاً هخامنشی پیروی کنند (طرح برجهای نیم استوانه‌ای در زمره تزئینات دیوار برجهای بلند آیدانای تخت جمشید یافت شده است، بنابر این هخامنشیان با آن بیگانه نبوده اند). در پشت دیوار بارو رو به جنوب (یعنی رو به دشت) گودی درازی وجود دارد که احتمالاً جای خندق بارو بوده است.

تاریخ بر آوردن باروی تخت جمشید مشخص نیست، ولی شاید آن را به دوره اردشیر و شاپور بتوان تخمین زد چون در آن موقع بود که این محوطه دوباره تقدس و اهمیت سیاسی چشمگیری یافت. اکنون بجاست که ببینیم این ساسانیان که بودند و چگونه به فرمانروایی رسیدند.

### شاهنشاهی نوین پارسی

پنج سده پس از برافتادن هخامنشیان، باز از فارس خاندانی برخاست که خود را وارث آن شاهنشاهان نامی می دانست، و با محروم کردن اشکانیان از حق فرمانروایی، تاج و تخت را از آن خود ساخته، شاهنشاهی بزرگ ایرانی را احیاء و بازسازی کرد. ساسان، نیای این خاندان نوین، در معبد «آتش آناهیتا» در استخر مقام بلندی داشت و شاهدختی بنام «دینک» را به همسری پذیرفته، پایگاه بلندتری یافت. پس از وی پسرش پاپک جانشینش شد و به شاهی استخر رسید و دختری از یکی از خاندانهای شاهی محلی فارس به نام «رودک» زن او بود که برایش چند فرزند آورد:

۱ - شاپور، که شاه استخر گردید،

۱ - اردشیر، که فرماندار یا ارگبد دارا بگرد شد،

۲ - شاپور، که شاه استخر گردید،



۳ - بلاش

۴ - پیروز

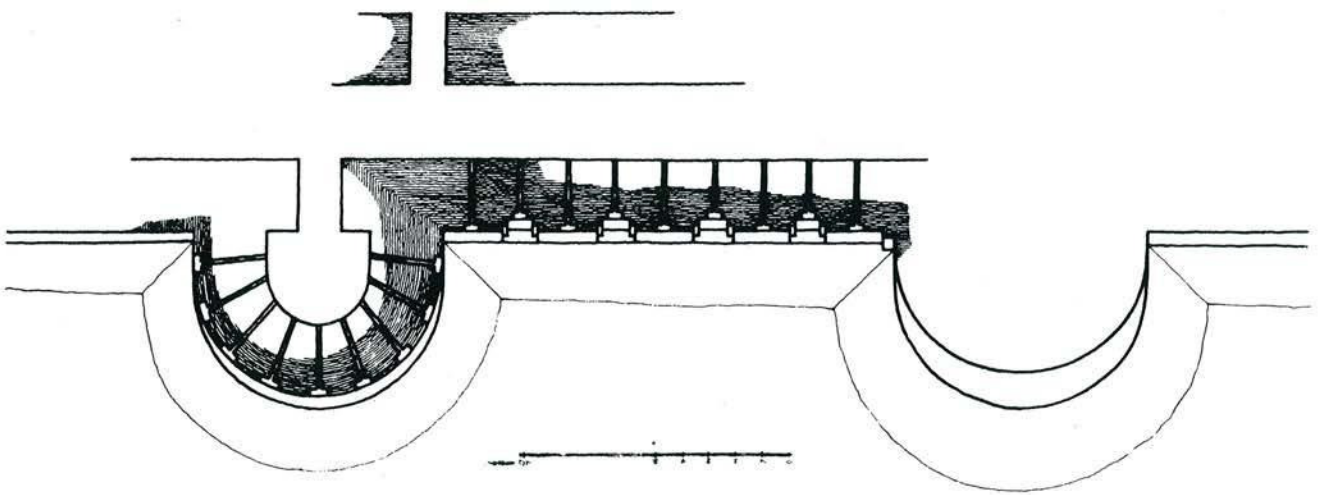
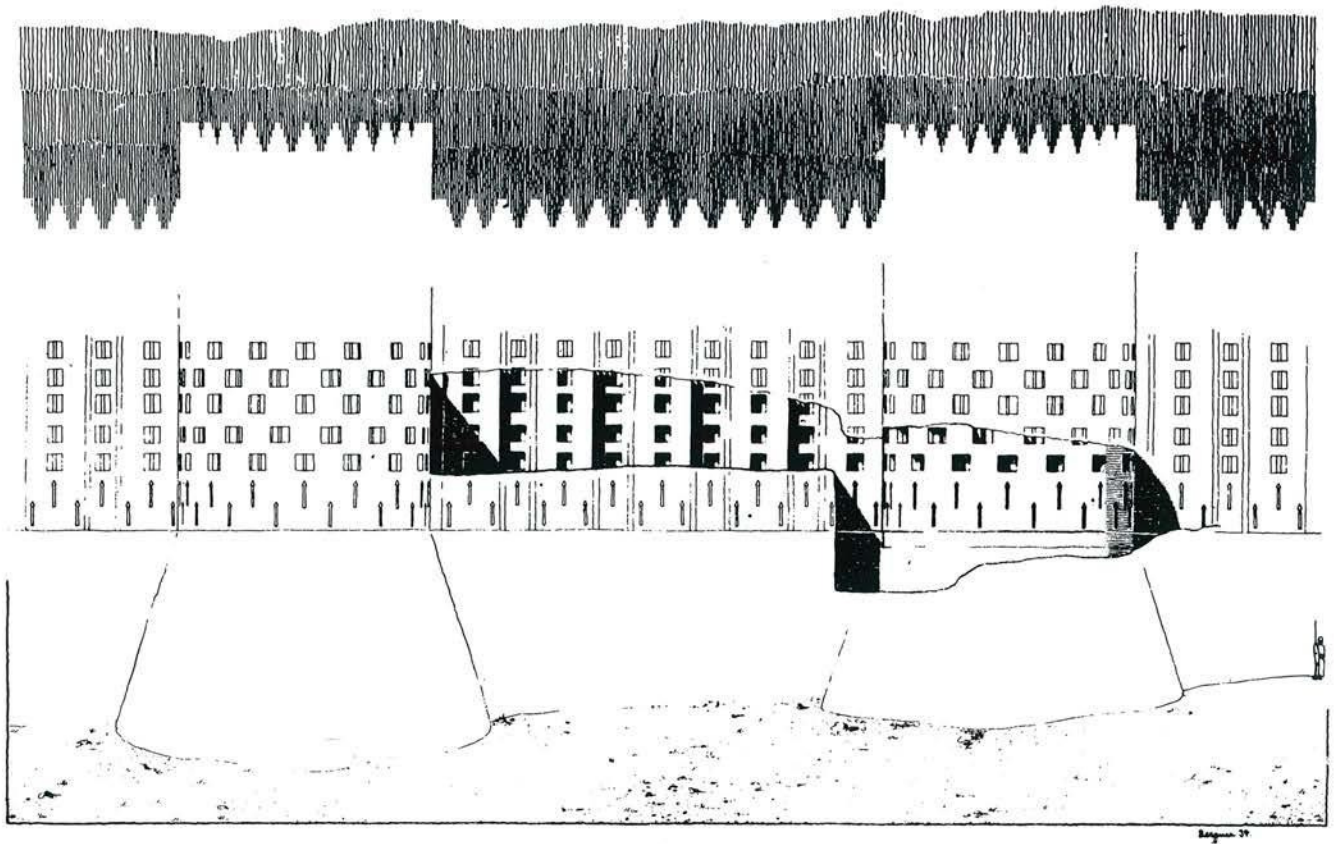
۵ - دینک، که همسر برادر بزرگ خود اردشیر شد و بعدها شاهبانوی ایران گشت.

در حدود ۲۰۵ میلادی پاک ناحیه نسا (بیضا) در فارس را هم به تصرف درآورد و پسرش شاپور را جانشین خود کرد، اما این یکی بزودی از جهان رفت و اردشیر به پادشاهی رسید، و دودمانهای شاهی فارس و کرمان و اصفهان و خوزستان را یکی پس از دیگری از پای درآورد، و در ۲۸ آوریل ۲۲۴ میلادی در دشت هرمزدگان در خوزستان با اردوان پنجم شاهنشاه اشکانی روبرو شد. منابع عتیق اطلاع می‌دهند که نبرد پادشاهان نبرد تن‌به‌تن بود. اردشیر خود با اردوان رزم جست و او را کشت؛ پسر بزرگ اردشیر، بنام شاپور، نیز داذبنداد، وزیر اردوان را با دست خود از پای درآورد، و یکی از یاران اردشیر نیز شاهزاده‌ای اشکانی را بزیر انداخت. پس از این رویداد، اردشیر شاهنشاه ایران شد، و با زدوخوردهایی دیگر منازعان را هم از پیش برداشته، به تیسفون رفت و تاجگذاری رسمی کرد. آنگاه بفرمود داستان نبرد هرمزدگان را برای عبرت آیندگان بر سینه کوهی نزدیک پایتخت اصلی اش در فارس بنام فیروزآباد، نقش کردند، یاد و تاجگذاریش را در سه صحنه، در فیروزآباد و نقش رستم و نقش رجب بر صخره کوه جاویدان ساختند.

بدین‌سان با برخاستن ساسانیان، حکومتی ملی در ایران بنیاد گرفت که متکی به دین ملی و تمدنی بود که شاید از جنبه ایرانیّت در سراسر تاریخ بلند ایرانیان ماندنی نداشت. تشکیل قدرتی مرکزی و نیرومند که زمام اشراف ملوک الطوائفی فتنه‌جو را در دست گرفت، تشکیل قشون منظم نیکو تربیت شده، و سازمان دقیق داخلی که بعهده اداره‌ای - که تحت نظارت قرار داشت - سپرده شده بود، همه موجب گردید ایران - که تجدید قوی یافته بود - در طریقی که آخرین پادشاهان اشکانی طرح کرده بودند، رهسپار شود، و چنان قوه‌ای به هم رساند که به نظر می‌رسید دنیای متمدن بین آن کشور و روم تقسیم شده بود. چون شاهنشاهی اردشیر از فرات تا مرو و هرات و سیستان ادامه داشت، استحکام بخشیدن به سرحداتش، بویژه در غرب، اهمیتی اساسی داشت، و در غرب هم رومیان به انتظار نشسته بودند که دشمنان وی را یاری کنند. بنابر این برخورد با رومیان اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، بویژه که اردشیر خود را وارث هخامنشیان می‌دانست و به اسکندر رومی (الکساندر سوروس) به چشم وارث اسکندر مقدونی می‌نگریست، و در نامه تندى به‌وی نوشت که زمان بازگرفتن کین داریوش سوم (دارا) رسیده است و باید رومیان آنچه را که پدرانشان بزور ربوده بوده‌اند، باز پس دهند. این بود که میان دو امپراتوری بزرگ جنگ درگرفت و ایرانیان مرز غربی خود را پیش‌تر برده، رومیان را از حرّان و نصیبین بیرون راندند. اردشیر چون از کار جنگها فارغ شد، به ترویج کشاورزی، ایجاد قناتها و سدها و ساختن شهرها و کاخها و تشویق علوم و ادبیات پرداخت، و بگفته بلعمی «بدست خویش تاج خویش را بر سر پسر خویش شاپور نهاد» و خود به معبد «آتش آناهیتای» استخر رفت و در آنجا به عبادت مشغول شد (۲۳۹ میلادی). شاپور یکسال قائم‌مقام پدر بود و پس از آنکه اردشیر در ۲۴۰ از جهان رفت، خود تاج پادشاهی بر سر نهاد و شاهنشاه ایران شد.

یادگارهایی از دوره اول ساسانیان در تخت جمشید مانده است و آن نقوشی است که با سوزن بر روی دیوار تالار مرکزی حرمسرای خشیارشا نقر کرده‌اند، و پاک، اردشیر و برادرش شاپور و چند تن دیگر را نشان می‌دهد که پیاده و یا سواره در مراسم دینی یا تاج‌بخشی شرکت دارند. از این نقوش در جائی دیگر به تفصیل یاد خواهیم کرد.





۲۰ - برج و باروی استخر که شبیه برج و باروی نقش رستم بوده: الف، نمای کلی؛ ب، مقطع افقی (به نقل از هرتسفلد)

# دهمین اثر (= جایگاه ۱۰) آتشدانهای سنگی دوگانه

توصیف

کوه نقش رستم شیب تندی به سوی جنوب غربی دارد، و از چند متری نقش اردشیر پایکان بصورت پوزه ای درمی آید که روبه شمال می پیچد و به ناحیه شولستان می رود. در ۱۵۰ متری پوزه بر سمت راست جاده دو قربانگاه از سنگ کوه تراشیده اند که شکل هرم ناقص توگود را دارند، و یکی از دیگری اندکی بزرگتر است اما مشخصات و تزئینات هر دو یکیست، و فاصله آن دو از هم تنها ۸۰ سانتیمتر است. حالت هر دو قربانگاه به چهارطاقی می ماند که رأسش کوچکتر از قاعده اش باشد. مذبح جنوبی قاعده ای تقریباً مستطیلی (۱/۷۰ × ۱/۵۰ متر) دارد و ارتفاعش ۱/۷۵ متر است، اما مذبح شمالی قاعده ای تقریباً مربعی دارد (۱/۳۰ × ۱/۳۵ متر) و بلندیش ۱/۵۵ متر می باشد. کنار پای این دو مذبح را چون سکویی درآورده اند که در قسمت جنوبی سه پله می خورد. جزرهای چهارگانه قربانگاهها به ستونهای استوانه ای و ستبر و کوتاه می ماند که بر پایه ای چهار گوش نهاده باشند، و طاقها نسبتاً هلالی اند، و از زیر بند ستونها برخاسته، بهم وصلشان می کنند، پیشانی بام دو بند برجسته تزئینی دارد، و پنج دندانۀ مخروطی بر لبۀ بام تراشیده اند. در بام هر یک از مذبحها حفره ای تقریباً مربعی (۴۰ × ۴۰ سانتیمتر) به عمق ۱۵ سانتیمتر درآورده اند که برای جای دادن پیاله ها و یا مجمره های بوده است که در مراسم دینی اهمیت اصلی را داشته است.

## مورد استعمال و تاریخ گذاری

تقریباً همه دانشمندان برآنند که این مذبح های دوگانه سنگی، آتشگاه بوده اند. دلایلی که این استنتاج را پیش آورده است، بسیارند، اما از همه مهمتر آنست که در چند جای دیگر (مثلاً پاسارگاد، قلعه سنگ سیرجان، کوه شهرک استخر) مذبح های دوگانه ای داریم که در آتشگاه بودن آنها شکی نیست، و در همه موارد هم یکی کوچکتر از دیگری است. آتشگاه های پاسارگاد (و احتمالاً سیرجان) از دوره هخامنشی می نمایند، اما در باب تاریخ آتشگاه های نقش رستم، عقاید دانشمندان مختلف است. کرزن و گدار آن را قبل از هخامنشی دانسته اند، گالینگ و اشمیت آنرا هخامنشی می شمارند (اشمیت با کمی تردید آنرا از دوره داریوش بزرگ میدانند)، واردمان و گیرشمن آنرا به دوره ساسانی می بندند. اردمان در مقاله ای مفصل در باب این آتشگاهها، توجه داد که شکل آنها بسیار شبیه است به «چهارطاق» های دوره ساسانی، که بسیاری از آنها (مثلاً در فیروزآباد، کازرون... و غیره) شناخته اند، و در آتشگاه بودنشان تردیدی نیست، و از این جهت، آتشگاه های نقش رستم را هم از دوره ساسانی باید دانست.

۱ - در مورد آتشگاه های سیرجان که احتمالاً از دوره هخامنشی است و بعد منبر شده اند، ن. ک. به تحقیق استادانۀ دکتر پ. ورجاوند در مجله بررسیهای تاریخی، سال هفتم، شماره ۳، ص ۱۰۳ و بعد.



بعقیده ما این استدلال کاملاً بجاست. اولاً شکل آتشگاههای دوره هخامنشی بکلی ناشناخته است، و از آن دوره فقط «آتشدان» می شناسیم، که روی آرامگاهها نقششان را می بینیم. قسمت بالائی دو تخته سنگ بزرگ پاسارگاد شبیه سکوهای سه پله ایست که بر آرامگاههای هخامنشی نقش شده اند؛ و یکی از آن «سکوی» آتشدان بوده است (و این پله نداشته، و آتشدان را بر فرازش می گذارده اند) و دیگری سکویی بوده که شاهنشاه بر فراز آن به نیایش ایستاده (و از این جهت پله دار بوده است). اما در مورد آتشگاههای دو گانه نقش رستم چنین چیزی مصداق ندارد، و قطعاً هر دو برای یک منظور مورد استفاده بوده اند. حال ببینیم که آن منظور چه بوده؟ در دوره هخامنشی، آتش را در هوای باز نیایش می کردند، و آتشدان، مجمری بود که بر پیایه ای مکعب مستطیلی استوار و بر سکویی — که گاهی پله دار بود — جای داشت. بلندی مذبح آتش، گاهی ۱/۵ متر بود و گاهی بیشتر، و در موازادی به دو متر هم میرسید (چنانکه در مورد آتشگاه منقوش بر تکه سنگی از ارگیلی یا داسکی لین، پایتخت ولایت کنار دریای اژه دولت هخامنشی می یابیم). در بعضی موارد، کنار دست مذبح آتش، مذبح مشابه اما کوچکتری هم می بینیم که برای انجام مراسم هئوم مقدس تعبیه کرده اند، چون موبدی در پیش آن ایستاده، و روی مذبح نیز هاونی برای کوبیدن شیرۀ مقدس گذارده اند، نمونه خوب این موارد بر روی مهرواره های گلین دوره داریوش و خشیارشا و اردشیر اول، که در تخت جمشید یافته اند، نقش شده است. از اواخر دوره هخامنشی و



۲۱ — نقش آتشدان و موبدان هخامنشی (طرح ژ. تیلیا از نقش یک مهر هخامنشی در کتاب اشمیت، ج ۲ چاپ شده)



شاید هم اوایل دوره اشکانی، یک آتشدانی سراغ داریم (که در قیصریه، پایتخت کاپادوکیه یافته‌اند) که بر چهار سوی آن موبدی با پیاله و برُسم و در جامه مادی منقوش است. این آتشدان به اطاقی می‌ماند که سقفش بر چهار ستون استوار باشد و هیچ سویش دیوار نداشته باشد. بعبارت دیگر، بسیار شبیه است به یک «چهارطاق»؛ اما بجای طاق، سقف مسطح دارد. اگرچه بلندی آتش‌دان فقط ۵۵ سانتیمتر است، لیکن نقش موبد در زیر سقف میرساند که ارتفاع اطاق مذبح آن به ۱۶۰ تا ۱۸۰ سانتیمتر می‌رسیده است، یعنی درست همان مشخصات را



۲۲ — آتشدان مکشوف در قیصریه (به نقل از اکورگال)

داشته که مذبح‌های دوگانه نقش رستم دارند. از سوی دیگر، مذبح‌های آتش منقوش بر سکه‌های پادشاهان پارس در عهد سلوکی و اشکانی نیز چنین وضعی دارند؛ وجود موبدی شاهانه در کنار آنها می‌رساند که ارتفاعشان از دو متر متجاوز نبوده است، و آتش مقدس در آتشدانهائی (سه عدد) که همانند برخی از آتشدانهای دوره هخامنشی بوده است، بر بام آنها گذارده بوده‌اند (لابد برای هر کدام یک گودی وجود داشته). در سوی دیگر مذبح شاهان پارس، در فشی بر نیزه‌ای افراشته‌اند که درونش ستاره‌ایست چهارپر (که بعدها به ستاره شاهان یا اختر کاویان تعبیر شده بوده است)، و احتمال می‌رود که عین همین درفش را کنار یکی از مذبح‌های نقش رستم نیز برمی‌افراشته‌اند. در حقیقت، یک گودی به قطر ۷ سانتیمتر و به عمق ۶ سانتیمتر در نزدیک گوشه جنوب‌غربی صخره و سکوی مذبح‌های مورد بحث کنده‌اند که به احتمال جای افراستن درفش می‌بوده است. از این مباحث چند استنتاج بدست می‌آید:

۱ - سکه‌های شاهان پارس مذبحی‌اطاق مانند به ارتفاع دو متری را نشان میدهند که بر فرازشان سه آتشدان گذارده شده و آن هیچ رابطه‌ای با «بن‌خانه (کعبه زرتشت)» نداشته است.

همانند این مذبح، اما با یک آتشدان، در سنگ تراشی داسکی لین و مذبح کوچک قیصریه یافت می‌شود

۲ - مذبح‌های دوگانه نقش رستم، به این‌گونه مذبح‌های اطاقک‌وار تعلق دارد، اما نوع تحویل یافته‌ایست، و در نتیجه متعلق به آخر دوره اشکانی و اوایل دوره ساسانی است.

۳ - مذبح کوچک نقش رستم (با ارتفاع ۱/۵۵ متر) ویژه انجام مراسم نثار هوم و یا چیزی غیر از آتش بوده است، و بر روی آن هاونی و یا چیز دیگری می‌گذارده‌اند، اما مذبح بزرگتر، مخصوص آتش بوده، و بر فرازش آتشدانی قرار میداده‌اند.

حالا اگر به سکه‌های شاهنشاهان ساسانی بنگریم، به دو نوع کلی از مذبح آتش برمی‌خوریم که هر دو با شکل مذبح‌های دوگانه نقش رستم تفاوت دارند. بر پشت سکه‌های اردشیر آتشدان مجمری است که بر روی تختی مستطیلی نهاده‌اند و پایه‌های این تخت عیناً از اورنگ شاهنشاهی منقوش بر آرامگاهها اقتباس شده است. اما در زیر تخت، مذبحی که پایه و سرش چون سکوئی سه‌پله‌ای می‌باشد، گذارده‌اند، که عیناً همان «مذبح آتش» روی آرامگاهها است. نقش اردشیر روی سکه کنده شده، و همان وضع نیمرخ و مقامی را دارد که نقش شاه هخامنشی بر روی آرامگاهها. بعبارت دیگر، روی و پشت سکه اردشیر پایکان بعد نقش جبهه بالائی آرامگاههای هخامنشی را تقلید و تعبیر می‌کند، و این نیست مگر دلیل واضح و آشکاری بر ادعای جانشینی هخامنشیان را داشتن، و اظهار «تجدید عظمت و شاهی پارسیان» از سوی اردشیر. اما همینکه اردشیر خود خاندانی شاهنشاهی پی‌ریخت، دیگر برای جانشینانش لزومی به عقب رفتن نبود، و تنها به بنیادگذاری چون وی بالیدن بسنده می‌نمود بنابراین شکل تخت هخامنشی از مذبح‌های آتش آنان افتاد، و فقط سکوی سه‌پله‌ای آتش باقی ماند. چون هر دوی این نوع مذبح‌ها، شکل تحویل‌یافته و دیرتر مذبح‌های آتش نوع قیصریه‌ای و نقش رستمی می‌باشند، لابد دو مذبح نوع اخیر کمی زودتر از سکه‌ها تراشیده شده بوده، و نقوش ساسانی نزدیک



بدان می‌رساند که آن دو با خاندان ساسانی رابطه داشته‌اند. بنابراین ما آن را به‌دورهٔ پاپک متعلق می‌دانیم و تاریخش را به حدود ۲۱۰ میلادی تخمین می‌زنیم. اما در اینجا باید آشکارا بگوئیم که به‌گمان ما هیچ رابطه‌ای میان این دو مذبح و معبد «آتش آناهیتا» نبوده است، زیرا که این یکی در شهر استخر و در آغاز معبدی هلنیستی و دارای مجسمه‌هائی از ایزدان بوده است، و بعداً در دورهٔ اردشیر مجسمه‌ها را کنده و آن معبد را به «آتشکده آناهیتا» تبدیل کرده‌اند، و چون همان بنا در دورهٔ اسلامی به «مسجد سلیمان» بدل گشته است، و این مسجد را مسعودی و استخری بصورت بنائی بزرگ و ستون‌دار با سر ستون گاو و جانوران دیگر، مشخص کرده‌اند، شکی نداریم که معبد قدیمی و آتشکدهٔ آناهیتا را در ویرانهٔ فعلی استخر باید جست‌نهد در نقش رستم، احتمالاً مذبح‌های نقش رستم، جایگاه تاجیابی شاهزاده‌شاپور وارد شیر بدست پدرشان پاپک بوده است، و علت برگزیدن این نقطه، آن بود، که از روح «نیاکان تاجدار» خود — یعنی هخامنشیان — الهام گیرند و از جائی «آغاز» کنند که آنان به «پایان» رسیده بودند.

در اینجا باید بعنوان زنه‌ار به کسانى که زود داورى مى‌کرده‌اند یا مى‌کنند، و پدران ما را و برادران زرتشتى ما را «آتش پرست» مى‌خوانده یا مى‌خوانند، بیافزائیم که ستایش و ارجمند داشتن آفریدهٔ اهورمزدا، با «پرستیدن» و عبودیت به آن فرق مى‌کند، و احترام آتش در بسیاری از دینها کمتر از آن نیست که در دین زرتشتى. همانطوریکه مسیحیان به صلیب احترام مى‌گذارند، یا مسلمانان به محراب و یا سنگ حجرالاسود، و هیچکس آنها را به «صلیب پرستی» و «سنگ پرستی» متهم نمیتواند کرد — چونکه توسط اینها به عبادت پروردگار مى‌پردازند — همان‌گونه هم زرتشتیان — و در حقیقت بسیاری از مسلمانان هم — که به نور و چراغ و اجاق و آتش احترام مى‌گذارده و مى‌گذارند، «آتش پرست» نتوانند بود. بگفتهٔ فردوسی:

نیارا همی بود آئین‌وکیش	پرستیدن ایزدی بود پیش
مگوئی که آتش‌پرستان بدند	پرستندهٔ پاک‌پزدان بدند
درآنکه بدی آتش خوب‌رنگ	چو مر تازیان راست محراب‌سنگ



## گماردن اهورمزدا اردشیر را به شاهی

در گوشه شرقی محوطه مقدس نقش رستم، بر سینه صخره‌ای که درست مشرف بر بیخ راه شولستان و قریه حسین آباد است، مجلسی از تاجگذاری اردشیر پاپکان تراشیده شده است که در شمار زیباترین و سالمترین نقوش ساسانی است و بارها توصیف و تعبیر گردیده است. علت اینکه این نقش و یک حجاری دیگر (یعنی بهرام و دربارانش = شماره ۴) را بیرون از محوطه بارودار نقش رستم تراشیده‌اند، روشن نیست، ولی احتمالاً چشمه‌ای در اینجا روان بوده است و بعلاقتقدس و انتسابش به اردوی سورا آناهیتا - که اردشیر و نیاکانش متولی آتش وی بوده‌اند - این نقوش را کنده‌اند. همین وضع در مورد نقوش فیروز آباد هم دیده می‌شود. در آنجا در کنار رودخانه و سرراه، بر سینه کوه «گماردن اهورمزدا اردشیر را به شاهی» و «نبرد هرمزگان و پیروزی اردشیر بر اردوان پنجم» نقش شده است. نقش «گماردن اهورمزدا اردشیر را به شاهی» در «نقش رجب» هم دیده می‌شود، و آنجا نیز کنار راه بوده، و احتمالاً دارای چشمه‌ای مقدس بوده است، چنانکه حتی احتمال داده‌اند که آن قسمتی از معبد «آتش آناهیتا» بشمار می‌رفته است.

مجلس «گماردن اهورمزدا اردشیر را به شاهی» در نقش رستم ۲ متری از زمین فاصله دارد، و پهنایش ۶/۳۰ تا ۶/۶۵ متری می‌باشد، و بلندیش به ۲/۴۰ متر می‌رسد. در اینجا، شاهنشاه اردشیر در سمت چپ مجلس نموده شده است. وی بر اسب سوار است، و از نیمرخ نموده گشته، و اهورمزدا را - که او نیز سوار بر اسب و روبه‌راست و از نیمرخ تصویر شده - می‌نگرد و دیهیم شهریاری را از وی می‌ستاند. پشت سر شاهنشاه جوانی مگس پرانی بدست دارد، و زیر پای اسب اردشیر پیکر بی‌جان اردوان، آخرین پادشاه اشکانی، بر خاک افتاده، و قرینه آن، پیکر اهریمن زیر پای اسب اهورمزدا له شده است. هم اردشیر و هم اهورمزدا توسط کتیبه‌هایی سه زبانی معرفی شده‌اند.

اردشیر با نیمرخ راست نموده شده است. بر سرش تاجی است بصورت یک کلاه گرد گنبدوار با آویزه‌هایی برای پوشاندن گوش و پشت گردن، و نواری که گویا دیهیم باشد، بدور آن بست شده است. بر کلاه سه عقاب نقش کرده‌اند و بالای آن گوی بزرگی است که اصلاً از پارچه ابریشمی گوهرنگار و مروارید نشان بوده است و قسمتی از زلف را جمع کرده، در آن می‌پیچیده‌اند، و این گوی افسر شاهی است که در همه نقوش ساسانی دیده میشود.

نوارهای پهن و چین خورده‌ای که به کلاه بسته شده چنان بلند است که دنباله آنها به پشت سر شاهنشاه افتاده است، گفنی که بدست باد سپرده شده. گیسوان اردشیر بلند و منظم است و حلقه حلقه بردوشش افتاده؛ ریشش نیز بلند و حلقه حلقه است اما انتهای آن را پیچیده، از حلقه‌ای گذرانیده‌اند. این حلقه بعد از این در نقوش ساسانی رایج گردیده است. جامه اردشیر عبارت است از لباده‌ای بلند و پرچین که تاروی رانها را قرار می‌گیرد، کتی آستین‌دار که تنگ به تن چسبیده و توسط کمربندی استوار شده است؛ شلواری که گشاد و پرچین

است و روی پای را می پوشاند و کفشی که نهان شده، اما بند آن نوار بلند داشته است. نوارهای شاهی از کمر بند نیز آویخته است، و بر چین و شکن لباس افزوده. اردشیر گردن بندی حلقه حلقه آویخته است که درون هر حلقه سر شیری غران را نقش کرده اند. دست راست شاهنشاه بسوی جلو دراز شده تا دیهیم شهریاری را بستاند، دست دیگرش نیم افراشته است و انگشت سیبانه را بنشانۀ احترام و اطاعت به طرف جلو باز کرده است. این علامت بارها در نقوش ساسانی آمده، و همچنانکه گیرشمن نشان داده است از ایران به اروپا رفته و در هنر قرون میانه آن سامان بسیار مشهور است. شکل اردشیر و تاج وی را عیناً بر روی برخی از سکه هایش نقش کرده اند.

اهورمزدا روبه چپ نموده شده، و تاجی کنگره دار بر سر دارد که زلف مجعدش از بالای سرومیان تاج پیدا می باشد، دنباله زلف پرچین و شکن برشانه اش افتاده و نواری بلند و مواج از پشت سرش دیده می شود؛ و ریش بلند و حلقه حلقه اش، حالتی تقریباً مستطیلی دارد و شبیه به ریش اردشیر در برخی از سکه های او می باشد. بردوش وی ردائی است که با چین و شکن به پشت افتاده و دولبه آن در جلو توسط سگکی بهم وصلست. کت و کمر و شلوارش همانند جامۀ شاهنشاه است ولی نوک پایش بانوارهای آویخته آن بخوبی پیدا می باشد. اهورمزدا دست راست را دراز کرده؛ دیهیم شهریاری را به اردشیر اهدا می کند، و دونوار پهن و مواج دیهیم به سوی اهورمزدا افشان است. دست چپ وی نیم افراشته است و شیئی بلند و چوبدست مانند را رو به بالا اما اندکی کج گرفته است. این شیئی را برخی عصای شاهی دانسته اند ولی عصای شاهی به هیچ روی چنین ضخامتی نداشته است و چنین کوتاه نبوده، و معمولاً روبه پائین نگهداشته می شده است. بنابراین عقیده آن دسته از دانشمندانی که آنرا «شاخه های برسم» می دانند، درست است، بویژه که شاخه های برسم را به همین وضع و با همین شکل در دست موبدان زرتشتی منقوش بردست ساخته های دوره هخامنشی (مثلاً صفحات زرین گنجینه سیحون) و نقش اهورمزدا ساخته آنتیوخوس کماژنی می بینیم، و جای شگفتی هم ندارد که اهورمزدا، شاه موبدان، را با نشان مخصوص آنان — شاخه های برسم — نقش کرده باشند.

اسبان اردشیر و اهورمزدا اندام بسیار کوچک دارند چنانکه پایهای سواران بزمین میرسد؛ و هر دو حیوان زین و لگام آراسته دارند و پیشانی را بهم داده، پائی را خم کرده بر سر پیکرهای بر خاک افتاده می گذارند. از زین و برگ آنها رشته هایی آویخته که به منگوله های بزرگ و مخروطی ختم می شود. این تزئینات از زمان کهن در میان سوارکاران رسم بود، و هنوز نمونه های تحول یافته و کوچکتر در گوشه و کنار ایران دیده می شود. تسمه سینه بند اسب شاهنشاه حلقه حلقه ایست و هر حلقه مزین به سر شیری غران است، اما سینه بند اسب اهورمزدا حلقه هایی محاط به قاب مربعی دارد و مزین به نقش گل است. کاکل و بال هر دو اسب به دقت آراسته شده است. بر روی سینه اسب شاهنشاه کتیبه ای به سه زبان یونانی (در چهار سطر) و پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی (هریک در سه سطر) نوشته شده است که بدین گونه ترجمه می شود:

متن یونانی:

- ۱ — این است پیکر مزداپرست،
- ۲ — خداوندگار اردشیر، شاه شاهان
- ۳ — ایران، که نژاد از ایزدان دارد، پسر
- ۴ — خداوندگار پاک، شاه.



دو متن ایرانی:

۱ - این (است) پیکر مزدپرست، خداوندگار اردشیر،

۲ - شاه شاهان ایران، زاده

۳ - خداوندگاران، پسر پاک شاه.

برروی اسب اهورمزدا هم متنی سه زبانی کنده‌اند. یونانی آن اینست:

این است پیکر خداوند زئوس؛

و متون ایرانی:

این پیکر خداوند اهورمزداست.

پشت سرشاه یکی از «همراهان» وی با نیمرخ راست ایستاده است. کلاه او کروی شکل و گوش پوش دار است و بر آن علامت خانوادگیش را دوخته‌اند که شکل دوبرگ چسبیده بهم را دارد که بطور عمودی از بندی افقی برآمده باشند. گیسوی پرشکن وی افشان بر پشتش افتاده، و صورتش بی‌ریش می‌نماید. تنها نیمی از بالا تنه‌اش پیداست و بقیه پشت سر اسب شاهنشاه نهان شده است و معلوم نیست می‌خواستند او را پیاده بنمایند یا سواره. از جامه‌اش لباده‌ای بلند و آستین‌دار و کت و کمری بیشتر پیدا نیست. دست چپش هم نهان است، اما قطعاً بالا آمده بوده و با انگشت سبابه به اهورمزدا درود می‌فرستاده است؛ دست راستش بالا آمده، مگس پرانی را بر سر شاهنشاه گرفته است. چون این شخص حامل مگس پران ریش ندارد، زاره و برخی دیگر پنداشته‌اند که وی نیز مانند مگس پران کش شاهان هخامنشی، از «خواجه سرایان» می‌باشد، اما هر تسفلد و هینتس این استدلال را رد کرده‌اند، و برآستی موقعیت و هم اندازه بودن وی با شاپور (ولیعهد اردشیر) در نقوش دیگری می‌رساند که وی از درباریان رتبه اول و از خاندانهای برجسته اشکانی و ساسانی بوده است چون همین شخص پشت سر شاپور ولیعهد اردشیر در نبرد هرمزدگان می‌جنگیده، و یکی از بزرگان اشکانی را از پای آورده است و به همین صورت در مجلس بزرگ حجاری فیروزآباد، نقش شده است. بعدها هم کسی که باهرمز دوم (۳۰۹ تا ۳۰۲) جنگیده و کشته شده است، همین نقش را بر کلاهش دارد و معلوم است که از خاندان او بوده است. با این قرائن، شکی نیست که این شخص مگس پران کش، جوانی است در حدود ۱۷ ساله، که در نبرد هرمزدگان اردشیر را یاری کرده است.

هویت این جوان معلوم نیست. ولادیمیر لوکونین قرائنی بدست آورده است که می‌رساند آن شخص که در نبرد باهرمز دوم بخاک افتاده و همین نشانه را بر کلاه خودش دارد، یک نفر از دودمان کارن (قارن) یعنی یکی از هفت دودمان بزرگ اشکانی می‌باشد (پائین‌تر در این باب سخن خواهیم راند) و از این جهت، وی جوان پشت سر اردشیر (در نقوش فیروزآباد، نقش رستم و نقش رجب) راهم از خاندان قارن می‌داند. ما این توجیه را محتمل می‌دانیم زیرا در میان بزرگترین سالاران دربار اردشیر، یکی بنام پیروز از خاندان کارن یاد شده است، و تواند بود که وی همین جوان منقوش در پشت سر اردشیر باشد.

در زیر پای اسب اردشیر پیکر اردوان پنجم افتاده است. این پهلوان خاندان اشکانی، که در روز نبرد مردانه جان باخت، با همان جامه شاهانه نموده شده است. کلاهش بلند و تقریباً استوانه‌ایست و حاشیه میلیله دوزی و گوش پوش و گردن پوش دارد و از روی سگه‌ها و یک نقش برجسته مکشوف از شوش (به تاریخ ۲۱۵



میلادی) شناخته است. در وسط آن، نقش خاندان وی، که به این صورت  $\Omega$  دوخته شده، و این نقش را بر جامه و برگ اسپ وی در نقش آوردگاه هرمزدگان هم می بینیم و از سگه های اشکانی نیز می شناسیم. به همین دلیل فرضیه هر تسفلد که او را ارتاوزد، پسر اردوان می داند، پذیرفتنی نیست. چهره او را مردانه و باریش بلند و دوشاخ مصور کرده اند. گردنبندی حلقه حلقه ای از گردنش آویخته، و نواری مواج و بلند به کلاش بسته و دنباله اش برشانه اش افتاده است.

در زیر پای اسپ اهورمزدا و قرینه اردوان اشکانی، پیکر اهریمن را نقش کرده اند. چهره وی همانند مردی میانه سال باریشی مواج و شانه نخورده است اما سرش برهنه می باشد و ماری گران برپیشانی وی حلقه زده (بجای دیهیم) و مار دیگری کنار آن چنبره خورده، و حلقه های مویش نیز بصورت مارهائی نموده شده اند. زلفش به عقب جمع است ولی جامعه اش درست پیدا نیست. نقش اهریمن بصورت مار و یا مزین به مار در هنر و داستانهای بسیاری از ملل سابقه دارد، و در ایران، دشمنان بیگانه را گاهی «زادگان دیو خشم با موهای آشفته» می خواندند تا تفاوتشان با سرداران ایرانی — که زلف و موی آراسته و شانه خورده داشتند — کاملاً مشخص باشد.

در این نقوش، آرایش موی و وضعیت جامه سواران و کوچک بودن اسپان و حالت سر و گردنشان و بویژه مگس پران و حامل آن، همه ما را بیاد هنر هخامنشی می اندازند، و شیران غرآنی که ردیف در درون حلقه های گردنبد شاهنشاه و سینه بند اسپش نقش کرده اند نیز یا آور خصائص هنر هخامنشی و شاخه های از آن (مخصوصاً بر روی بافته های پازیریک) می باشد. اما اینکه برخی «تاجبخشی» منقوش در اینجا را تقلیدی از صحنه منقوش بر درگاهها و آرامگاه های هخامنشی میدانند، به هیچ وجه درست نیست. چه در هنر هخامنشی، دیهیم شاهی در دست «فرکیانی» است که بر فراز سر شاهنشاه پرواز می کند، و جای او را در هنر ساسانی تیکی (فرشته نیکبختی) بصورت بچه ای بالدار با حلقه و گاهی با شیپور پیروزی و برکت گرفته است (مثلاً در نقوش بیشاپور). معهداً صحنه های «تاجبخشی» از دوره های قبل از ساسانی نمونه دارد. یک نمونه خوب آن بر روی جامی شاخ مانند از نقره منقور است و آن دو فرمانروا را نشان می دهد که رو بروی هم بر اسپ نشسته اند، و یکی نیزه و یا چوبدستی بچنگ دارد و دیگری شیئی کوچکتر، و با آنکه میانۀ هر دو سوار و اسپ خراب شده و جزئیات معلوم نیست، ولی نقش دو کالبد بی جان را که زیر دست و پای اسپان آن دو فرمانرا بر خاک افتاده اند بخوبی دیده می شود، و این شباهت کاملی با نقش اردشیر دارد. جام مزبور کار هنرمندان یونانی — سکائی است و متعلق به سده چهارم یا سوم ق. م. می باشد و در روسیه جنوبی یافت شده و امروز در موزه ارمیتاژ لنینگراد نگهداری می شود.

تاریخ این نقش را دقیقاً معین نمی توان کرد، اما چون پیشرفت فراوانی در هنر سنگ تراشی در آن دیده می شود، و بویژه برجستگی زیاد نقوش (پا و ران اسپان تقریباً مجسمه وار نموده شده اند)، مسلم است که آن را به نخستین سالهای شاهنشاهی اردشیر نسبت نمی توان داد. از سوی دیگر، اردشیر در سالهای آخر شاهپور را همه جا همراه داشت، نبودن ولیعهد و قائم مقام وی در مجلس حجاری، نشان می دهد که آن به سالهای آخر شاهنشاهی اردشیر نیز را بستگی ندارد. با این توجیحات، تاریخ این سنگ تراش را به حدود ۲۳۵ میلادی تخمین می توان زد.

## دوازدهمین اثر (= جایگاه ۸)

### نبشته‌های شاپور یکم بر «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)»

تا زمان ساسانی، بنای «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» هنوز آبادان و تقریباً دست‌نخورده مانده بود، و قسمت پائین جبهه بیرونی دیوارهای هموار و نیک تراشیده و جای‌دار بود و برای نقر کتیبه‌ای مناسب می‌نمود. شاپور یکم که زندگی درخشان و پیروزیهای پرآوازه داشت، بر آن شد که مثل پدران باستانی، سرگذشت کارهایش را بر این بنای کهن جاودانه کند. شاید وی متوجه شده بود که بر آرامگاه داریوش نبشته سه‌زبانی‌اند، و شاید هم نوشتن متون سه‌زبانی باب بود. بهر حال وی بفرمود تا بر سه جبهه دیوار برج نقش رستم، متنی را در سه زبان بدین صورت کنند.

۱ - بر جبهه جنوبی متن یونانی در ۷۰ سطر:

۲ - بر جبهه غربی متن پهلوی اشکانی در ۳۰ سطر و

۳ - بر جبهه شرقی متن پهلوی ساسانی در ۳۵ سطر.

از این سنگنوشته‌ها هیچگونه اطلاعی نبود تا اینکه در ۱۹۳۶، ا. اف. اشمیت آنها را کشف کرد و قالبشان را به مؤسسه شرقشناسی شیکاگو فرستاد. در آنجا دانشمند بزرگ آلمانی الاصل، مارتین اشپرنگلینگ مدتها بر روی آن متون زحمت کشید و انتشارات مهمی در بابشان به چاپ رسانیده که از همه مهمتر کتاب/ایران سده سوم میلادی، شاپور بزرگ و کریر است که بواسطه پاره‌ای از مخالفت‌ها فرصت چاپش بصورت دلخواه بدست نیامد و نسخی معدود از آن در ۱۹۵۳ انتشار یافت. از استادان دیگری که روی این نبشته‌ها کار کرده‌اند، یکی والتر برنوهینگ بود که مقالاتش در این باب شهرت جهانی دارد، و دیگر ماریق، که ترجمه‌اش از متن یونانی کتیبه با تفسیری عالمانه در ۱۹۵۸ و ۱۹۶۵ چاپ و منتشر شد. هنینگ به‌حق گفته است که «این کتیبه مهمترین سند تاریخی از دوره ساسانی می‌باشد»، و هم او درباره مفادش چنین می‌گوید:

«کتیبه شاپور با فهرست ایالاتی که به‌دولت ساسانی تعلق داشته آغاز می‌شود و نشان می‌دهد که شاهنشاهی شاپور بیشتر از آنچه تا کنون تصور می‌شده وسعت داشته است مخصوصاً در مشرق و شمال شرقی در مغرب ارمنستان گرجستان و تمام دره کر تا بند آلانان (داریال جدید) در قفقاز به‌شاپور تعلق داشته است. ایران در مشرق تا رود سند وسعت داشته و شامل بلوچستان و سند و کابل و قسمت اعظم مملکت سابق کوشان تا شهر پشاور (پشاور) که نام آنها ذکر شده، بوده است در شمال شرقی سلطنت شاپور را تا سرحداتی کاش یعنی کاشغر جدید شناخته بودند.



بعد شرح مختصر جنگهای خود با امپراطوری روم را در مدت بیست سال اول سلطنت خود که مقدم بر نصب کتیبه بود، میدهد. در آنجا نخست از جمله گردیانوس به بین‌النهرین کمی بعد از جلوس شاپور بر تخت شاهنشاهی بحث می‌کند. امپراطور شکست یافت و در جنگ کشته شد سپاهیان رومی فیلیپ مشهور بعرب را بعنوان امپراطور روم اعلام کردند و این انتخابی نادرست بود. فیلیپ برای درخواست عفو نزد شاپور آمد و پس از پرداخت فدیهای به مبلغ نیم میلیون دینار طلا مرخص شد تا بکشور خویش بازگردد.

پس از چند سال صلح، جنگی تازه بر سر ارمنستان که همواره سبب جنگهای ایران و روم بود روی داد. شاپور سپاهیان روم را مغلوب کرد و به سوریه حمله برد و به ساحل انطاکیه و در جنوب به حمص رسید.

بر اثر حمله خسارت بسیار وارد شد رومیان همه قوای خود را برای انتقام گرد آوردند. در کتیبه فهرست مفصلی از ایالات رومی که سپاهیان را از آنها جمع کرده بودند درج شده است اما بخت رومیان روی نمود و پس از جنگی بزرگ در جوار اِدسا (اورفای جدید) سپاهیان رومی تلف شدند و سرداران ایشان که امپراطور والرین هم در بین آنها بود اسیر گردید. این شکست بزرگترین شکستی بود که ایرانیان برومیان وارد آوردند و آن نتایج مهم تاریخی در پی داشت. این شکست دولت جوان ساسانی را بمنزله اداره کننده دولتی جهانی و همدوش امپراطوری وسیع روم مستقر ساخت. در هر حال از هنگام محاربه اِدسا ببعده جنگهای بسیاری بین این دو کشور روی داد ولی هرگز امیدواری کامل برای یکطرف ایجاد نشد که طرف دیگر را شکست دهد و بر او تسلط یابد. این وضعی که برقرار شد مدت چهار قرن ثابت ماند جنگهای دائم بین این دو دولت با اشتیاقی تمام صورت میگرفت ولی طرفین انتظار پیروزی نهائی را نداشتند. این جنگها بتدریج طرفین را ضعیف کرد و عاقبت به شکست هر دو در برابر عرب منجر شد. شاپور پس از شرح تاریخ جنگهای خود با روم از قدرت خداوندی که پیروزی خود را بدو نسبت می‌دهد سپاسگزاری می‌کند. برای اظهار امتنان وی آتشکده‌های متعدّد برپا می‌دارد و وقف می‌کند تا شعله‌های مقدّس جاویدان بیاد حوادث بزرگ روزگاروی مشتعل باشد هر روز در برابر این آتشفشان نام هر کسانی را که در ایجاد دولت ساسانی و به نهضت ایران یاری کردند تا از صورت مملکتی ضعیف و پراکنده بشکل کشوری متحد و مقتدر درآید با احترام یاد کنند.

نام این کسان در فهرستی طویل که تقریباً نصف کتیبه را فرا گرفته ذکر شده است. در نظر مورخ این فهرست اسامی و عناوین که بنظر خسته کننده می‌آید بزرگترین فایده را داراست این فهرست شامل نامها و مقامات و همه اعضای خاندان شاهنشاهی از جدّاعلای «ساسان» ببعده است در اینصورت نه تنها نام صاحبمنصبان دولت شاپور دیده میشود بلکه اسامی صاحب منصبانی که در زمان اردشیر و حتی پاپک خدمت کرده بودند یادداشت شده است تغییراتی که در عناوین داده شده نشان می‌دهد چگونه دولت ساسانی از صورت یک حکومت ایالتی بی‌اهمیت بسرعت رسمیت یافته بشکل دولت جهانی درآمد.

در اینجا برای نمونه، بندهائی از این سنگنبشته را به فارسی برگردانده، می‌آوریم:

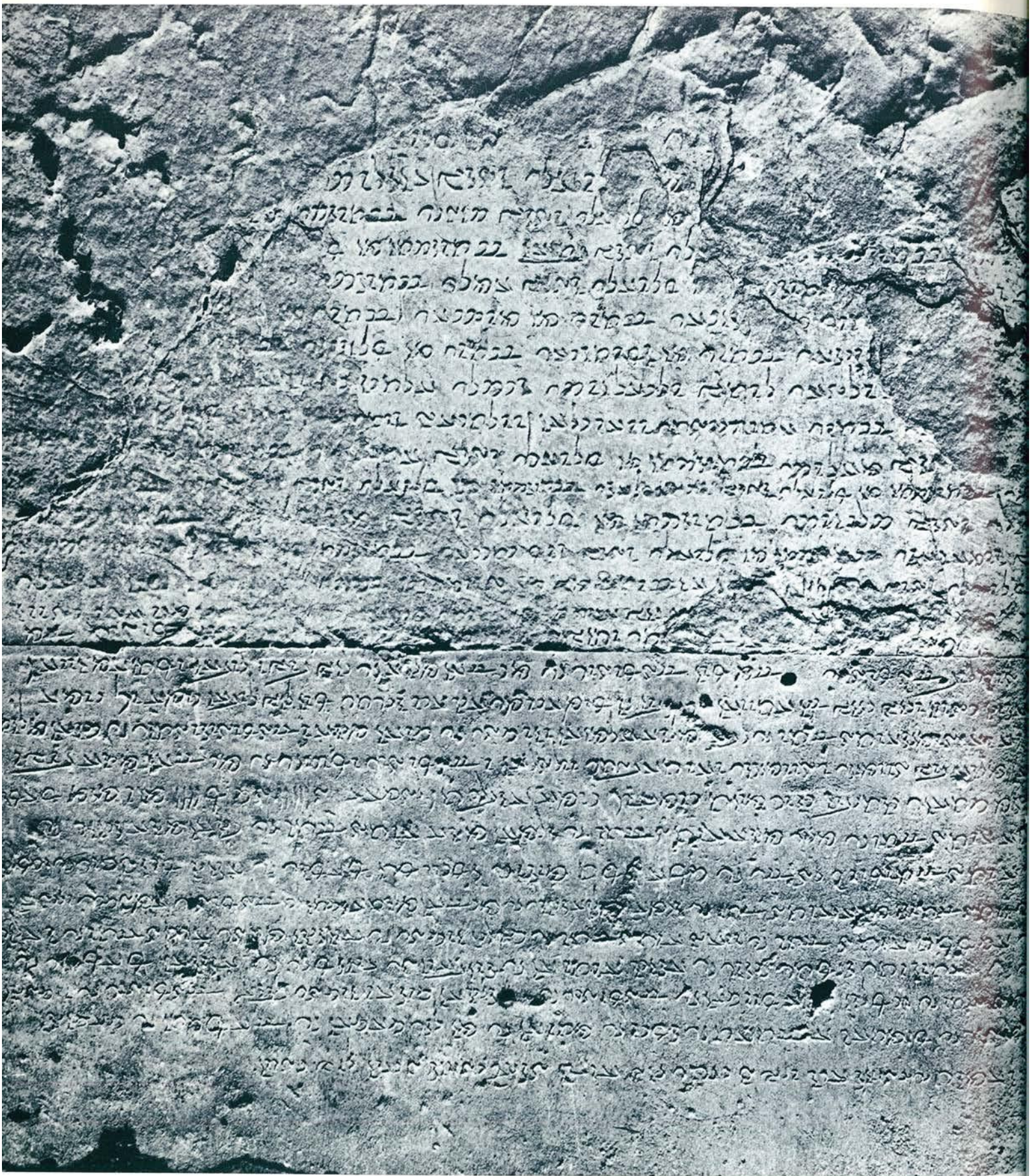
بند یکم: «من! مزدپرست، خدایگان شاهپور، شاه شاهان ایرانیان و غیر ایرانیان، از دوده خدایگانها، پسر

مزدپرست خدایگان اردشیر، شاه شاهان ایرانیان، از پشت خدایگانها، نوه خدایگان پاپک شاه،

فرمانفرمای شاهنشاهی ایرانم.»

بند دوم در شمارش ایالات ایران شهر می‌باشد.















بند سوم: «آنگاه که ما تازه بر تخت ایرانشهر برآمدیم، قیصر گردیانوس سپاهی از همه امپراتوری روم و آلمان و گت‌ها گرد آورد، و به آسورستان تاخت، بر سر ایرانشهر و به دشمنی با ما؛ و نبردی سخت و بزرگ بر کرانه آسورستان، در مسیشیه درگرفت، و قیصر گردیانوس از پای درآمد، و ما باروبنه رومیان را نابود کردیم. آنگاه رومیان فیلیپ را به قیصری برگزیدند، و قیصر فیلیپ از در آشتی درآمد، و برای رهائی جان خود و رومیانش پانصد هزار دینار (سکه زرین) غرامت پرداخت، و بازگزار ما شد. از این روی ما مسیشیه را «پیروز شاپور» نام نهادیم.»

بند چهارم — در باب پیروزیهای شاپور بر رومیان است.

بند پنجم — در لشکرکشی والرین با ۷۰/۰۰۰ تن، بر ایران، و در آنجا شاپور گوید: «و در کنار کاره و اِدسا نبردی بزرگ میان ما و قیصر والرین درگرفت. و ما با دست خویش قیصر والرین را گرفتار کردیم، و همه آنان که سرداران این سپاه بودند، و اشراف و سناتوران، و پایوران را سراسر اسیر کردیم، و آنان را به درون ایرانشهر گسیل داشتیم...»

بندهای دیگر در شرح کارهای شاپور و برآوردن وی آتشها و معابد است، و در آخر میفرماید که وی پیروزیها و نیک‌بختی‌هایش را نخست از راه یزدان‌پرستی و سپس از راه مردانگی و خویشنداری بدست آورده، و اندرز می‌دهد که آنکس که بخواهد بمانند وی پیروزبخت و شادکام و جاوید نام باشد، باید همان راه را برود.

## پیروزی شاپور بر امپراتوران روم

### یک - شاپور و امپراتوران روم

شاپور یکم در حدود ۲۰۰ میلادی زاده شد، و در مکتب پدر خود اردشیر، آئین رزم و بزم و کشورداری و سالاری آموخت. در نبرد هرمزدگان در ۲۸ آوریل ۲۲۴ میلادی، داذبنداد سپهبد اشکانی را از اسب بخاک انداخت و پس از آن سپهسالار پدر شد و در جنگها او را یاری کرد. سپس در اواخر دوره اردشیر قائم مقام وی گشت و مدتی هم تاج گنبدی شکل پدر را بر سر داشت و با همین تاج در سه جا منقوش است: روی نقش سلماس در آذربایجان، روی «نقش رستم» در دارابگرد فارس و روی یک گل سینه گوهر که اکنون در گنجینه نشانهای کتابخانه ملی فرانسه می باشد. در ۲۳۸، وقتی که هنوز پدرش زنده و در معبد «آتش آناهیتا» در استخر معتکف بود، وی شاه ایران شد و رومیان را که به ایران تاخته بودند درهم شکست و یک دژ محکم میان ایران و روم را بگشود، و سپاه گردیانوس سوم، امپراتور جوان روم را چنان تارومار کرد که خود امپراتور کشته شد، و کمی بعد اردشیر هم در گذشت و شاپور «شاهنشاه ایران» گردید و جنگ با روم را ادامه داد. فیلیپ عرب امپراتور روم بستوه آمد، و از شاپور پوزش خواست و برای خرید صلح پانصد هزار دینار غرامت پرداخت. سپس شاپور با جنگهای فراوان، ارمنستان، میشان، گیلان و نواحی دریای مازندران، سکستان و توران و هند تا کرانه های دریا، و دیگر استانهای شرقی امپراتوری قدیم هخامنشی را بچنگ آورده، لقب «شاهنشاه ایرانیان و غیر ایرانیان (= انیران)» بخود گرفت. پس از این به همراهی پسرانش، بویژه هرمزد شاپور، با زدوخوردهای پراکنده با روم ادامه داد تا اینکه در ۲۶۰ میلادی، امپراتور والرین با هفتاد هزار تن از سپاهیان رزم دیده اش و بسیاری از سناتوران و شهرداران رومی در الرها بدام شاهپور افتاده، گرفتار گشتند و به پارس و خوزستان و آسورستان و دیگر نواحی ایران فرستاده شدند تا زندگی تازه ای را آغاز کنند. شاپور می گوید «بدست خود امپراتور را گرفتیم» و این جمله بی شک می رساند که شاپور خود در نبرد شرکت داشته و امپراتور را گرفتار کرده است. شاپور یاد این پیروزیها را بر نقوش برجسته ای جاویدان ساخت و داستان کارهای درخشانش را در سنگنبشته کعبه زرتشت که پیش از این آورده ایم، باز گفت. در دارابگرد نقش برجسته ای بنام «نقش رستم» داریم که در آن شاپور سوار بر اسب است و تاج اردشیر را بر سر دارد و گردیانوس زیر پای اسبش بخاک افتاده، و بزرگان ایرانی پشت سر شاپور صف کشیده اند، و فیلیپ به درخواست صلح آمده، در پیشگاه شاپور زانو زده، و دیگر





A



B

۲۶ - مدال تراژان که بر روی و پشت آن پیروزی بر شهریان ایرانی را نموده است (به نقل از م. کالج)

رومیان با نگرانی به شاهنشاه می‌نگرند. تاریخ این نقش حدود ۲۴۵ میلادی است. اما در بیشاپور نقوشی داریم که شاهنشاه را در میان صفوفی از بزرگان مملکتی نشان می‌دهد که رومیان را گرفتار کرده‌اند. سه امپراتور رومی در نقوش تصویر شده‌اند. گردیانوس که زیر اسپ شاپور بخاک افتاده، والرین که به پوزش و آشتی جوئی آمده و جلو شاپور زانو زده است، و والرین که کنار اسپ شاپور ایستاده، و شاهنشاه مچ دست وی را گرفته تا نشان دهد که وی را اسیر کرده است. علاوه بر این، گل‌سینه عقیق مظلوم در گنجینه نشانهای کتابخانه ملی فرانسه هم شاپور را نشان می‌دهد (با همه علائم شاهنشاهی) که با والرین می‌جنگد. شاهنشاه اسپ را تاخته، سینه به سینه اسپ والرین آورده، و دست راست را دراز کرده مچ دست والرین را چنان گرفته، که انگشتان امپراتور «چون خیارتر» راست گشته است. امپراتور شمشیر کشیده که به شاپور زند، اما شاپور حتی تیغ خود را از نیام بیرون نیاورده است، و معلوم است که هدف سازنده این نقش این بوده که نبرد تن‌به‌تن این دو فرمانروا را تصویر کند و مرحله اسارت امپراتور روم را بنمایاند، زیرا همانطور که مک‌در موث متوجه شده است در هنر قدیم، گرفتن مچ کسی، علامت اسارت او محسوب می‌شده است. علت اینکه شاپور پیروزی بر رومیان را با اینهمه آب و تاب نقش کرد و بنوشت، عکس‌العملی بود که ایرانیان در مقابل امپراتوران روم نشان می‌دادند، زیرا چند نفر از اینها، مثل تراژان و کربلو، در نبرد اشکانیان را شکست داده، و خود را «خداوندگار پارت» خوانده بودند، و حتی تراژان سکه‌هایی به افتخار پیروزی بر پادشاهان و فرمانروایان اشکانی زده بود که در آنها خودش را بعنوان امپراتور بزرگ شکست‌ناپذیر بر او رنگ فرمانفرمائی نموده بودند و یک پادشاه ایرانی را در جلو وی بزانو درآمده نشان داده بودند. این خودنمائی‌های رومیان در یاد ایرانیان مانده بود و زمانی که توانستند، تلافی کردند.



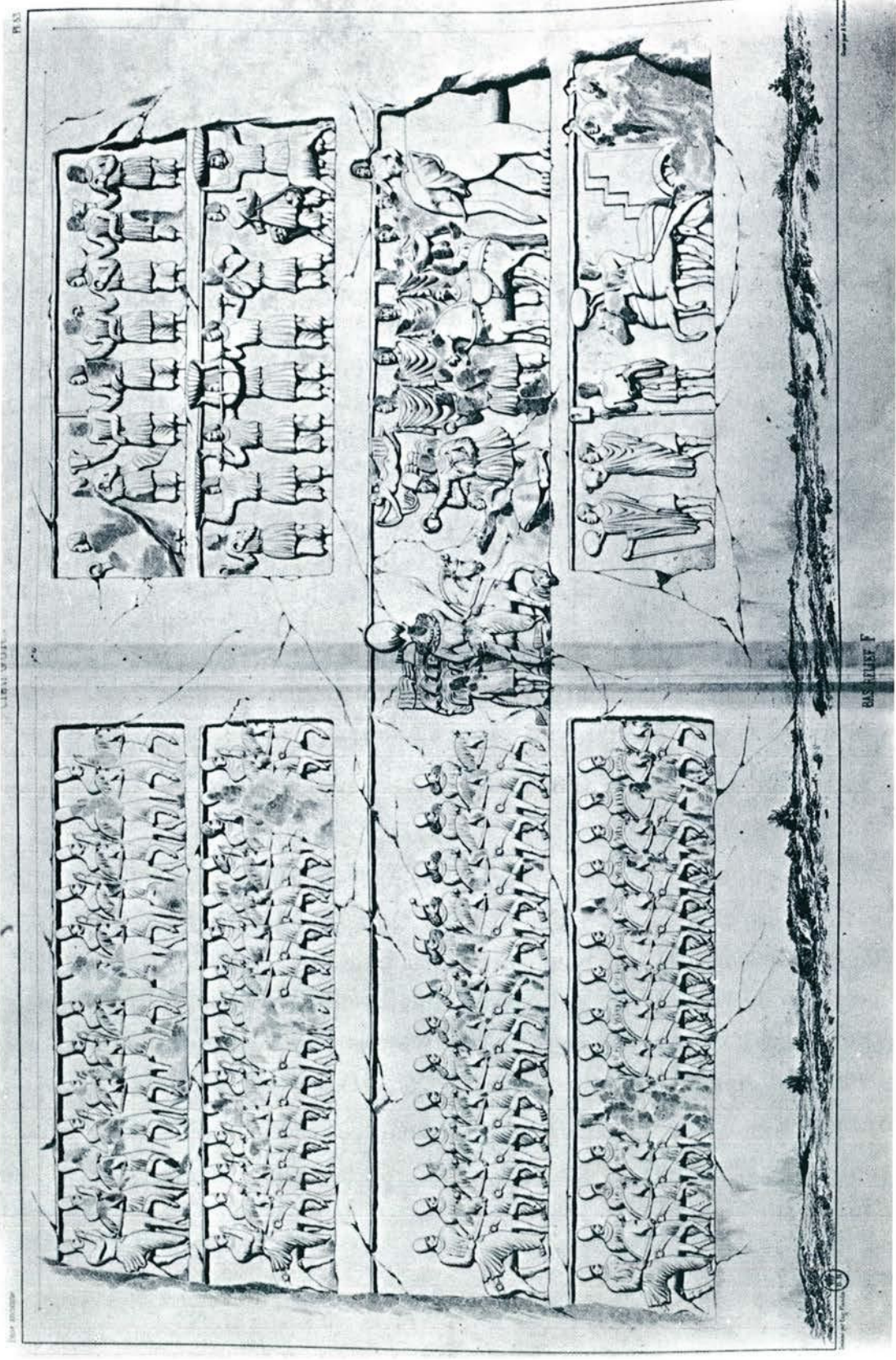


## دو - حجاری نقش رستم

حجاری شاپور در نقش رستم را در چند متری زمین و ده متری شرق آرامگاه داریوش بزرگ کنده‌اند؛ طول آن نزدیک ۱۱ متر و عرضش ۵ متر می‌باشد. شاهنشاه شاپور را از روی سکه‌هایش و مجسمه‌اش در غار شاپور کازرون و نقشش بر جامی نقره‌ای می‌شناسیم و می‌دانیم تاجی کنگره‌دار بر سر می‌گذارد. در اینجا وی را با همان تاج و گوی بزرگ شاهنشاهی می‌بینیم که بصورت بسیار برجسته حجاری شده است. شاهنشاه رو به چپ می‌نگرد، و چهره مردانه و متین و گیسوی افشان و پشت سر ریخته و ریش مجعد از حلقه گذرانده دارد؛ گردبندی حلقه حلقه‌ای بر گردن افکنده، و گوشواری از گوش آویخته است. جامه وی عبارتست از نیم‌تنه‌ای تنگ و پرچین و کمردار، شلواری که بر روی ساق چین خورده، و ردائی که در جلو سینه با دو حلقه بهم وصلست و در پشت افشان بدست باد سپرده شده. دیهیم روی تاج نوارهای بلند و پرچین دارد که به پشت افتاده و افشان شده است. نوارهای شاهی از کفش‌های شاپور آویخته و چین‌وشکن لباسش بسیار دلپذیر نموده شده است. شمشیر راست و بلند شاپور در نیام است و وی دست چپ را بر دسته آن نهاده، و دست راست را دراز کرده، میج در آستین نهفته یک رومی برپای ایستاده را گرفته است. اسپ شاپور زین و برگ آراسته دارد، و دمش گره خورده، نوار بلند و پرچین‌وشکنی از آن آویخته است. کفل‌بند و سینه‌بند اسپ دارای حلقه آرایشی گل‌مانند بسیار بزرگی می‌باشد و یال آن نیز آراسته است. گمپوله بزرگی از زین بمیان پاهای آن آویخته است که چین‌وشکن آن بخوبی پیدا می‌باشد. شاهنشاه راست و مردانه روی زین نشسته و وقار شاهانه‌اش بخوبی مجسم است. اسپ نیز اندازه‌ای تقریباً طبیعی دارد، و دست راست را خم کرده، و حالت درنگ بخود گرفته است. پیش روی اسپ مردی در جامه رومی زانوی چپ را بر زمین نهاده است و زانوی راست را خم ساخته و دستها را به حالت التماس به جانب شاهنشاه دراز کرده است بطوریکه دست چپش زانوی راست اسپ شاهنشاه را لمس می‌کند. این شخص میانه‌سال است ریش کوتاه و مجعدی دارد، و جامه‌اش ردای امپراطوری رومی (توگا) می‌باشد و بر سرش تاجی از برگ درخت غار، که امپراتوران بر سر می‌نهادند، و به‌مشابه دیهیم امپراتوری می‌باشد، دیده می‌شود. ردایش در پشت سر افشان گشته روی شانه با سگگ گرد بسته شده است. کت وی آستین‌دار است و تا زانوان می‌رسد و بر آن کمری بسته شده. بر پایش دو حلقه دیده می‌شود که خیال کرده‌اند بخو یا پای‌بند می‌باشد، ولی ظاهرأ لبه نیم‌چکمه اوست چونکه در نقش روی سنگ عقیق مذکور بالا هم این حلقه بخوبی می‌توان دید. وی شمشیر نیام‌شده‌ای بکمر آویخته که دسته‌اش حالت صلیب دارد.

کنار این رومی زانوزده، یک نفر دیگر ایستاده است که روبه‌شاهنشاه دارد. وی را بی‌ریش نموده‌اند، اما دیهیمی از برگ غار بر سر دارد و نوار کوچکی پشت سرش افشان شده است، و جامه‌اش مانند رومی زانوزده است، و شمشیر از کمر آویخته است، و دستش در آستین سردوخته مخفی گردیده و میج چپش را شاپور گرفته است. هر دوی این افراد، رومی هستند و از ردای امپراتوری و تاج برگ غار آنها پیداست که امپراتور می‌باشد. ولی در مورد هویت آنها بحث بسیار شده است. تا سال ۱۹۵۴ همه می‌گفتند آنکه زانوزده، والرین است که از شاه امان می‌خواهد، و آنکه ایستاده، گردیاس نامی از اهل سوریه است که گفته‌اند شاپور او را به امپراتوری برنشانید. اما در آن سال مک‌درمونت این فرضیه را رد کرد و گیرشمن و برخی از استادان





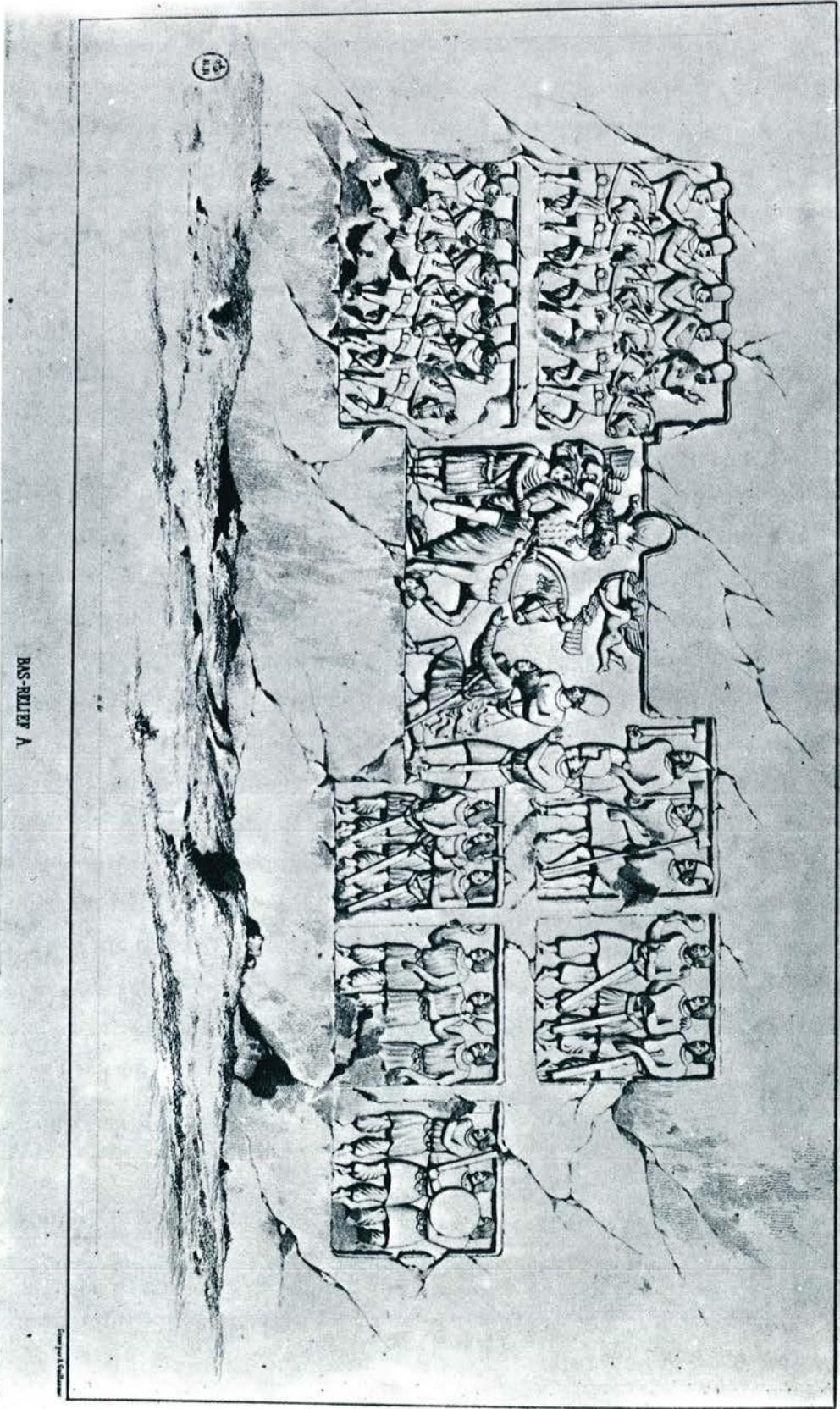
۲۸ - بيشاپور، نقش برجسته شاپور که پروزيش بر روميان را مي نمايد (به نقل از فلاندين و كست)



Three ancient

CHAPOUR.

Pl. 46



BIS-RELIEF A

101

۲۹ — بیشاپور، نقش برجسته شاپور که پیروزیش بر رومیان را می‌نماید (به نقل از فلاندن و کست)

دیگر نیز با وی هم‌آواز شدند. مک درمونت متوجه شد که «کردیاس» اصلاً در تاریخ جنگهای شاپور که خودش بر «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» نقر کرده است نیامده، و هیچ سکه‌ای از او در دست نیست و چنین شخصی در تاریخ روم به امپراتوری شناخته نمی‌باشد. از سوی دیگر، شاپور در شرح جنگهایش از سه امپراتور رومی نام می‌برد: گردیانوس جوان که کشته شد؛ فیلیپ که به درخواست صلح آمد و پانصد هزار سکه زرین باز داد، و والرین که گرفتار شده و در نقوش شاپور هم سه امپراتور را نموده‌اند: امپراتوری جوان که زیر پای اسپ شاپور بخاک افتاده (در دارابگرد و بیشاپور) و بنابر این گردیانوس است؛ امپراتوری که به درخواست صلح آمده، دستها را برای پوزش و اطاعت دراز کرده، بنابر این فیلیپ عرب است، و امپراتوری که مچ دستش را شاپور گرفته، و بنابر قانون کهن — که گرفتن مچ دست علامت اسیر کردن بوده — همان والرین می‌باشد. چیزی که استدلال مک درمونت را تأیید می‌کرد این بود که سکه‌های والرین او را بی‌ریش نشان می‌دهد، و فرد ایستاده که شاپور مچش را گرفته (یعنی اسیرش کرده) نیز بی‌ریش است، در حالیکه سکه‌های فیلیپ عرب او را با ریش کوتاه و مجعدی می‌نمایند، و آنکه در پیش شاپور زانو زده نیز درست همین نوع ریش را دارد. بعلاوه گردن والرین روی سکه‌ها بسیار ستر است و فرد ایستاده از کنار اسپ شاه نیز گردن ستر دارد. عقیده مک درمونت را هینتس و اشمیت نپذیرفته‌اند و می‌گویند که رومی زانو زده می‌بایست همان والرین اسیر شده باشد. اما دو دلیل عمده بر تأیید استدلال مک درمونت بوسیله استاد رمان گیرشمن پیش کشیده شده است: یکی اینکه بنا بر وایتی ایرانی، شاپور والرین را با دست خود در نبردی تن‌به‌تن گرفتار کرد، و این همان وصفی است که بر روی سنگ عقیق مذکور در بالا نموده شده، و حالت گرفتن مچ در این مورد نیز، نمایشگر اسارت است. دیگر اینکه دست رومی ایستاده در کنار اسپ شاپور در آستین سردوخته مخفی می‌باشد، و می‌دانیم که نزدیکان و همراهان شاهنشاه می‌بایست در حضور وی دست خود را در آستین سردوخته نهان سازند، بنابر این فرد ایستاده از درباریان و همراهان شاپور بوده است، و در اینصورت فقط والرین می‌توانسته باشد که دیری در دربار شاپور زیست، نه فیلیپ که غرامتی پرداخت و بدر رفت. بر ما مسلم است که مک درمونت و گیرشمن حق دارند امپراتور انوزده را فیلیپ عرب بخوانند و امپراتور ایستاده را والرین.

این نقش از زیباترین نقوش دوره ساسانی است و در باب آن گفته‌اند که «اشخاص این تصویر از فرط زیبایی و جاذبیت گوئی زنده هستند». وجود والرین در این نقش مسلم می‌کند که تاریخ تراشیدن آن حدود ۲۶۲ میلادی بوده است. شاپور با آن همه فتوحات، حق داشته است خود را «شاهنشاه ایرانیان و غیر ایرانیان» بخواند و یاد پیروزیهایش را بر سنگ خارا جاویدان سازد.





۳۰ - فیلیپ، امپراتور روم بر سکه خودش



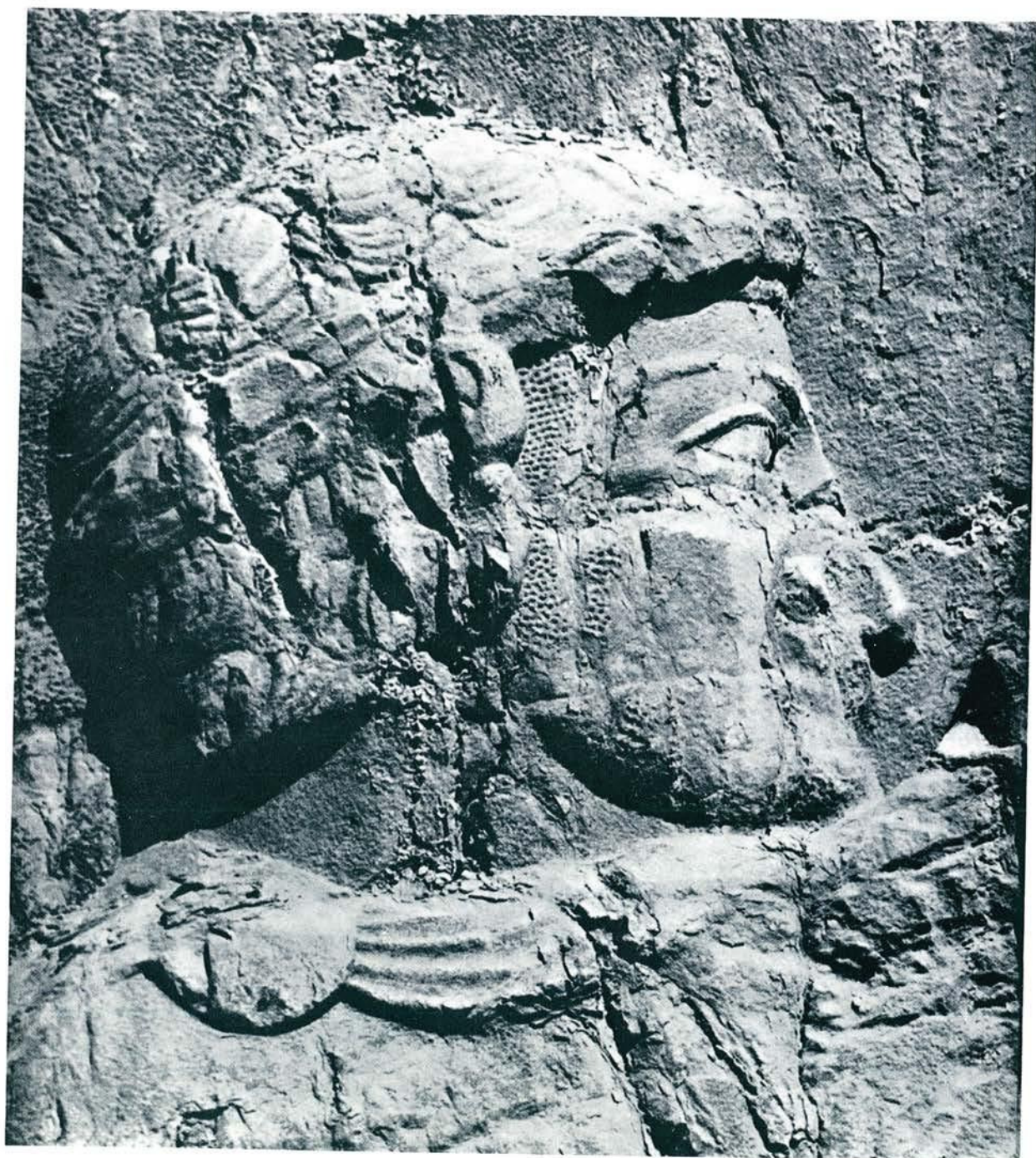


۳۱ - فیلیپ امپراتور روم بر سنگ در نقش رستم









۳۳ - والرین، امپراتور روم بر سنگ در نقش رستم



## بهرام دوم و درباریانش

پس از شاپور یکم، پسر بزرگش هرمز اردشیر یکسالگی بر تخت بود و سپس جایش را به برادرش بهرام یکم داد که او نیز سه سال بیشتر فرمانروائی نکرد و ۲۷۶ میلادی پسرش بهرام دوم شاهنشاه ایران شد. وی پشتیبان نیرومند آئین مزدیسنا بود و کرتیر موبدان موبد ایران را به بلندترین منصبهای دینی و درباری بنشانند، و در گوشه و کنار فارس (نقش بهرام سرمشهد، برمذک در شیراز، و نقش رستم فارس) کارهای بزرگ خود را بر سنگها بنگاشت و نقوش از خود بیادگار گذارد. در برخی از این نقوش وی را بعنوان «پدر خانواده» به همراه شاهبانویش که شاپور دختک نام داشت (دختر شاه میشان که خود پسر شاپور یکم بود) نشان داده‌اند، و این وضع بر روی سکه‌هایش نیز انعکاس یافته، چون بسیاری از آنها نیم‌تنه بهرام دوم و شاهبانویش شاپور دختک و روبروی آنها جوانکی که ولیعهد بهرام بوده و او نیز بهرام نام داشت، منقوش گشته است.

تاج بهرام بصورت کلاه کروی تنگی است که بر روی آن دیهیمی بسته‌اند و نوارهای دیهیم بلند و پرچین به پشت سر افشان شده. گوی شاهنشاهی بر بالای تاج قرار دارد و دو بال گشوده شاهین یا شهباز از دو سوی تاج بیرون آمده است. این دو بال علامت فرکیانی است و بال مرغ و ارغنه (یکنوع باز یا عقاب) می‌باشد که مرغ ویژه فرکیانی و علامت مخصوص ایزد ورتُرغنه (= ایزد وره‌ران = بهرام) ایزد پیروزی و نبردگی می‌باشد، و بمناسبت تجنیسی که در نام بهرام و شاهی او با ایزد بهرام و مرغ او موجود بوده، بر تاج وی این دو بال را رسم کرده‌اند. (هرمزد دوم، برادر زاده بهرام دوم، پیکری کامل از مرغ و ارغنه یا شهباز را بر روی تاج خود نصب کرد). شاهبانوی بهرام کلاه بلندی دارد که در برخی موارد شکل سر جانوری بر قسمت قدامی آنها داده شده است و شاهزاده بهرام (ولیعهد) نیز کلاهی دارد که نوک آن بصورت پرنده‌ای یا جانوری نموده شده، و پوشیدن این نوع کلاهها علامت بزرگی و افتخار بوده است. اولین سکه بهرام دوم نقره‌ای است که روی آن بهرام و شهبانویش (شاپور دختک) را نمودند و شاپور دختک کلاه بیضی شکل با حاشیه مرواریددوزی دارد و روی سکه نوشته شده:

خداوندگار ایرانی مزداپرست، خدایگان بهرام شاهنشاه ایران و انیران که نژاد از ایزدان دارد،

و بر پشت سکه آمده:

«شاپور دختک، بانوی بانوان»

و روی برخی از سکه‌های بعدی ولیعهد بهرام نیز دیده می‌شود، و بر جامی نقره‌ای بسیار زیبا که در سرگوش (در روسیه) یافته‌اند نیز بهرام اول با شاپور دختک و شاهزاده بهرام را به نحو بسیار زیبایی نموده‌اند و این جام را لوکوین توصیف و تعبیر کرده است.

از بهرام دوم دو نقش در سینه کوه در نقش رستم» حجاری کرده‌اند، یکی در شرق نقش تاجگذاری اردشیر و بر جای نقش عیلامی نیم‌محو شده، که وی را در میان درباریانش نشان می‌دهد، و دیگری نزدیک پائین

آرامگاه داریوش بزرگ که او را در نبرد با دشمنی می‌نماید.

نقش «بهرام و درباریان» ۵ متر طول و ۲/۵ متر عرض دارد؛ و در وسط بهرام دوّم را با تاج و بال شهبازدارش می‌نماید که تمام قد ایستاده است و روبه‌چپ دارد، دست راست بر قبضه تیغی راست که از کمی آویخته است نهاده؛ جامه‌اش کت کمردار و شلوار پرچین و شکن و ردای بلند در پیش سینه بسته شده است و گردن‌بندی شامل حلقه‌های چسبیده بهم بگردن دارد. سه نفر را بحالت نیم‌تنه در پشت سر شاهنشاه نشان داده‌اند که همه وی را می‌نگرند و انگشت سبابه دست راست را به‌حالت احترام بسوی او دراز کرده‌اند. در جلو روی شاهنشاه، پنج نفر دیگر، باز هم بحالت نیم‌تنه نقش شده‌اند که آنها هم وی را می‌نگرند (یعنی روبه‌سوی راست دارند) و احترام می‌نمایند.

اولین نفر سمت چپ، کلاه تقریباً استوانه‌ای با نوک پیش آمده دارد که گوش‌پوش و گردن‌پوشش به آن چسبانده‌اند، و زلفش شانه‌خورده و بافته از پشت پیداست. گردن‌بند پوشیده و ریش ندارد، و شکل کلاهش و مقام او همه مانند شاپور دختک بر روی سکه‌ها و نقوش بهرام است و از این جهت هر تسفلد و اشمیت و دیگران او را «ملکه بهرام دوّم» یعنی شاپور دختک دانسته‌اند.

نفر دوّم سمت چپ، جوانکی است با کلاه بلند شلجمی که قسمت قدامی آن به‌صورت سر یک حیوان «گاونر» ساخته شده، و نوارهای شاهی و شاهزادگان را دارد. نفر سوم هم کلاه مشابهی بسر گذارده که نوکش بصورت سر پلنگ است، و ردایش با سگکهای حلقه‌ای در پیش سینه متصل شده است. صورت او را خراب کرده‌اند، از این جهت معلوم نیست که چه کسی بوده، و احتمال قوی می‌رود که دو نفر دوّم، شاهزاده بهرام (ولیعهد بهرام دوّم) بوده که بعدها چهار ماه پادشاهی کرد و توسط عموی پدرش (نرسی) از تخت برکنار شد، و نفر سوّم شاید یک برادر بهرام سوّم بوده است و شاید هم هرمزد برادر بهرام دوّم بوده که پادشاه مشرق ایران بشمار می‌رفت و شورش کرده و از میان رفت. اگر این نظریه دوّمی را بپذیریم، می‌توانیم دریابیم که به‌همین دلیل صورتش را عمداً خراب کرده‌اند.

نفر چهارمی بی‌ریش است و کلاه شلجمی دارد که روی آن علامتی مثل قیچی کشیده‌اند که علامت خانوادگی کرتیر بوده است و به‌همین دلیل زاره و نویسندگان بعد از وی بحق او را کرتیر، موبدان موبد ایران خوانده‌اند.

نفر پنجم موهای پرپشت افشان دارد و سرش برهنه است، و دستش را هم به‌علامت احترام به‌سوی بهرام بلند نکرده است (نه برای اینکه جا نبوده دستش را نقش کند، بلکه این عمل عمدی بوده). ریشش بلند و بسیار آراسته و حلقه‌حلقه است و قیافه‌اش خیلی خوب مانده، و همه مشخصات وی به‌شاهزاده نرسی، پسر کوچک شاپور یکم و عموی بهرام دوّم، تناسب دارد این است که او را «نرسی» دانسته‌اند. این شاهزاده اوّل شاه ایران شرقی بود ولی بعدها پادشاه ارمنستان شد، و در ایران گروه زیادی هوادار داشت و پس از مرگ بهرام دوّم، این هواداران او را یاری کردند، و بهرام سوّم را از تخت برانداختند، و نرسی را به‌فرمانروایی ایران رسانیدند. در بالای سر و کمی روبه‌سمت چپ شاهزاده نرسی، باز علامت قیچی خانواده کرتیر را رسم کرده‌اند، و معلوم نیست هدف این بوده که پشتیبانی کرتیر از نرسی را برسانند و یا اینکه می‌خواستند نقش کسی دیگر را بکشند که کرتیر سالخورده بجانشینی خود برگزیده بود.



نفر اول سمت راست (پشت سر شاهنشاه) نیز کت تنگ و ردا و کلاه بلند و گردن بند دارد ولی صورتش خراب شده. موی بلند، دیهیم نواردار گردن بند حلقه‌ای پوشیده است و با انگشت به شاهنشاه احترام می‌نماید. بگفته هینتس وی جوان است و ریش ندارد. ولی هویت وی معلوم نیست. شاید یکی از فرزندان بهرام باشد. نفر بعدی کلاه استوانه‌ای با نوک کمی جلو آمده دارد، ریش و زلف وی بلند و با حلقه‌های بسیار ظریف آراسته شده، و گوشوار و طوق دارد، و ردای بلندش در جلو با دو حلقه بزرگ بسته شده است. نواری به کلاه وی بسته شده که گره آن را به صورت یک هلال درست کرده‌اند، و بر کلاه علامتی است مانند دو حلقه که عمودی به هم نهاده شده، و بر فراز یک نیم حلقه قرار گرفته باشد. از قرائن معلوم است که وی از بزرگترین هواداران بهرام دوم و یکی از فرمانروایان ایالات ایران بوده است ولی هویت او را بدقت مشخص نمیتوان کرد.

نفر سوم هم کلاه بلندی با حاشیه ملیلهدوزی دارد و دیهیم کوچکی بسته که گره آن حالت سرشیری را یافته است و روی کلاه یک هلال ماه با نقطه‌ای در شکم آن دوخته‌اند این شخص هم ردائی با سگک حلقه‌ای، ریش و زلف بلند بسیار آراسته و گوشوار پوشیده است و صورتش خیلی خوب مانده. در ۱۹۴۶ در نزدیکی تفلیس در گرجستان جام نقره‌ای یافته‌اند که امروز در موزه آن شهر نگهداری می‌شود. روی این جام نیم‌تنه شخصی نقش شده که درست همه مشخصات این نجیب‌زاده منقوش بر گوشه راست نقش بهرام را دارد و نبشته‌ای بر آن ظرف است که او را «پاپک، بیدخش» معرفی میکند. بیدخش لقبی بوده بمعنی نواب یا نایب السلطنه، و به یکی از بزرگترین نجبای دربار ساسانی می‌داده‌اند. از کتیبه شاپور بر دیوار «بن‌خانه (کعبه زرتشت)» می‌دانیم که در زمان اردشیر پاپکان، «بیدخش» پاپک نام داشته، و «بیدخش» عهد شاپور یکم را «اردشیر» نام بوده است؛ و از این قرائن نتیجه می‌گیریم که آخرین نفر پشت سر بهرام «پاپک بیدخش» فرزند اردشیر و نوه پاپک بوده و فرمانروا یا نایب السلطنه گرجستان بشمار میرفته است. نقش بهرام و درباریانش از سنگتراشیه‌های بسیار دیدنی و «زنده» دوره ساسانی است، و مشخصات بسیاری از آن دوره را بر ما روشن می‌کند. تاریخ آن را به حدود ۲۹۰ میلادی تخمین می‌توان زد.

پانزدهمین اثر (= جایگاه ۱۹)

## بهرام دوم در نبردگاه

درست در زیر آرامگاه داریوش، دو سنگتراشی بزرگ از دوره ساسانی داریم که هر دو نبرد شهر- یارانی اسپ سوار را نشان میدهند که دشمنان خود را نگونسار کرده‌اند. نقش پائینی احتمالاً و نقش بالائی بقطعیّت به بهرام دوّم منسوب شده است.

نقش بالائی ۷ متر درازا و سه متر ارتفاع دارد، و در آن نبرد پیروز مندانه بهرام دوّم با دشمنی که هویتش معلوم نیست، به ترتیب زیر نموده شده است. شاهنشاه را از دو بال عقابیی که از تاجش گشوده شده، می توان شناخت، گوی و دیهیم نوآردار وی نیز بخوبی مشخص است و از شانه‌هایش گویهای شاهانه برآمده. بازوبند و کفش و کمرش نیز نوارهای شاهانه دارد. کت تنگ کمردار و شلوار گشاد پرچین و شکن مانند جامه دیگر شاهان ساسانی است؛ ترکش بلند بران آویخته و با نیزه‌ای بزرگ و بلند سینه دشمنش را می شکافد. اسپ وی چهار نعل می تازد و زین و یراق و دم و کاکل آراسته دارد. جوانی با کلاه خود و زره زیر دست و پای اسپ افتاده است و معلوم است که کشته شده. پشت سر شاهنشاه، درفش داری، درفشی می کشد که به چوبی افقی بر سر نیزه‌ای می ماند و دو گمپوله از چوب آویخته‌اند و سه گوی بزرگ بر فراز آن نصب کرده‌اند. مشخصات درفش دار روشن نیست.

دشمن نگونسار شاهنشاه نیز سواره و نیزه‌ور بوده است. نیزه بلند وی در دستش مانده، ولی خودش هنوز نگونسار نشده است و اسپش هم از جای کنده نشده؛ با اینهمه، شدت حمله و ضرب نیزه شاهی مرگبار بوده است. زین و یراق اسپ وی آراسته است و خودش شمشیری راست و بلند دارد، و نوارهای بلند شهریاری از پشت سرش آویخته، و نشان می دهد که وی شاه یا شاهزاده (احتمالاً ایرانی) بوده است، و این استنتاج بویژه از زین و یراق آراسته و دم گره خورده و نوآردار و کاکل گویدار اسپ وی پیداست و مسلم می کند که وی مقام مهمی را دارا بوده است. هویت این شخص مشخص نیست، بیشتر نویسندگان در این باره ساکت مانده‌اند. اما شاید بتوان او را «شاهزاده هرمزد» برادر بهرام دوّم دانست که در خراسان فرمانروائی داشت، و در زمانی که رومیان به مرزهای غربی ایران حمله کرده بودند و بهرام دوم سرگرم دفاع از مرزهای مزبور بود، سپاهی از سکاها و کوشانیان و گیلانی‌ها گرد آورده، سربه شورش برداشت و ادعای شهریاری ایران را کرد. بهرام دوم با شتاب زیاد جنگ با روم را سر و سامانی داد و به نبرد برادر شورشی خود رفت، و او را در هم شکست، و مملکت او را (یعنی سیستان را) به شاهزاده بهرام، (که بعدها بهرام سوم شد و چند ماهی بیشتر فرمان نراند) سپرد. در این صورت شاید بتوان گفت که پیروزی بهرام بر دو دشمن (یکی کشته وزیر پای اسپش افتاده و دیگر در حال مرگ)، پیروزی او را در دو جبهه می رساند. تاریخ این سنگتراشی را به حدود ۲۸۵ میلادی تخمین می توان زد.

شانزدهمین اثر (= جایگاه ۲۰)



## بهرام سوم (?) در نبردگاه

در بالای نقش «پیروزی بهرام دوم» و متصل بدان نقشی بطول ۶/۷۰ و عرض ۲/۳۵ متر تراشیده‌اند که از هر لحاظ با نقش پائینش ارتباط دارد، و به همین جهت آن را به بهرام انتساب داده‌اند. در این نقش فرمانروائی سواره، که احتمالاً جوانی بی‌ریش است، زره پوشیده، با نیزه‌ای بلند دشمنی را از پای در می‌آورد. این فرمانروا تاج ندارد، و کلاهش درست مشخص نیست اما چنان می‌نماید که قسمت جلوی آن بصورت کله حیوانی نموده شده. این وضع، در مورد شاهزادگان درجه یک ساسانی صادق بوده است. بعلاوه نوارهای بلند شهریاری از پشت سرش آویخته، و کفش وی نیز نوار دار است. ترکش بلند و جامه‌اش همانند شاهان ساسانی است. بنابراین او را یک شاهزاده ساسانی دانسته‌اند، و اشمیت احتمال داده که وی شاهزاده بهرام است که بعد از پدر در ۲۹۳ چهار ماه بعنوان بهرام سوم بر تخت نشست. اسپ شاهزاده زین و یراق آراسته دارد، و جوانی در کلاه خود و زره زیر دست و پای آن افتاده است. دشمن شاهزاده نیز سوار بر اسپی آراسته است، ولی صورتش خراب شده و کلاهش مشخص نیست، تنها می‌توان دید که خود گوی‌دار پوشیده بود، و تیغ و زره و کمر و رانین داشته است و با دست چپ افسار اسپ را گرفته، و با دست راست نیزه‌ای بلند را بسوی شاهزاده گرفته بوده اما از ضرب نیزه او، نیزه خودش به بالا متوجه شده است. هیچ نواری از کلاه و کفش وی آویخته نیست. بنابراین احتمالاً شاه و شاهزاده نبوده است. تاریخ تراشیدن این نقش درست معلوم نیست. شاید که با جنگ دو جبهه‌ای بهرام دوم مناسبت داشته باشد، و آن را به حدود ۲۸۵ میلادی تخمین بتوان زد.

هفدهمین اثر (= جایگاه ۱۶)

## نقش بنشته‌دار کرتیر

در پشت سر شاپور، تکه‌ای از کوه را تراشیده‌اند و با نقش نیم تنه کرتیر، موبدان موبد دوره بهرام دوم، آراسته‌اند. کرتیر بی‌ریش و رو به راست نموده شده، و کلاه بلند نیم استوانه‌ایش دارای علامتی مانند قیچی است که از نقوش دیگر وی (در نقش رجب، در نقش بهرام و درباریان، و در نقش بهرام سر مشهد و غیره) شناخته است. وی انگشت سبابه دست راست را به نشانه ستایش به سوی شاهنشاه شاپور دراز کرده است و حالت احترام بخود گرفته. گردنش با گردن بندی حلقه حلقه‌ای آراسته شده، و نیم تنه پوشیده است و دو سرردایش با سگکی حلقه‌دار در جلوسینه بهم وصل می‌باشد.

در پایین تنه کرتیر، کتیبه‌ای به فارسی میانه کنده‌اند که بسیار گزند دیده است، اما گویا در آغاز آن، از اردشیر نام رفته (و بهمین جهت می‌پندارند که کار وی در دربار از زمان اردشیر آغاز گشته است). این نبشته ۴۸ سطر دارد، و مضمون آن تقریباً همان است که در ۱۶ سطر اول کتیبه منقور بردیوار «بن‌خانه (کعبه زرتشت)» یافت می‌شود.

تاریخ‌کندن این نقش و نبشته به عهد بهرام دوم می‌افتد، و به حدود ۲۸۰ میلادی تخمین زده می‌شود.

هیجدهمین اثر (= جایگاه ۹)

## نبشته کرتیر بردیوار «بن‌خانه (کعبه زرتشت)»

کرتیر، موبدان موبدان ایران در زمان بهرام دوم، کسی است که مانی را به سوی مرگ روانه کرد، و پیش از چهل سال، حاکم معنوی ایرانشهر بود. در زمان اردشیر وی یکی از درباریان کوچک مقام بشمار میرفت، و در زمان شاهپور یکم «موبد» شد، و کارهای دینی بسیار بر عهده گرفت و در لشکر کشیهای شاپور وی را همراهی کرد و در هر جایی که ایرانیان گشودند، بتخانه‌ها را برانداخت و آتشها بر نشانند و آتشکده‌ها برآورد. در زمان هرمز فرزند شاپور، پایه کرتیر بلندتر شد و به دریافت نشانهای تاج و کمر سرفراز گردید، و «موبدان موبد» ایران لقب گرفت. چون بهرام یکم به پادشاهی رسید، بر مقام و قدرت کرتیر افزود و او را «موبدان موبد اهومزدا» لقب داد. سپس بهرام دوم به تخت نشست و مقام کرتیر روز بروز افزونی گرفت، و چنان شد که به وی لقب «موبدان موبد اهور مزدا و نجات دهنده روح بهرام» بخشیدند. کرتیر را بنیادگذار و سازمان دهنده دین رسمی مزدائی ساسانی دانسته‌اند، و در باب وی بسیار نوشته‌اند. جای تعجب است که وی در نوشته‌های دینی و ملی ایران ساسانی (که توسط مترجمان اوایل اسلام به ما رسیده) یاد نشده است. بهر حال وی دستور داد کتیبه‌ای در ۱۹ سطر در زیر متن پهلوی اشکانی کتیبه شاپور بر دیوار شرقی «بن‌خانه (کعبه زرتشت)» بنگارند، و شرح حال خود را در آن باز گفت. تاریخ‌نشتن این کتیبه به اوایل پادشاهی بهرام دوم یعنی حدود ۲۸۰ میلادی، می‌افتد.



Handwritten text in a cursive script, likely a manuscript or a page from a book. The text is arranged in several horizontal lines across the page. The script is dense and appears to be a form of Arabic or Persian calligraphy. There are some larger characters or symbols interspersed within the lines, possibly indicating the start of a new section or a specific type of text. The overall appearance is that of an aged, possibly leather-bound document.



## گماردن آناهیتا نرسی را به شهریاری

نرسی فرزند شاپور یکم بود که اول «شاه» مشرق ایران شد و پس از چندی در زمان برادر و برادرزاده اش (بهرام اول و بهرام دوم) فرمانروای ارمنستان گشت، و در آنجا گروهی از بزرگان ایران بدور وی جمع شدند، و وی را به گرفتن تاج و تخت ترغیب کردند. خود نرسی در کتیبه‌ای که بر برج پایکوبی در عراق کنده است، ادعا دارد که «شاپور وصیت کرد که او [یعنی نرسی] شهریار ایرانشهر باشد». در این میان بهرام دوم در ۲۹۳ مرد و برخی از بزرگان، منجمله کریتر و سپهبد و هونم، پسر او بهرام را به تخت نشانند و وی بهرام سوم لقب گرفت. اما نرسی با لشکری از ارمنستان بسوی تیسفون شتافت و در کردستان، در شمال قصر شیرین، در جایی بنام پایکولی، بسیاری از سپهبدان ایران مانند نرسی فرزند ساسان، ارگبد شاپور، بیدخش پاک، اردشیر هزاربد، اردشیر سورن، و پارسیان و اشکانیان به دیدار او شتافته، او را شاهنشاه خواندند، و وی این موضوع را بفال نیک گرفت و به گفته خود بنام اهورمزدا و همه ایزدان و الهه آناهیتا روانه [پایتخت] ایرانشهر شد و در آنجا تاجگذاری کرد. از سرنوشت بهرام سوم هیچ اطلاعی در دست نیست.

نرسی کیفیت تاجگذاری خود را بر نقش رستم نزدیک آرامگاه داریوش حجاری کرد. در اینجا آناهیتا حلقه شهریاری را به نرسی می‌سپارد، و پشت سر پادشاه، مردی با کلاه بلند نجبا که قسمت قدامی آن بصورت اسپ است ایستاده و دست را به حالت احترام بلند کرده است (بعقیده لوکونین کلاه این مرد می‌رساند که وی باید ولیعهد باشد یعنی هرمزد، که بعدها هرمزد دوم شد). پشت سر وی طرح یک نفر دیگر را کشیده‌اند اما موفق به نقش وی نشدند.

نرسی تاجی بسیار شکیل بر سر دارد که همان کلاه شیاردار بسیار قدیمی پارسی هخامنشی است که آن همه در نقش‌های تخت جمشید و نقش رستم دیده میشود و روی آن گوی بسیار بزرگی نهاده‌اند؛ دیهیم باریکی به پائین تاج بسته شده که دنباله‌اش بسیار پرچین و شکن بر روی پشت می‌افتد. گردن‌بند شاهنشاه حلقه حلقه ایست و ریش بلندش از حلقه گذشته و زلف بلندش افشان به پشت افتاده است. جامه شاهنشاه نیم‌تنه تنگ ساسانی است با کمر و شلوار بلند و پرچین و ردای بلندی که در پیش سینه با سگک بسته شده است. شاهنشاه دست چپ را دراز کرده است دیهیم شهریاری را از آناهیتا می‌ستاند و دست راست را بر روی قبضه شمشیر دارد. آناهیتا تاج کنگره‌دار سر گشاده بر سر نهاده و زلفان بلند و پرچین و شکنش در بالا و روی شانه‌ها بافته شده است. نوارهای شاهانه از تاج بر روی دوشها افتاده و قبای او توسط دکمه شمسه‌داری در زیر گردن‌بند مروارید بر روی سینه اتصال یافته و کمربندی بر روی آن بسته شده است. چین‌های لباس، حالتی بسیار باوقار به الهه می‌دهد. دست راست الهه حلقه شهریاری را بسوی شاهنشاه دراز کرده است و دست چپ را در آستین بلند سر دوخته نهان دارد. میان شاهنشاه و الهه، جوانکی ایستاده که از نوارهای بلند شاهانه کلاهش معلوم است ولیعهد و یا نوه نرسی می‌باشد.





۳۵ — نرسی بر سکه خودش (به نقل از گیرشمن)

از ناتمام ماندن این نقش شاید بتوان حدس زد که تاریخ آن، حدود ۳۰۰ میلادی می باشد چون دو سال بعد نرسی درگذشت و جایش را به پسر خود، هرمز دوم داد.

بیستمین اثر (= جایگاه ۱۴)

## نبرد هرمزد دوم

در زیر آرامگاه اردشیر یکم هخامنشی دو نقش برجسته از دوره ساسانی دیده می شود که هر دو «نبرد سواره» را می نمایند. نقش بالائی منسوب به آذر نرسه است (شماره ۱۵) و نقش زیرین به هرمزد دوم. این پادشاه اخیر پسر نرسی و نوه شاپور یکم بود و از ۳۰۲ تا ۳۰۸ میلادی فرمانروائی کرد. نام وی در تاریخ ایران به نیکوکاری معروف گشته است.

نقش نبرد هرمزد دوم ۸/۴۰ متر بلندی و ۴ متر پهنا دارد و توسط اشمیت از زیر خاک بیرون آورده شد و نخستین بار توسط ر. گیرشمن معرفی و تفسیر گردید. در این نقش هرمزد دوم را سواره در حال سرنگون کردن دشمنی زره پوش و سوار نموده اند. چهره و تاج این شاهنشاه گزند دیده و معلوم نیست اما قسمتی از بال عقاب تاج و برجستگی گروی که مثل دانه ای (اصلاً مروارید) می باشد، در جلو آن بخوبی پیداست و معلوم می دارد که تاج وی عقابی را نشان می داده که دانه ای مروارید به منقار داشته است و از روی سکه های کتیبه دار و ظروف، می دانیم که این شخص هرمزد دوم بوده. هرمزد کت تنگ کمردار و شلوار گشاد و پرچین و ردای بلند سنگک دار پوشیده است و نوارهای بلند از دیهیمش به پشت افشان شده و گیسوی بلندش بر شانه افتاده است و ریشش از حلقه ای گذشته. کفش وی روبان شاهانه دارد، و ترکیبی بزرگ بر ران آویخته که تزئینات زیاد داشته است. اسپ وی زین و یراق آراسته دارد و گمپوله های بزرگ به زین و برگش آویخته اند و دمش را گره زده با نوار بسته اند و کاکلش را گوی مانند کرده اند. پشت سر شاهنشاه مردی با کلاه خود و گوی کوچکی بر سر ایستاده — و بنابراین از شاهزادگان و بزرگان ساسانی باید باشد، و در فشی بدست دارد که اصلاً چوبی افقی بر فراز نیزه ای بوده است و سه گوی بر فراز آن چوب نصب کرده بوده اند (که درست نمایش داده نشده) و دو گمپوله حلقه حلقه ای هم با نوارهای افشان از آن آویخته بوده اند. درفش دار اصلاً سواره بوده و ترکش و زره داشته است و بی ریش و با گردن بند نشان داده شده است و تنه اسپش (که قسمتی از آن پشت سر اسپ شاهنشاه مخفی می بوده) اصلاً کنده نشده است.

دشمن نگونسار هرمزد یک ایرانی زره پوش است که نیزه بلند هرمزد در شکمش فرو رفته، و خود و اسپش را از جا کنده. کلاه وی، خودیست با نوار دیهیمی، و بلند و افشان، و روی آن دو «نشان» کنده اند، یکی ردیفی تزئینی مانند چهار برگ چنار در یک خط افقی، و بالاتر، دو برگ به هم چسبیده از تکه چوبی افقی برآمده. «نشان» دومی درست شبیه نشان «مگس پران دار» نقوش اردشیر است، و لوکونین بنا به دلائلی این نشان را علامت خاندان «قارن» می داند، و می گوید که هرمزد به تبعیت از سیاست پدرش نرسی، خاندان «قارن» را که از بهرام دوم و بهرام سوم هواداری کرده بودند، بر انداخت و دیگر از آنها نشانی در دوره ساسانی نیست. اما این استدلال درست نمی نماید زیرا «قارن» های دیگری در دوره ساسانی «بعد از هرمزد دوم» می شناسیم و این





۳۶ — هر مزد دوم بر سکه خودش (به نقل از گیرشمن)

خاندان باقی ماند. از سوی دیگر، ظرفی نقره‌ای از کراسنویه در روسیه (نزدیک شهر سرخوم) یافته‌اند که امروز در موزه سرخوم است و روی آن مردی را در شکار خرس نشان داده‌اند که شبیه به این سوار نگونسار شده است و کلاهی با علامت برگهای چنار بر سر دارد، اما علامت بالایی آن بکلی فرق میکند؛ علامت برگ چناری روی کلاه «بیدخش پاک» به همراه بهرام دوم در نقش بهرام در بیشاپور نیز دیده می‌شود، و هینتس این دو تصویر (روی جام و روی نقش بهرام) را یکی دانسته، با سوار نگونسار در نقش هر مزد همسان می‌داند. این نظریه هنوز بقطعیّت پذیرفته نشده است. تاریخ تراش نقش هر مزد دوم، حدود ۳۰۵ میلادیت.

بیست و دومین اثر (= جایگاه ۱۱)

## نبرد شاپور دوم

در زیر آرامگاه منسوب به داریوش دوم صحنه نبردی حجاری شده است که ۷/۶۰ متر طول و در حدود ۳ متر عرض دارد و سوار تاجداری را نشان می‌دهد که در جلو درفش دارش نیزه‌ای بلند را در گردن دشمنی سواره فرو کرده است. تاریخ این نقش و هویت شاه پیروزمند، مشخص نیست، ولی هنینگ و اشمیت آن را متعلق به عهد شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹) می‌دانند چون با آنکه شکل تاج شاه گزند دیده است، هنوز کنگره‌های آن را می‌توان تشخیص داد و شباهت آن با تاج شاهپور دوم انکار کردنی نیست. گوی بزرگ شاهنشاهی و دیهیم و نوارهای افشان آن تاج را مزین کرده است. چهره سوار گزند دیده، اما ریش وی و حلقه آن بخوبی پیداست. پادشاه گویهائی بر شانه دارد و تن و پایها و دستان وی در زره پوشیده‌اند، و کفش و کمرش نوار شاهی دارد و ترکش بزرگ بر آن آویخته است؛ اسپ شاه در تاخت است و گوی تزئینی از زین و برگش آویخته و دم‌گره خورده دارد. درفش دار جوان و بی‌ریش است و کلاه بزرگان (تقریباً استوانه‌ای بلند) بسر نهاده و زره پوشیده است و بر ستوری سوار است، و درفش را با دو دست نگهداشته. درفش شیئی میله‌مانند و افقی است که سه‌گوی نواردار بر بالای آن وصل است و دو منگوله بزرگ از گوشه‌هایش آویخته و دسته‌اش چون ساقه نیزه عمودی بدست گرفته شده. نقش سوار شکست خورده و اسپ وی گزند بسیار دیده‌اند. اسپ از ضرب نیزه شاه پیروز از جای کنده شده، و دارد بزمین می‌خورد، و سوارش دارد نگو‌ن‌سار می‌شود. این یکی کلاهی نیم‌استوانه‌ای و گوی‌دار دارد و نوارهای دیهیمش و گوی کلاهش ثابت میکند که وی از تاجداران بوده است. کفش وی نیز نواردار است و تنش در زره پوشیده می‌باشد. اما دیگر مشخصاتش آشکار نیست. چیزی که این مجلس را از دیگر نقوش نقش رستم دور می‌کند، اندازه اسپها است که برخلاف معمول بسیار بزرگ نشان داده شده‌اند، و همین خود تعلقش به دوره بعد از بهرام دوم را ثابت میکند.

بیست و یکمین اثر (= جایگاه ۱۳)

## نقش نیمه‌تمام آذر نرسه (?)

درست در بالای «نقش نبرد هرمزد دوم» مجلسی حجاری کرده‌اند که برای تراشیدن قسمت پائینی آن لبه بالایی صحنه نبرد هرمزد را کمی ضایع ساخته‌اند، و همان‌طور که اشمیت توجه داده است، این امر دلالت بر آن دارد که نقش بالائی متأخر می‌باشد، ولی چون تراشنده مجلس بالائی دقت کافی داشته که به تاج و گوی شهریار هرمزد گزند نمی‌رساند، معلوم است که به‌وی احترام فراوان می‌گذارده، و با وی نزدیکی کامل داشته است. از سوی دیگر، چون نقش برجسته را بسیار ناقص گذارده‌اند، پیداست که فرصت نبوده آن را تمام کنند. این قرائن اشمیت را بر آن داشت که این سنگتراشی را به آذر نرسه، پسر هرمزد دوم، که فقط چند ماهی بیشتر



پادشاهی نکرد و بزرگان ناخرسند از وی از تخت بزیرش آوردند، نسبت دهد. این انتساب پذیرفتنی است و ناقص بودن نقش و علت بی‌توجهی بدان را تفسیر تواند کرد.

جزئیات نقش بسیار خراب شده است. اشمیت تصویر پادشاهی را که گویا ریش‌دار و با دیدمقابل نشان داده‌اند، تشخیص داده است و می‌گوید که وی بر تخت نشسته، پایها را از هم باز گذارده، دستان را بر قبضه تیغی راست و عصا مانند نهاده است. اثری از دو نفر که در دو جانب شخص اورنگ‌نشین ایستاده‌اند، نیز معین گردیده است.

در صوتیکه انتساب این نقش به‌آذر نرسه درست باشد، تاریخ آن ۳۰۹ میلادی خواهد بود.

بیست‌وسومین اثر (= جایگاه ۲۲)

## صفحه تراشیده بی‌نقش

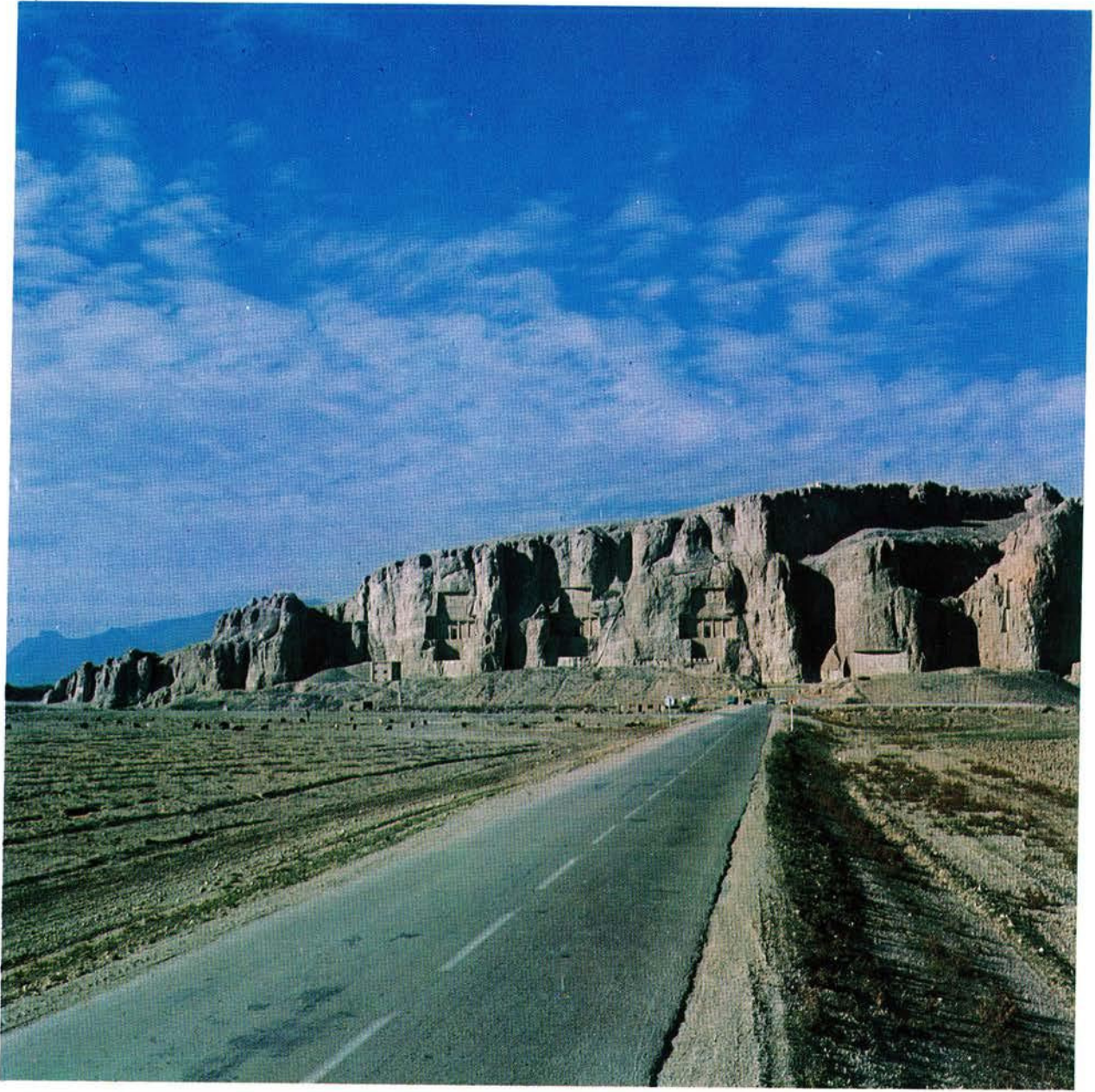
در غرب نقش تاجگذاری نرسی، قسمت بزرگی از کوه را بصورت صفحه‌ای مستطیلی، به‌طول ده متر و ارتفاع ۵ متر، تراشیده‌اند و می‌خواسته‌اند که نقشی بر آن بکنند، اما تا ۱۸۲۱ میلادی هیچ اثری بر آن نقر نشده بود. این صفحه چنان باشکوه و عمیق تراشیده شده، که آماده‌کردنش تنها از عهده یک پادشاه بزرگ و توانگر برمی‌آمده است، و شیوه تراش آن بسیار شبیه است به یک صفحه تراشیده خیلی بزرگ (بطول ۱۷۵ متر و ارتفاع ۲۵ متر) بنام «فرهاد تراش» که در ۳۰۰ متری جنوب نقش و کتیبه داریوش در بیستون بر سر راه کرمانشاه - همدان تراشیده‌اند، و آن هم ناتمام مانده است. و قرائنی در دست است که آن را به‌دوره خسرو دوم ساسانی، معروف به پرویز (۵۹۱ تا ۶۲۸) منتسب می‌توان کرد. بنابراین، ما تاریخ صفحه تراشیده نقش رستم را هم به حدود ۶۲۵ میلادی تخمین می‌زنیم و احتمال می‌دهیم که می‌خواسته‌اند در اینجا نقش بزرگی از تاجگذاری یا صحنه پیروزی بکنند. شاید خسرو دوم پس از آنهمه پیروزیهایش بر رومیان (سپاهیان وی حتی مصر را هم گرفتند و تا دروازه قسطنطنیه پیش رفتند) می‌خواست باشکوه‌ترین نقوش پیروزی را بر «فرهاد تراش» بیستون و «نقش رستم» فارس بنگارد، اما چون در آخر کار بخت از او برگشت و از هر اکلئوس شکست خورد و حتی پایتخت ییلاقی خودش هم بدست رومیان افتاد، دیگر تراشیدن نقوش مورد نظرش، مناسبتی نداشت و هر دو صفحه رها شد. در ۱۸۲۱ میلادی، یکی از مالکان محلی دستور داده است تا قبایله ملک حاجی آباد را بنام او به‌خط فارسی در لوحه‌ای ناخوشایند بر روی این صفحه بکنند و بدینگونه آن را ضایع کرده است.

## گزیده مراجع

- BIVAR, A. D. H., "Cavalry equipment and tactics on the Euphrates", *Dumbarton Oaks Papers*, XXVI (1972).
- CURZON, G. N., *Persia and the Persian Question*, London (1892).
- DIEULAFOY, M., *L'Art antique de la Perse, Achéménides, Parthes, Sassanides*, Paris (1884-89).
- ERDMANN, K., *Das Iranische Feuerheiligtum*, Leipzig (1941).
- IDEM, "Die Altäre von Naqsh-i Rostam", *Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft zu Berlin*, Nr. 81 (1949), 6-15.
- IDEM, "Die Entwicklung der sasanidischen Krone", *Ars Islamica*, XV-XVI (1951), 87-123.
- FLANDIN, E. – COSTE, P., *Voyage en Perse*, Paris (1851).
- GHIRSHMAN, R., *Iran from the earliest times to the Islamic conquest*, 1954.
- IDEM, *Iran: Parthians and Sasanians*, London (1962).
- IDEM, *Bichapour*, II, Paris (1971).
- GÖBL, R., *Der Triumph des Sasaniden Sapuhr über die Kaiser Gordianus, Philippus und Valerianus*, Wien (1974).
- HENNING, W. B., "The Great inscription of Shapur I", *Bulletin of the School of Oriental Studies*, IX (1937-39), 823-49.
- HERMANN, G., "The Darabgird relief- Ardashir or Shapur? A discussion in the context of early Sasanian sculpture", *Iran*, VII (1969).
- IDEM, *The Iranian Revival*, 1977.
- HERZFELD, E. E., "Khusrau Parwez und der Taq-i Vastan", *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, IX (1938), 91-158.
- IDEM, *Iran in the Ancient East*, Oxford (1941).
- HINZ, W., *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin (1969).
- KENT, R. G., *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, 2nd ed., New Haven (1953).
- LOUKONINE, V. G., *Koultoura sasnidskoga Irana*, Moscou (1969).
- MacDermot, B. G., "Roman Emperors in the Sasanian reliefs", *Journal of the Roman Studies*, XLIV (1954), 76-80.
- MARICQ, A., "Res Gestae divi Saporis", *Syria*, XXXV (1958), 295-360.
- PERROT, G. – Chipiez, Ch., *History of art in Persia*, London (1892).
- PORADA, E., *The Art of Ancient Iran*, London (1965).



- PORTER, SIR R. KER, *Travels in Georgia, Persia, etc.*, London (1819-32).  
SARRE, F. – HERZFELD, E., *Iranische Felsreliefs*, Berlin (1910).  
SCHIPPMANN, K., *Die iranischen Feuerheiligtümer*, Berlin (1971).  
SCHMIDT, E. F., *Persepolis III*, Chicago (1969).  
SPREGLING, M., *Third Century Iran: Shapor and Kartir*, Chicago (1953).  
TRÜMPPELMANN, L., *Das Sasanidische Felsrelief von Darab (Iranische Denkmäler, Lief. VI)*, Berlin (1975).



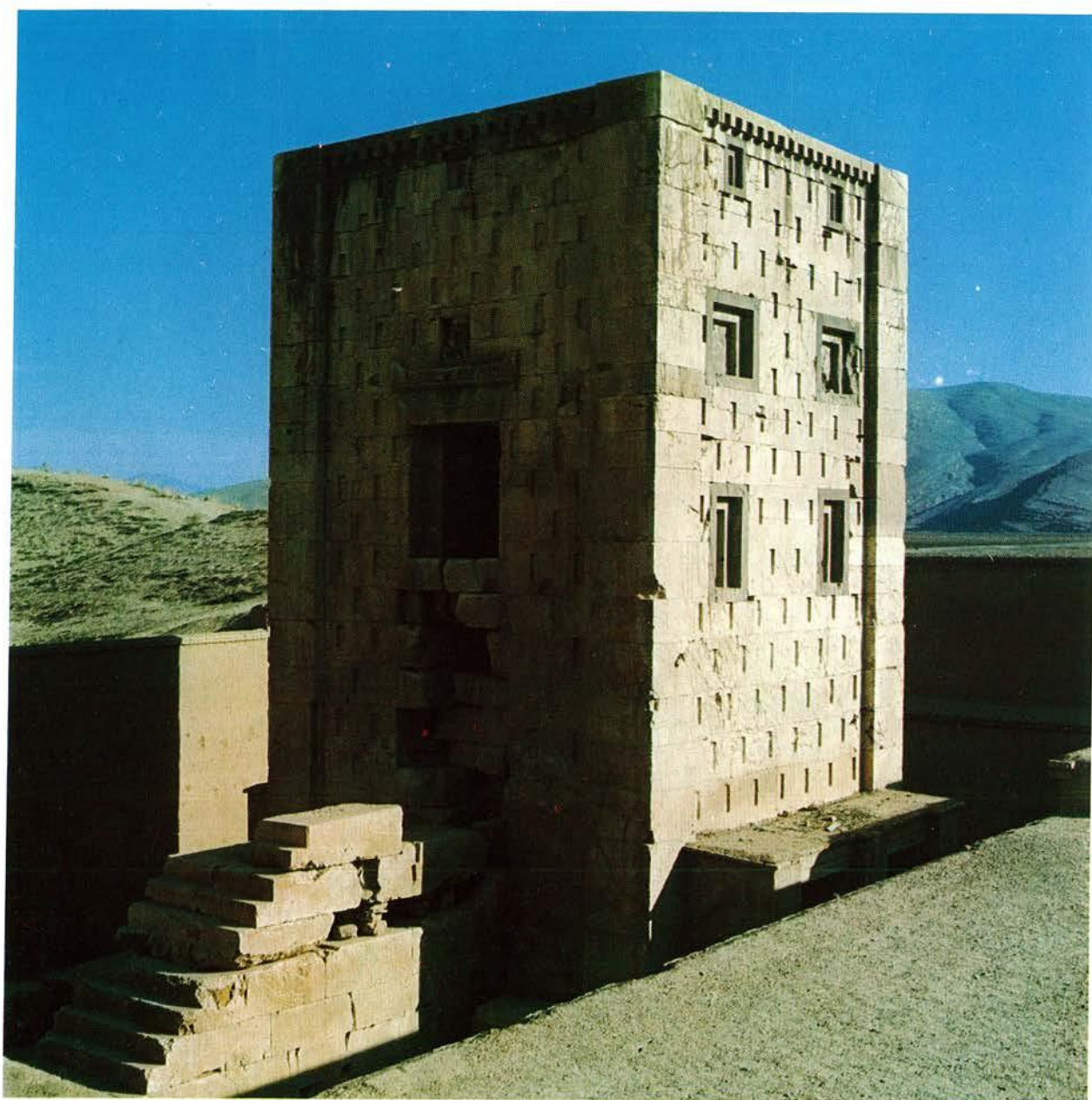
یکم — نقش رستم: منظرهٔ عمومی (از سوی جنوب).





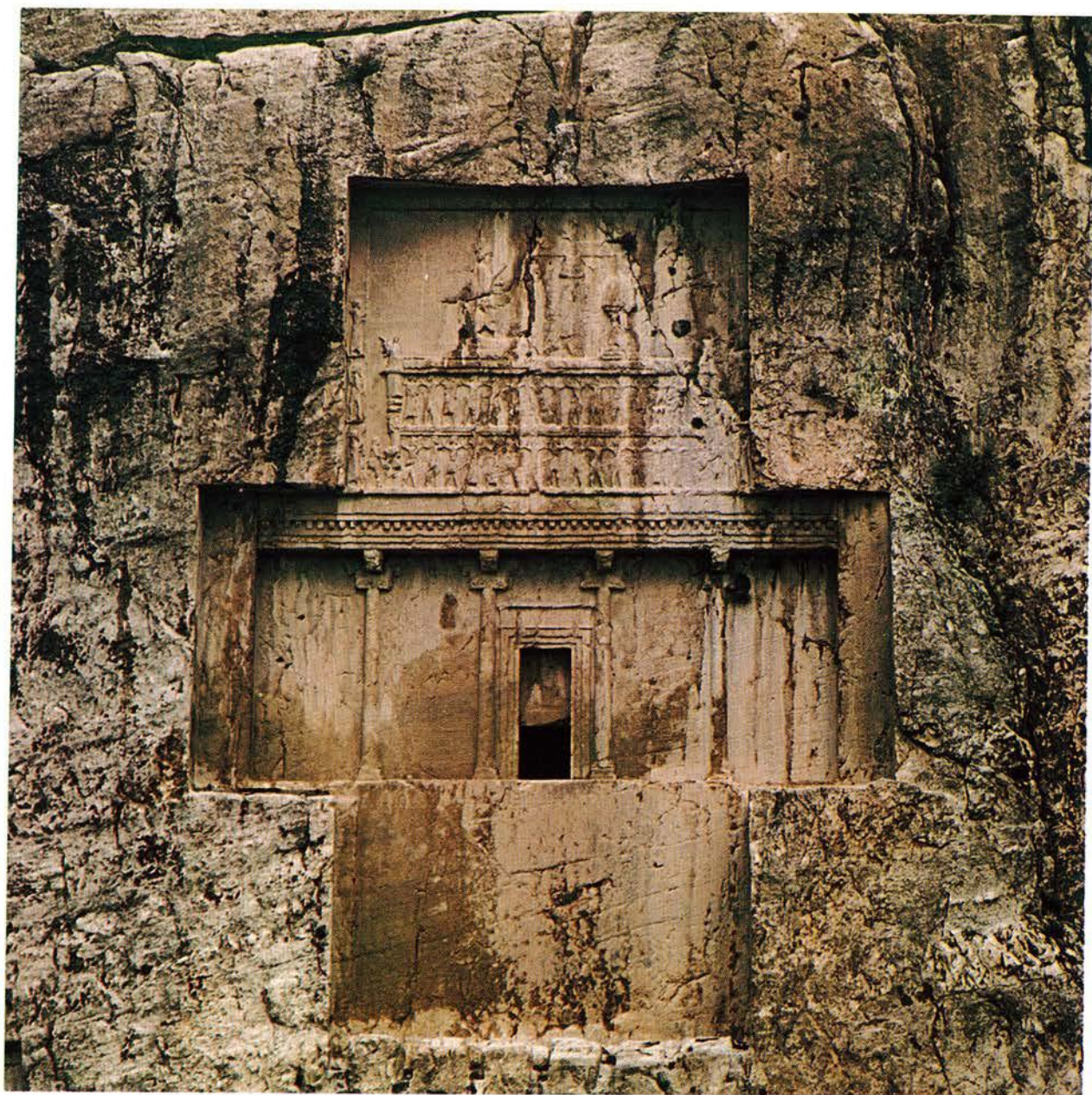
دوم — «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)»: منظرهٔ کلی از بالای کوه آرامگاهی.





سوم — «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)»: منظره از سمت شمال.





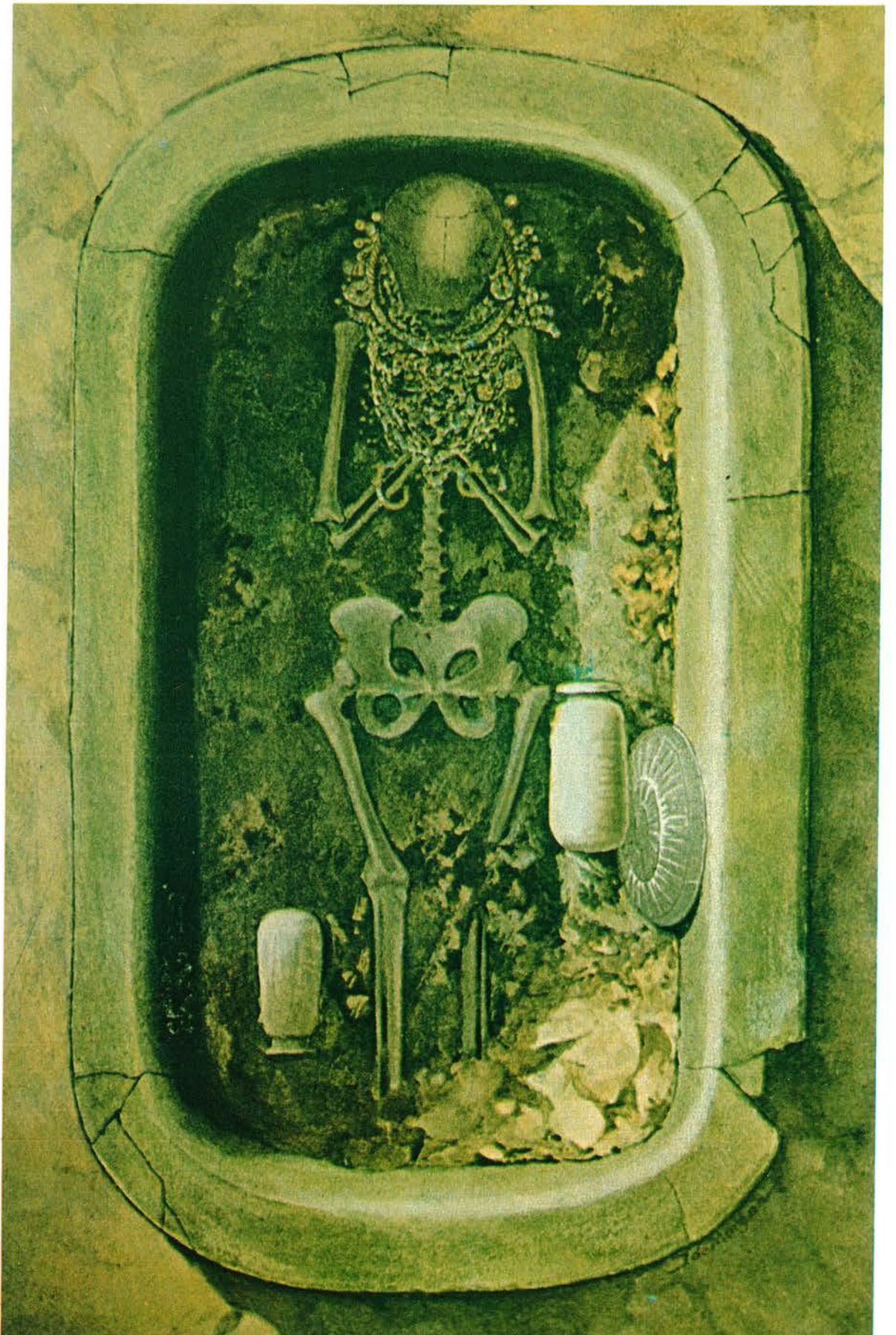
چهارم - آرامگاه داریوش بزرگ: منظره کلی.





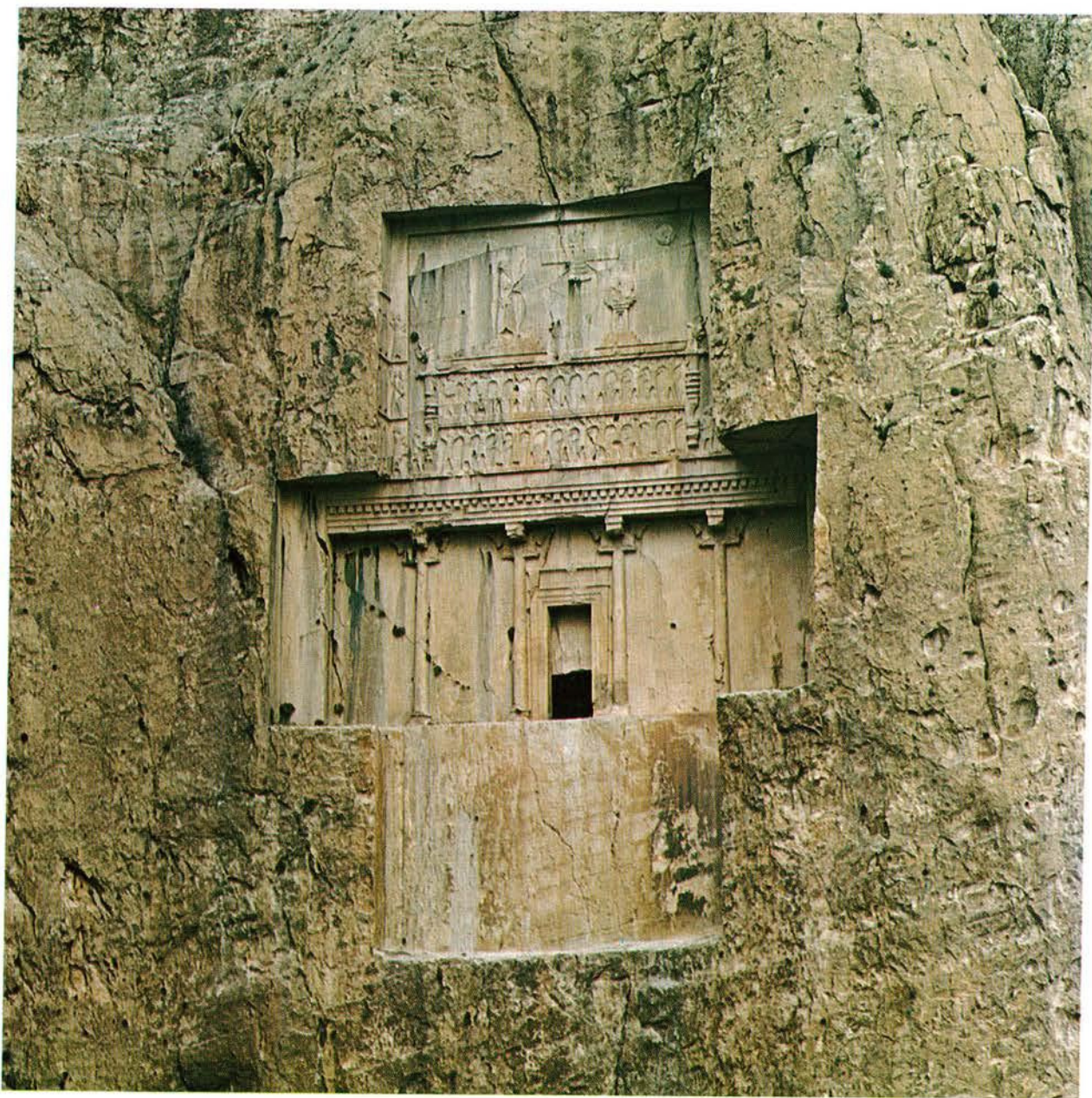
پنجم - داریوش در برابر آتش و فرّ کیانی.





ششم — قبر یک شاهدخت هخامنشی که در شوش یافته‌اند و امروز در موزه لورنگهداری میشود.





هفتم - آرامگاه خشیارشا: منظره کلی.





هشتم — آرامگاه خشایارشا: نچسای اورنگ بر (به تصویر ۱۱ همین کتاب بنگرید).





نهم — آرامگاه خشیارشا: نجیای اورنگ بر (به تصویر ۱۱ همین کتاب بگردید).





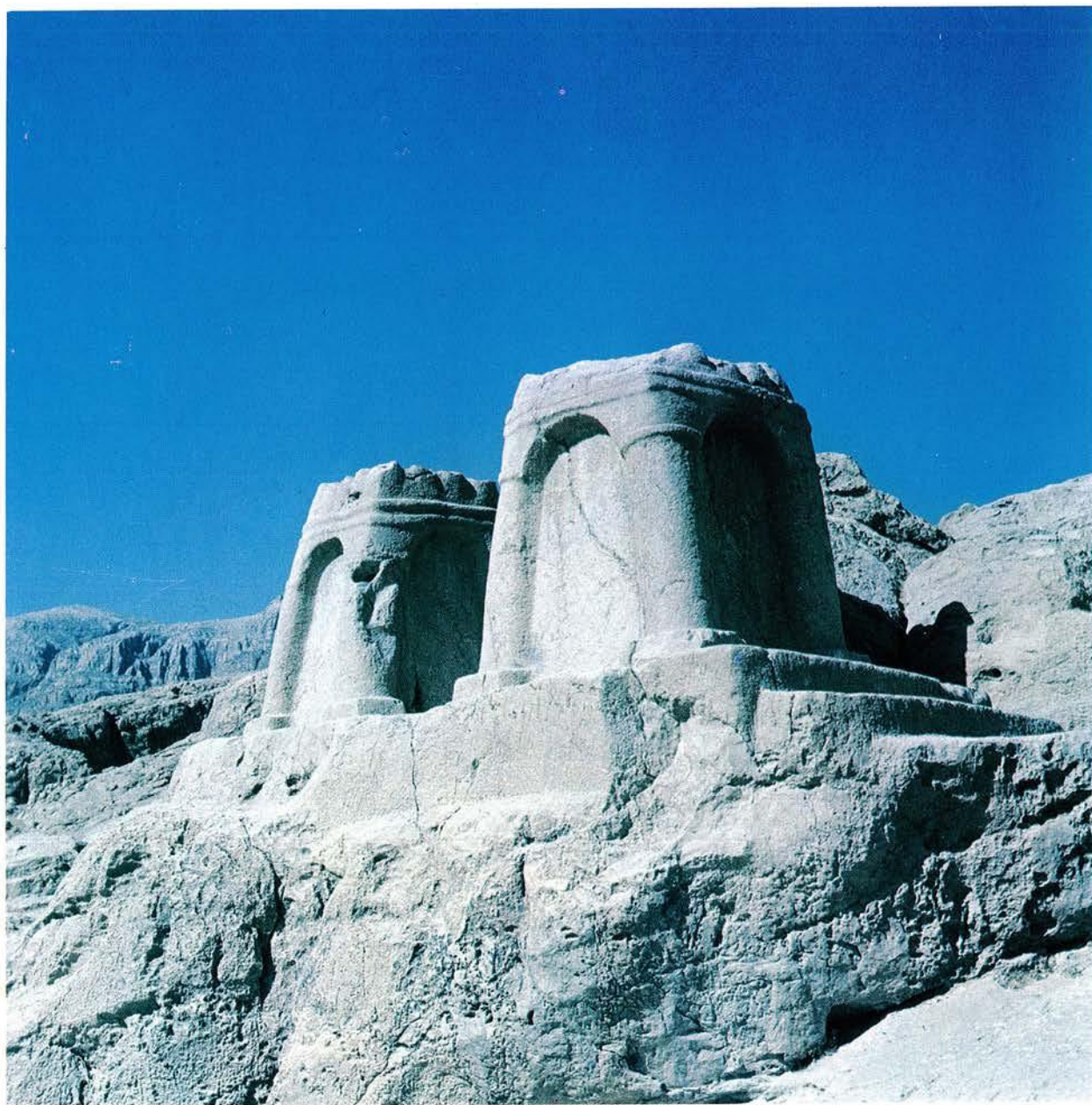
دهم — آرامگاه اردشیر یکم هخامنشی: منظره کلی





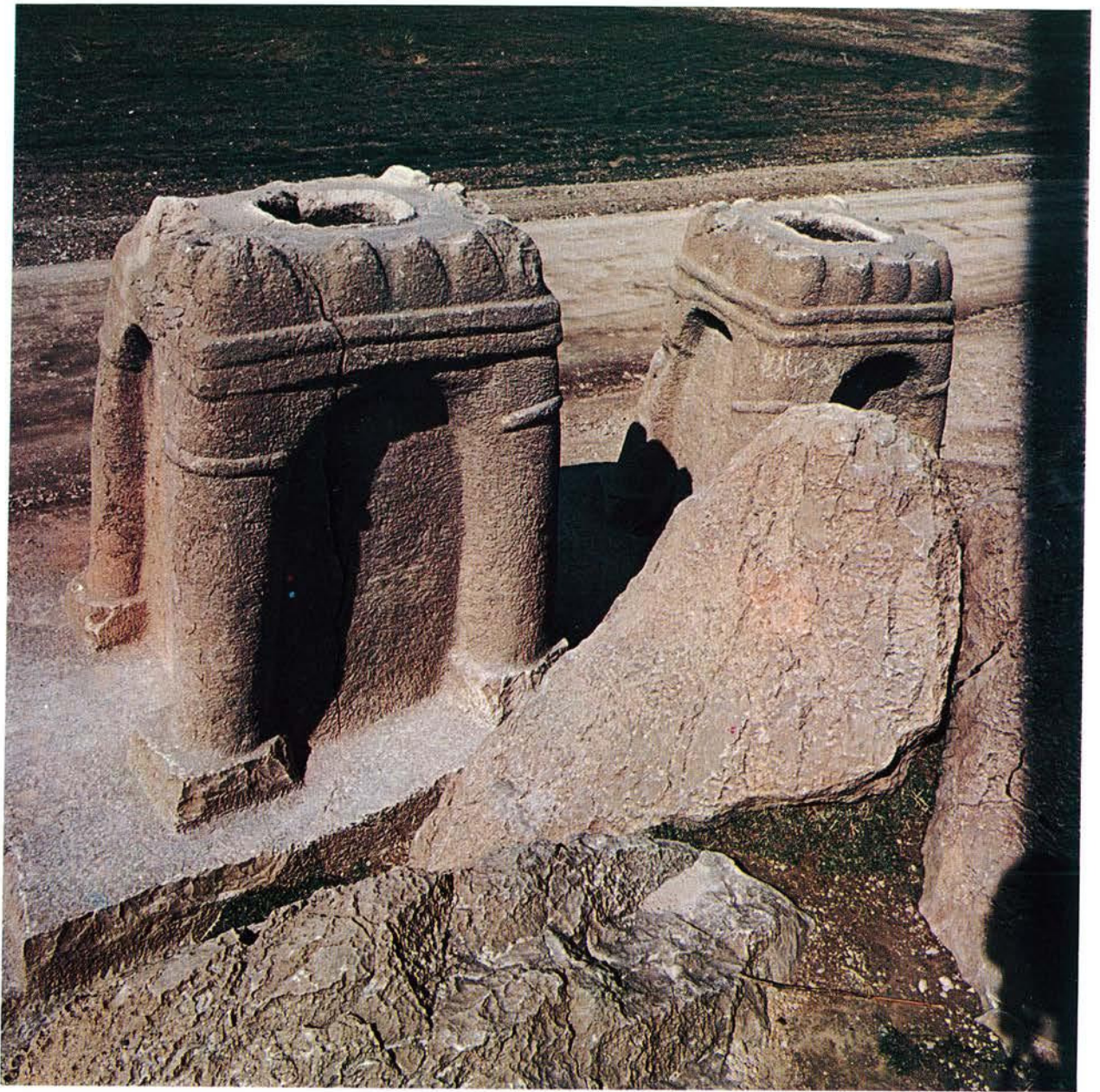
یازدهم — آرامگاه داریوش دوم: منظره کلی





دوازدهم - آتشدانهای سنگی دوگانه: منظره کلی





سیزدهم — آتشدانهای سنگی دوگانه: منظره از بالای کوهپایه مشرف بر راه





چهاردهم - گماردن اهورمزدا اردشیر را به شاهی

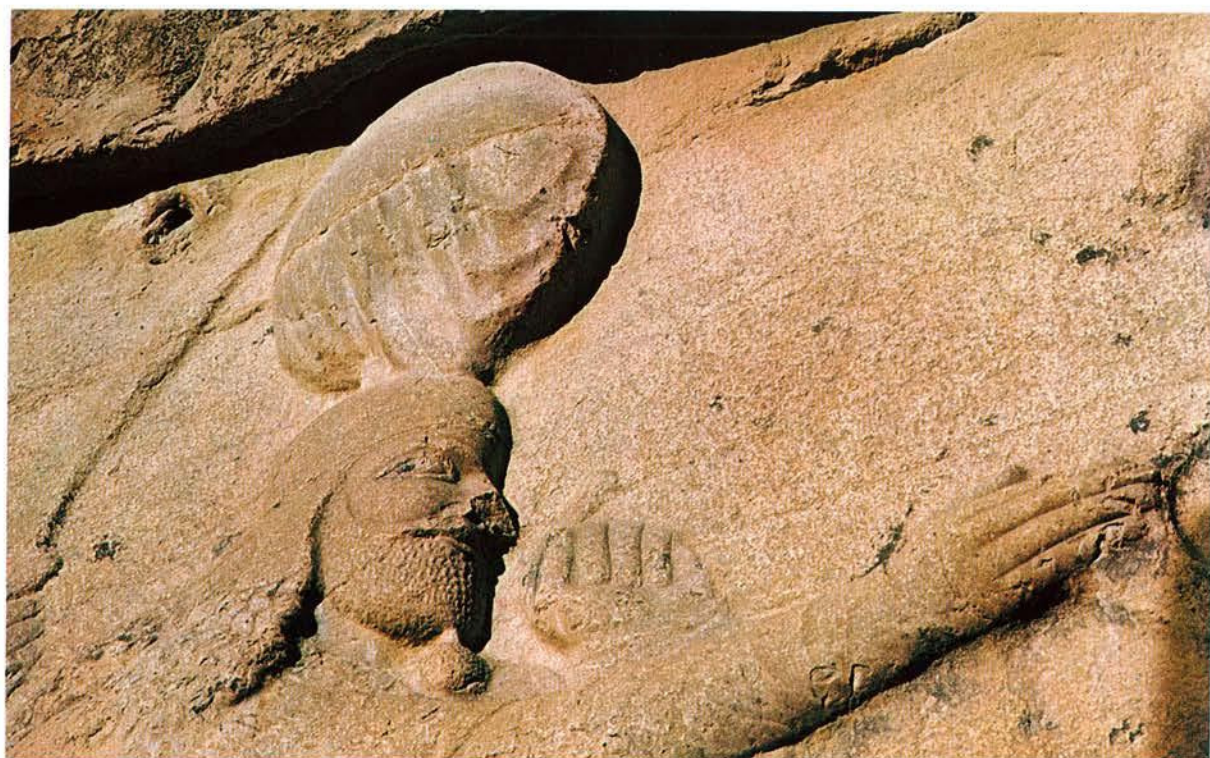




پانزدهم — کتیبه‌های سه زبانی بر روی اسپ اردشیر (الف) و بر اسپ اهورمزدا (ب)







شانزدهم — اردشیر ساسانی بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب)







هفدهم - پیروزی شاپور بر امپراتوران رومی



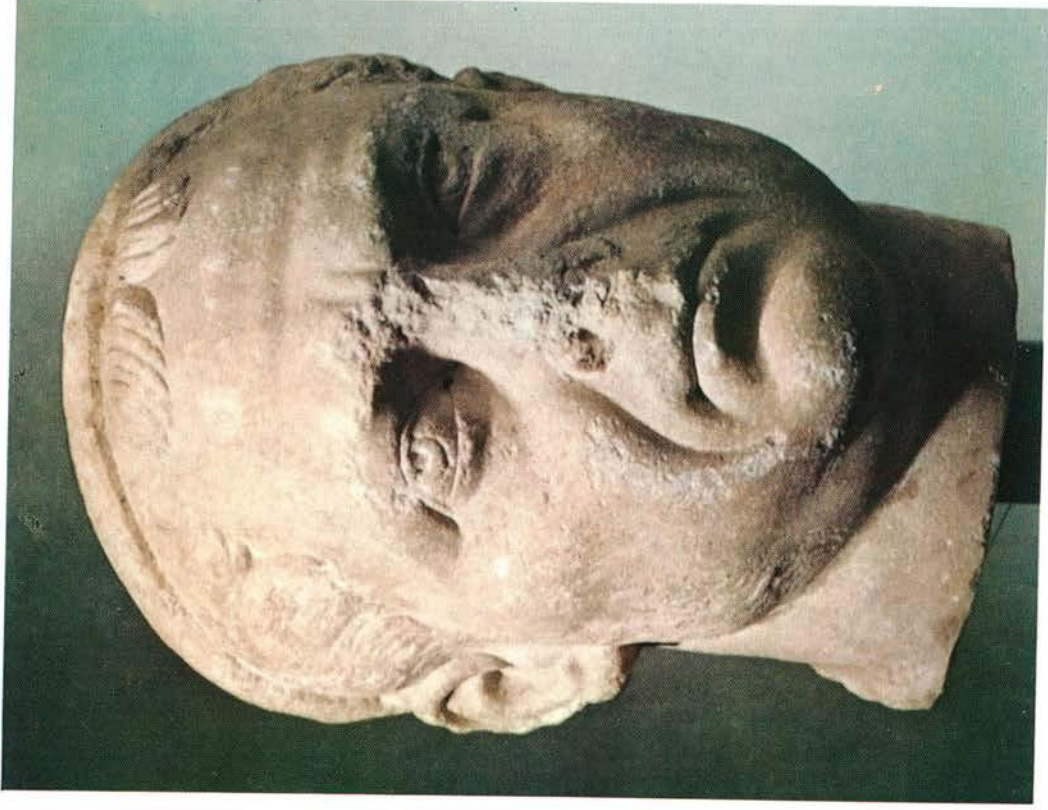


هیجدهم — شاپور ساسانی بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب)

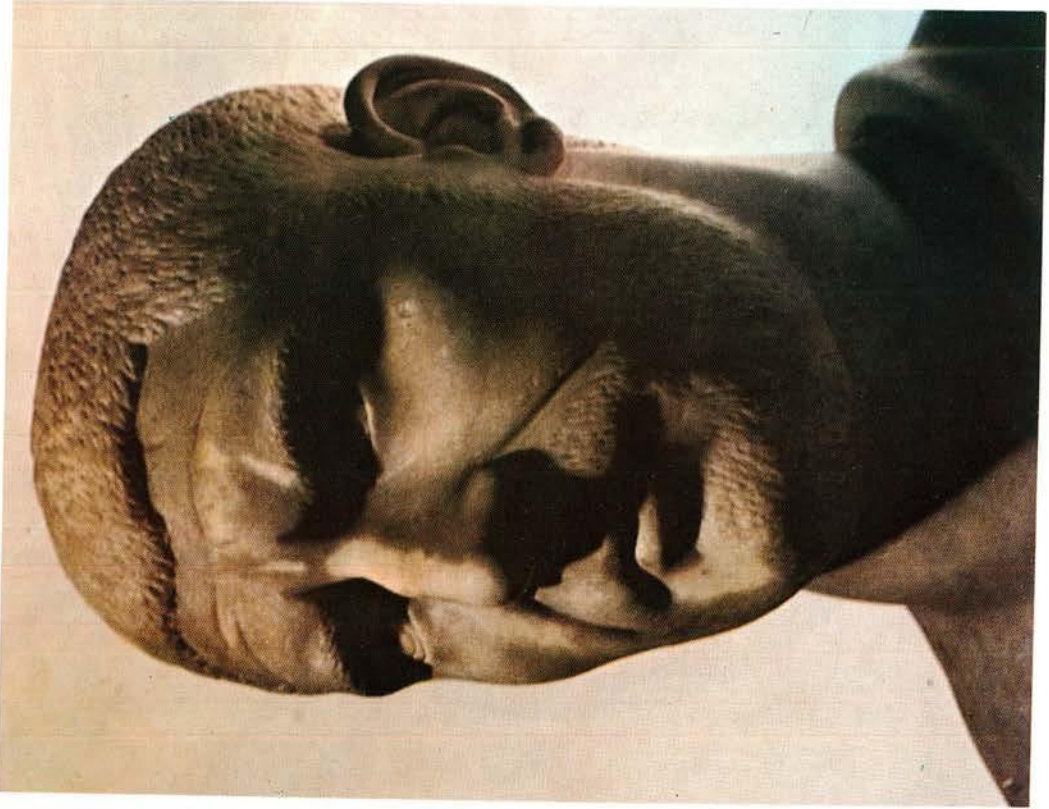




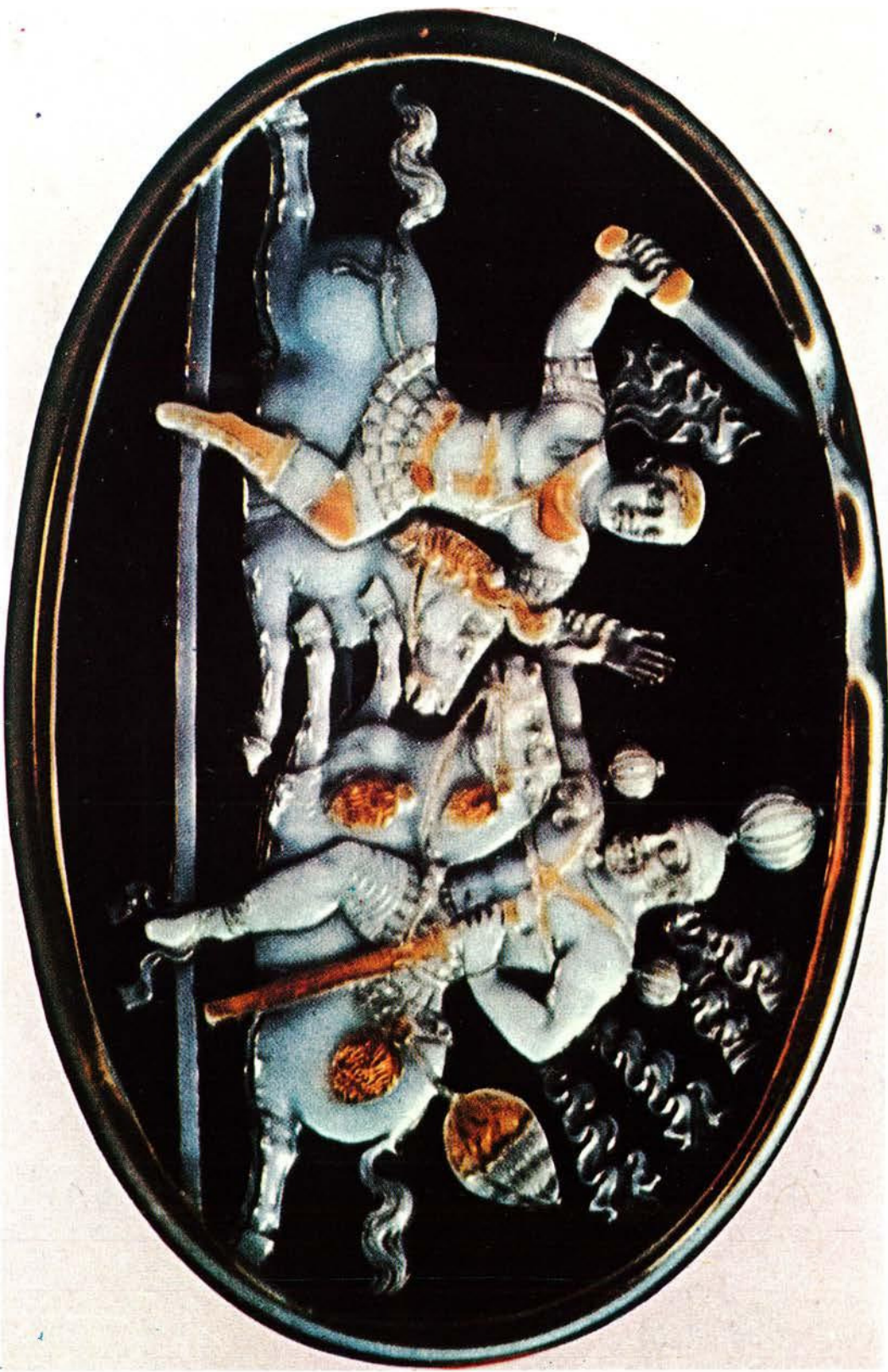
نوزدهم  
والرین، امپراتور روم بنا بر یک تندیس سنگی که اینک در موزه رم است



فیلیپ عرب، امپراتور روم بنا بر یک تندیس سنگی که در موزه واتیکان (رم) است







بیستم — نبرد تن به تن شاپور ساسانی و والرین رومی منقوش بر یک گل گوهر نگار سینه، که اینک در موزه کتابخانه ملی پاریس است.





بیست و یکم - بهرام دوم و درباریانش: منظره کلی





بیست و دوم — بهرام دوم و همسر و فرزندش بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب).

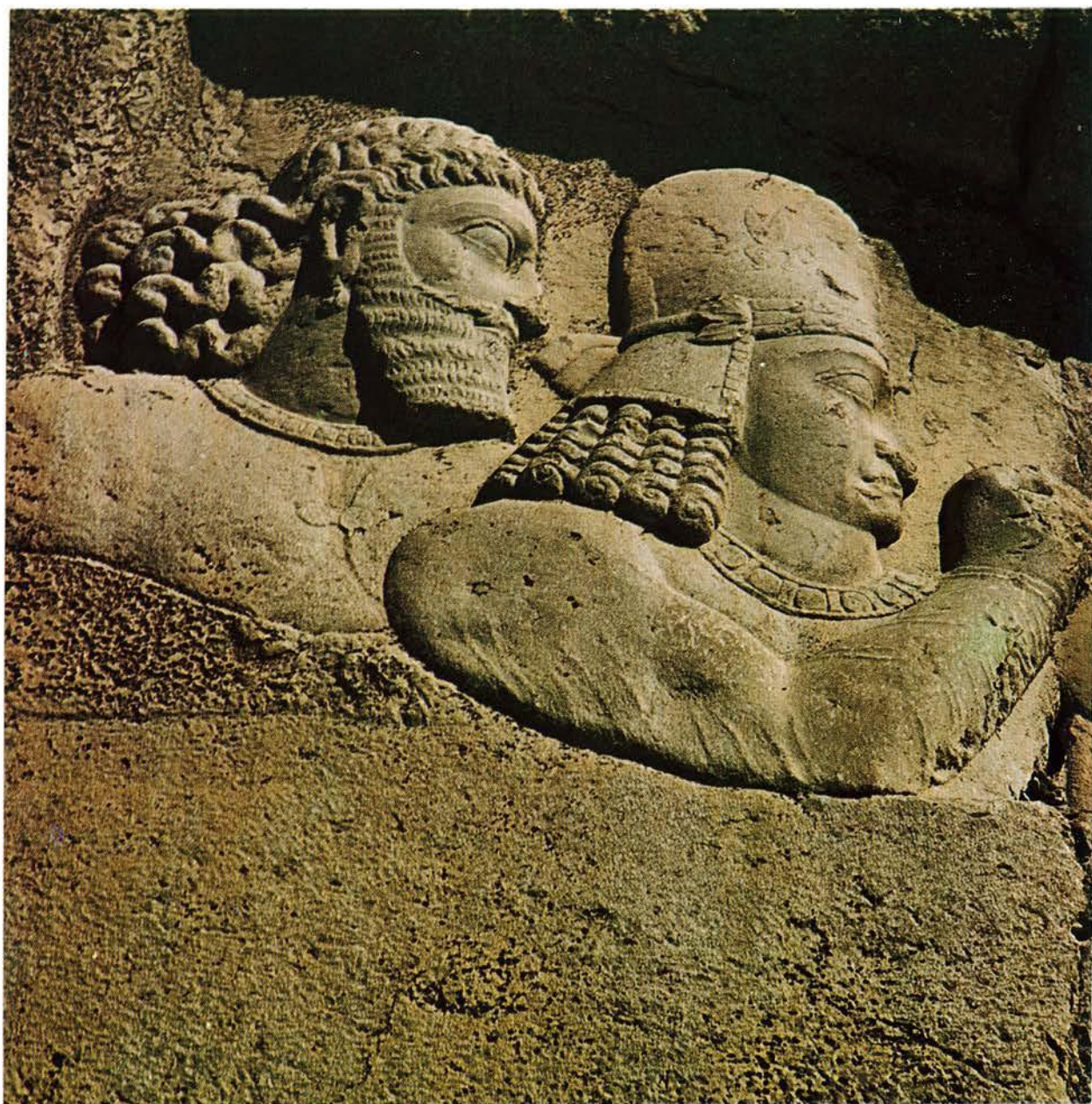






بیست و سوم — درباریان بهرام دوم: سه تن از نزدیکان بهرام.





بیست و چهارم - درباریان بهرام دوم: کریترو شاهزاده نرسی.





بیست و پنجم — بهرام دوم در نبردگاه: منظره کلی.





بهرام دوم (الف)

— بیست و هشتم —



و دشمنش: پاک، پیدخش گرستان (ب)؟.





بیست و هفتم — نقش نبشته‌دار کریترا که بر نقش پیروزی شاپور افزوده شده.





بیست و هشتم - گماردن آنهایتا نرسی را به شهریاری: منظره کلی.





بیست و نهم - پیکر نرسی.





سیام - پیکر آناهیتا





سی و یکم - نبرد هرمزد دوم: منظره کلی.





سی و دوم — شاپور دوم (?) در نبرد: منظره کلی